انشاء فارسی

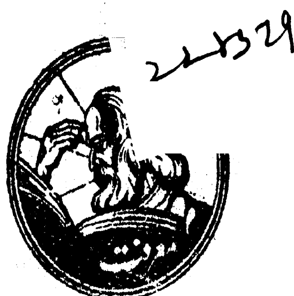
نگارش : ابوالحسن فیاضی
لیسانسیه ادبیات

فن نویسندگی و آرایش و برداخت عبارات
وجملات را بسبکی ساده با اسلوبی صحیح
و روان با توجه به آثار نویسندگان
مبرز ودانشمند بشما یاد میدهد

مخصوص دبیرستانها و دانشسراها وکلیه کسانیکه نخواهند
روش نویسندگی زبان شیرین فارسی را یاد بگیرند

ناشر

کانون معرفت



بها ۳۰ ریال　　تهران = لاله زار　　چاپ سوم

انشاء فارسی

مخصوص دبیرستانها و دانشسراها

بخش اول

حاوی مقالات . اجتماعی ، ادبی ، فلسفی ، تربیتی

نویسنده :

ابوالحسن فیاضی

لیسانسیه ادبیات

چاپ سوم - اردیبهشت ۱۳۳۱

ناشر



مقدمه مؤلف

در طول چند سالی که در دبیرستان‌ها بتدریس ادبیات اشتغال داشتم اغلب درساعات انشاء مشاهده مینمودم که شاگردان در جستجو و بدست آوردن کتاب انشائی هستند تا بدانوسیله از روش نویسندگی اطلاع کامل حاصل کنند و طرز نوشتن انشاء را دریابند وهم از سبك جدید گویندگان توانای معاصر آشنائی پیدا نمایند. اغلب آنها نیز آنقدر بضاعت نداشتند که بتوانند آثار نویسندگان را خریداری کرده و استفاده بر گیرند زیرا یك تحمیل فوق‌العاده‌ای بود که شاگردان برای درس انشاء اقلا ده کتاب را خریداری کرده و مطالعه کنند. این نقیصه اغلب در کلاسهای مختلف مشاهده میشد و بالنتیجه سال پایان مییافت در صورتیکه دانش‌آموزان‌از درس انشاء بهره کافی و وافی نبرده بودند.

اینجانب باگرفتاریهائی که داشتم تصمیم گرفتم کتاب انشائی‌تالیف کنم و تا آنجائی که مقدور است‌مقالات اجتماعی، ادبی، فلسفی،تربیتی‌را که بدرد دانش‌آموزان دبیرستان ها ودانشسراها میخورد بقلم ناچیزخودم برشته تحریر درآورم باشد که در پیشگاه فرهنگ دوستان‌وصاحبان‌علم و ادب مورد قبول افتد. همچنین برای‌آنکه محصلین را بسبك های مختلف آشنا سازم مقالاتی نیز بقلم نویسندگان توانای معاصر وآثار گویندگان خارجی انتخاب کردم ودرقسمت دوم کتاب بدرج آنها مبادرت ورزیدم تا بالنتیجه عموم دانش‌آموزان بتوانند بسبك های مختلف وروش نویسندگی آشنا شده‌ودرموضوع‌نویسی مهارت و اطلاع کامل یابند. البته‌مقالاتی که بقلم اینجانب انتخاب شده چون صرفا برای مطالعهٔ دانش آموزان است از تطویل کلام و آوردن افکار مختلف خود داری کرده و در اختصار آن‌ها

کوشیده ام . امیدوارم بزودی سایر دبیران محترم ادبیات باقلم شیوا و توانای خود بتالیف این قبیل کتب که برای آموزشگاهها لازم وضروریست مبادرت نمایند زیرا باید اعتراف کنم که امروز در مدارس بنویسندگی چندان اهمیتی داده نمیشود و از این رو است که اغلب دانش آموزان پس از اتمام تحصیلات قادر نیستند منویات خودرا بروی کاغذ درآورند و تقریبا انشاء را یك درس پیش پا افتاده و غیر مهم میدانند در صورتیکه بعکس امروز برای عموم تحصیل کرده ها نویسندگی یکی از حوائج ضروری است بخصوص دانش آموزان که عناصر روشنفکر ومردان آینده کشور هستند اینها باید در بیان وقلم توانا باشند تا درجامعه بتوانند حقوق خود ودیگران را محفوظ بدارند . امروز باید اذعان کنیم که اصول مشروطیت ودمکراسی را همین نوشته ها محفوظ و پابرجا میدارند و اگر یکوقت خدای نکرده قلم را از ما گرفتند دیگر باید فاتحه آزادی را بخوانیم باید نهال آزادی با قلم توانای نویسندگان آبیاری شود و مردم در پناه آن بآسودگی و فراغ زندگی کنند . از طرفی زبان فارسی زبان مادری ماست ما باید در بقاء و نگهداری آن بکوشیم و نگذاریم که این ودیعه آباء واجدادی رو بزوال رود ، امروز افتخار و سربلندی ما در این است که زبان فارسی نیز در ردیف سایر زبان های ملل زنده عرض اندام وخودنمائی میکند وخدا نخواست که ملیت و آئین و زبان ما در طول این همه سوانح وحوادث تاریخی دستخوش زوال و انحطاط قرارگیرد ، شعرا و نویسندگان ازدوران پیش تاکنون مجاهدت ها نمودند تا بالنتیجه امروز این نهال برومند سر سبز شده و در سایه آن بزندگی پر افتخار خودادامه میدهیم بااین حال دیگر سزاوار نیست که جوانان امروز مخصوصا دانش آموزان زبان فارسی را سرسری بپندارند وزحمات گذشتگان را ناچیز بشمارند .

موضوع دیگر که باید بدان توجه نمایند آن است که نویسندگی و موضوع نویسی چون معادلات جبر ویا فورمولهای شیمیائی نیست که بتوان آن را در طول یکی دوساعت حفظ کرد و برای خوب چیز نوشتن باید محصلین بخواندن کتاب عادت کنند و با دقت زیادی نوشته ها را مورد مطالعه قرار دهند وازهر گلستانی گلی وازهر خرمنی خوشه ای فراهم آورند

تا بالنتیجه بتوانند در نویسندگی دست یافته و بمرور ایام در این رشته صاحب قدرت گردند .

در پایان از ارباب قلم تمنا میشود چنانچه نواقصی در طرز فکر و جملات مشاهده فرمودند بدیدهٔ اغماض نگریسته و بنده را معذور دارند زیرا که خود اطمینان دارم که این نوشته‌هایك بضاعت مزجاتی است که بپیشگاه دانشمندان و نویسندگان عرضه میدارم

شیراز - ابوالحسن فیاضی

قابل توجه آقایان دبیران و آموزگاران

(شرایطی که در نوشتن یك انشاء باید مراعات شود)

انشاء فارسی یکی از قسمت‌های تدریسی دبیرستانهاست که حقاً حائز کمال اهمیت میباشد و چنانچه در کلاسهای پائین مورد دقت واقع نگردد و تدریس آن برروی یك اساس صحیح گذاشته نشود در کلاسهای بالا اصلاح پذیر نخواهد بود ·

قبل از آنکه موضوع را برای دانش آموزان انتخاب کنیم خوب است دو سه درس را بشرح و بسط در اطراف آن اختصاص داده وطرز نوشتن یك انشاء را برای شاگردان مجسم کنیم و بزبان ساده بآنها بفهمانیم مقصود ازنوشتن یك موضوع آنستکه ما یك مطلب کلی را آنقدر شرح وبسط بدهیم تاهمه کس آنرا بفهمند ، یا بعبارت دیگر موضوع از یك نظر مانند مسئله فیزیك و شیمی است که باید با براهین وشواهد حل کرد و نتیجه وخلاصه آنرا بدست آورد ·

اغلب مشاهده میشود که دانش آموزان برای تشریح و توصیف یك هدف معین بحاشیه میپردازند واز اصل مطلب خارج میشوند · درصورتی که منظور ازانتخاب موضوعی معین در کلاس درس آنست که شاگردان بتوانند از اول تا آخر در همان قسمت ببحث پردازند و بدون انحراف و توجه بمطالب خارج آنچه را که درباره موضوع میدانند برشته تحریر درآورند ·

دراینجا باید مخصوصاً نظر دانش آموزان را بدین امر معطوف داریم وهرکجا که لازم باشد یاد آوری کنیم ·

برای نوشتن انشاء نکات زیررا همیشه باید در نظر داشت.

۱- سادگی جملات ۲- خالی بودن از حشو و زوائد ۳- بکار نبردن کلمات بیگانه و دور از ذهن ۴- مرتب بودن و پشت سرهم آمدن افکار ۵- اجتناب ازمکررات ۶- رعایت قواعد دستوری ۷- بکار نبردن وجه وصفی ۸- خوانا بودن نوشته ۹- احتراز از تطویل جملات

مرحله اول کشیدن طرح و نقشه موضوع و آن عبارت از آنستکه تعیین کنیم چه مطالبی در نگارش انشاء لازم است • مرحله دوم تصحیح و تزیین مطالب و بکار بردن جملات و عبارات لطیف و خالی از تکلف . در اینمورد نیز باید پس از ذکر یکمقدمه کوتاه و مختصر که مربوط بموضوع باشد وارد اصل مطلب شویم و از ذکر حکایات و افسانه های طولانی احتراز جوئیم زیرا اغلب دیده میشود که در یك انشاء مختصر نصف بیشتر آنرا صرف حکایات و امثال مینمایند و بکلی از موضوع خارج میشوند • ناگفته نماند که آوردن اشعار و ضرب المثلهای کوتاه و مفید در انشاء فارسی لازم و ضروری است ولی نه آنقدر که دیگر رشته سخن از دست ما بدر رود از متن بحاشیه پردازیم •

قسمت دیگر که باید مورد توجه و دقت واقع شود انتخاب موضوع است. اغلب برای دانش آموزان کلاس ششم ابتدائی و اول و دوم دبیرستان موضوعهای بسیار مشکل انتخاب میکنند و از بر گزیدن مطالب حسی و نظری مانند توصیف یك کلاس درس، یك اطاق مطالعه، منظرهٔ یك باغ ، یك شب ماه ، تعریف گردش در روز جمعه و امثال آن خودداری مینمایند . باید علاوه بر آنکه موضوعها را از نظر حس و مشاهده مورد مطالعه قرارداد جنبه سعی و عمل نیز در آن رعایت شود تا شاگرد ناچار باشد برای نوشتن آن بتفکر و تعقل متوسل شود و قوای ذهنی خود را بکار برد. چه خوب است که روح میهن پرستی، انجام وظیفه ، کمك بنوع، احترام بمذهب و سایر نکات اخلاقی را ضمن بر گزیدن انشائهای مناسب در کالبد دانش آموزان ایجاد کنیم و از دوران جوانی آنها را بـایـن تکالیف لازم آشنا سازیم

در کلاسهای سوم و چهارم و پنجم و ششم دبیرستان میتوان موضوعهای فلسفی ، علمی ، ادبی، تربیتی و امثال آنرا انتخاب کرد و از این رهگذر آنها را وادار نمود با کنجکاوی و تجسس بیشتری مسائل اجتماعی را حلاجی کنند و در حل و بحث آنها قدرت حاصل نمایند باید در کلاس درس انشاء مقالات گویندگان و نویسندگان ایرانی و خارجی را از نظر آشنائی بسبك های مختلف برای دانش آموزان بخوانیم و آنها را تشویق کنیم تا با توجه بروش های گوناگون در نوشتن موضوعها ورزیده و باتجربه گردند و تنها بیك طرز نویسندگی عادت ننمایند.

برای آنکه یك روح جنب و جوش و فعالیت و نشاط در درس انشاء پدیدار

شودشایسته است موضوعهای مناظره‌ای از قبیل علم یا ثروت ، قلم یا شمشیر جنگ یا صلح ، و از این قبیل تعیین کرد تا بواسطه حس رقابتی که در وجودشان متمرکز میباشد با علاقمندی بیشتری بنوشتن انشاء مبادرت ورزند .

از خواندن چه کتابی بیشتر لذت میبرید؟

من نمیدانم مقصود از مطالعه‌و جر و بحث در باره‌ادبیات وشعر وشاعری چیست؟اینهمه‌هیاهو وداد و بیدادی که‌نویسندگان و گویندگان در دنیا براه انداخته‌اند برای‌ما چه‌نتایجی در بر دارد ؟!

آن‌عاشق شیدائی که با ولع وحرص وافر صفحات کتاب را ورق می زند ودر لابلای نوشته‌ها با معشوق خود راز و نیاز میکند آخر چه‌لذتی میبرد؟

میگویند اثرات یك نوشته نثر یا نظم بحدی‌است که‌نمیتوان آنرا بوصف در آورد چرا که‌دلهارا بطپش‌درمیآورد ،ضربان‌قلب راصدچندان‌میکند . احساسات رابرمیانگیزد انسان‌را باخود بسوی‌هر مقصد ومرامی که میخواهد رهبری میکندو بگفتهٔ‌شاعر « میکشدهرجا که‌خاطرخواه‌اوست » .راستی همین طوراست.

من مدتی دراین‌باره باشك‌و تردید مواجه‌بودم ،میگفتم آخرمگر می توان نوای دلچسب ساز رابا یك قطعه شعر برابردانست ؟ چگونه ممکن است‌کنار آبشار پرطراوتی را که‌با نواع واقسام گلهای خوشبو مزین‌باشد رها کرد وباخواندن جملات‌خشك و بی‌سر و ته نویسنده ای دل را خوش داشت ؟!

باید از تمتعات زندگی ومظاهر آن بهره‌برد واین چند صباح‌عمر را با خوشی‌و کامیابی بسر آورد !؟ اما چه عرض کنم ! این افکار همه چون باران بهاری برق‌آسا ازخاطرم محوشدند و بیکباره‌چشم گشودم دیدم بیشتراوقات‌خودرا با کتاب‌میگذرانم از خود بیخودشده بودم‌ترانه‌های پرمغز

اشعار آبدار گویندگان بطوری مرا از خود بیخود ساخته‌بود که گوئی فرهاد پس‌از سالهامفارقت ودوری در کنار شیرین‌است، امروزمن‌اذعان‌می کنم‌نعمتی بالاتراز کتاب‌برای دنیای کنونی نیست ماباید باکتاب سروکار داشته باشیم‌ودرحدودقوه ازآن‌استفاده بریم **کتاب مظهرترقی ،تعالی، افتخار و خلاصه‌سربلندی ملتها است** دنیای مترقی امروز تنها بوسیله کتاب‌باسرعت خیره کننده‌ای بسوی کمال رهبری میشود با این توضیح‌برای من خیلی مشکل‌است که بتوانم ازمجموع کتب‌علمی ، اخلاقی ، تاریخی‌و داستانی یکی ازآنهارا انتخاب کنم چرا که در میان گلستانی پر گل و شکوفه هستم واز من میپرسند کدام را بیشتر دوست‌داری‌درصورتیکه قلباً آرزودارم از هریك غنچه‌ای فراچینم وتحفه‌ای برای دوستان فراهم‌آرم‌آیا فکر نمیکنید این انتخاب برای کسیکه صاحب‌ذوق وقریحه‌باشدو هر کدام راازجهتی دوست داشته‌باشد تاچه اندازه مشکل خواهد بود ؟ خدا کند این سئوال واین خواهش بسیار مشکل در مواردی از شما بشود آنوقت خواهید دید باچه‌مصیبتی‌مواجه میشوید؟ من‌همیشه‌از کتب‌علمی ومسائل‌بغرنج فیزیك ، شیمی ،جبر و هندسه‌بیزارم اینها برای من واجد هیچگونه‌ارزشی نیستند من از معادلات سر سخت مثلثات چیزی نمیفهمم و درلابراتوارعلوم طبیعی جز یك قمروانبیق بتشخیصی دیگر نائل نمیگردم هواپیما،لکوموتیو ماشین‌سواری راازآن جهت دوست دارم‌که زودتر مرا بسر منزل عشق و سعادت‌رهبری میکنند . من‌باآنکه دل‌شیدائی‌دارم وهمیشه با غزلیات پرشور وترانه‌های پر معنی لسان‌الغیب حافظ شیرازی سروکار دارم معهذا اغلب شورمیهن پرستی مرا فرا میگیرد واز کتبی که بیش ازسایر نوشته‌ها دراین باره دادسخن داده‌باشد استفاده بر میگیرم ، من‌شاهنامه‌فردوسی‌را بیش از سایرین دوست‌دارم‌زیرا فردوسی روح دلاوری وشهامت وحس‌میهن‌پرستی رادرنهاد ماجایگزین‌میسازد وبابهترین‌طرزی ازمیهن‌مقدس‌ما دفاع‌میکند . خوانندگان شاهنامه بخوبی آگاهند که فردوسی چه میگوید، اومیگوید باید باچو بدستی بدشمنان ایران، بیدخواهان این آب وخاك حمله کردوآنها را از پای‌درآورد .

میهن و کشور نیاکان عزیز ترین چیزی است که خدا بما عنایت فرموده است من همیشه نام شهدای راه‌آزادی و حریت راباحترام‌وتکریم تمام برزبان میرانم و برعکس‌خائنین بکشور رادشنام می‌فرستم . فردوسی میگوید یك ملتی که سابقه چندین هزار ساله تاریخی‌داردلازم‌است که در

حفظ وحراست آثار وبقایای گذشتگان خود بکوشد وحتما بروسعت مرزو بوم‌خود بیافزاید باید هرایرانی شرافتمند ، هرایرانی که خون پاك‌ایرانیت درعروق و شرائین او درجریان است بپاس احترام نیاکان نگذارد ملیتش دستخوش یغما و چپاول غارتگران اجنبی قرارگیرد . « همه سربسر تن به کشتن دهیم - از آن به که کشور بدشمن دهیم » شرنك مرك را برزندگی فلاکت بارترجیح میدهدومیفرماید اگرکلیه ایرانیان‌پاك نهادباخاك‌یکسان شوند هیچ ننك وعاری نیست و درآنوقت دشمنان میتوانند برروی نعش‌ما بعیش ونوش مشغول باشند درآنوقت دنیای متمدن مارا یك ملت بی‌عرضه نالایق ، ترسو ، خائن نمیداند ودرآن هنگام اسامی‌ما زینت صفحات‌تاریخ خواهد شد . « چو ایران نباشد تن من مباد - بدین بوم وبر زنده یك‌تن مباد » من بینهایت باشعار مهیج فردوسی علاقمندم و آنرا داروی درد جوانان امروز میدانم ... باید همه بمفهوم واقعی و افکار بلند آن شاعرپی برند و برای نجات‌کشور از دشمنان خارجی و داخلی‌کوشا باشند . از طرفی فردوسی زنده کنندهٔ زبان فارسی است .

شاهنامه ملیت مارا از دستبرد بیگانگان محفوظ داشته است

شاهنامه روح میهن‌پرستی و شهامت و شجاعت را درکالبد ایرانیان افسرده آنروز دمید ، شاهنامه هنگامی در بازار ادبیات پابعرصه وجودگذاردکه همه چیزما دستخوش زوال و انقراض بود ، از آئین وملیت و راه ورسم‌و زبان و ادبیات ایرانی جز نام بی‌مسمائی برزبانها برده نمیشد در آنموقع بودکه اشعار مهیج شاهنامه‌کار خود راکرد ومردم دلخسته وافسرده‌آنروز را از خواب خرگوشی وغفلت دویست ساله بیدارنمود بااین تصورات‌برای من شاهنامه استاد طوسی بهترین کتاب و بالاترین درس میهن‌پرستی است شاهنامه برای من بلکه برای‌کلیه جوانانی که باسری پرشور وارد جامعه میشوند ضروری ترین سرمشق است زیرا باید در اول جوانان بوظائف مقدس نگهداری میهن آشنا شوند ونگذارند بزرگترین ودیعه‌آباء واجدادی آنها مورد هوی وهوس این وآن واقع شود . بااین حال از شما چه‌پنهان نمیتوانم خود را ازمطالعه دیوان سعدی وغزلیات حافظ بی‌نیاز بدانم‌برای این طرز زندگی ومعاشرت ناچار باید بادانشوری جهاندیده مواجه شویم واز بیانات پرمغزش محظوظ‌گردیم . از دیوان آن شاعر عارف مسلك و آن قلندر بی‌بند وبارکه بخال هندوئی سمرقند وبخارا را میفروشدنیز توجه

زیادی دارم و گاه وبیگاه اسرار درونی خود را با آن شاعر آسمانی در میان میگذارم و باساغر و می ومعشوق دلخوش میشوم قریحه سرشار وطبع لطیف وترانه‌های آبدار شاعر شیرازی درمن اثرات مخصوصی دارد . در بارگاه باعظمتش سر تعظیم فرود میآورم واز افکار آزادمنش آن رند بی باك استفاده برمیگیرم . درایام شادی وغم بازمزمه ابیات چندی گرد ملال و کدورت را ازچهره خود میزدایم واز جمال پری‌پیکران مهوش سرمست میگردم بااین حال دیگر هیچگونه اعتراضی بمن ندارید که چرا پس‌از شاهنامه فردوسی بدیوان سعدی و حافظ مراجعه کردم .

پس‌از اتمام تحصیلات دبیرستان چه رشته‌ای را انتخاب میکنید ! ...

اصولا علت غائی خلقت بشر خدمت بخلق و کمك بهمنوعان است همه ما برای آن پا بدائرهٔ وجود گذارده‌ایم که دردوران پرشور وشرزندگی باندازه توانائی هم برای خود اندوخته‌ای از نیکی ها فراهم آریم و هم دیگران را ازفیض وجود خویش بهره‌مند سازیم بگفتهٔ شاعر :

ابرو باد و مه وخورشید و فلك درکارند

تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

راستی همینطور است . اینقدر هم نباید غافل بود وآمدن و رفتن‌را ببازیچه گرفت . مگر هم ممکن است این تشکیلات واین اوضاع زمان و مکان را شوخی پنداشت ؟..

من که باعقل قاصر خود برای خلقت بشر اهمیت بسزائی قائل هستم وفلسفه‌ای برای آن تصور میکنم . من مطمئن هستم که کلیهٔ ساکنین جهان از هردین و آئین اقلا باین حقیقت پی برده‌اند که باید در چند صباح عمر چون چراغ فروزانی گمراهان وادی ضلالت را رهبری کنند و خود نیز از مزایا ومواهب زندگی متمتع گردند دراینصورت هرشخص عاقل که‌صاحب قوهٔ فهم و ادراك باشد باید مرام وهدف خود را بیشتر در این بداند که

حتی‌المقدور در جامعه و بین افراد لااقل وجود بی خاصیتی نباشد شما فکر میکنید مقصود از تحصیل چیست ؟ آیا منظور اینست که مدتی وقت خودرا تلف کنیم و سرانجام نیز نه برای خود و نه برای دیگران نافع باشیم .. ؟! هرگز هرگز ! من مطمئن‌هستم که تمام تحصیل کرده ها باوجودیکه‌درهدف غائی خود باشك وتردید مواجه میشوند معهذا اغلب شعبه ای را انتخاب مینمایند که دردی از دردهای بی درمان جامعه‌را بتوان باآن معالجه نمود اجتماع کنونی‌ما بتصدیق دوست و دشمن در منتهای ذلت و بدبختی و در سراشیب سقوط و انحطاط قرار گرفته است اصول اولیه بهداشت ، فرهنگ کشاورزی بهیچوجه در این کشور وجود خارجی ندارد مردم‌در تنگنای‌فقر اقتصادی غوطه‌ورند دراین‌صورت من که یکفرد تحصیل کرده هستم‌ومیخواهم درآینده بکشور خود خدمت کنم باید شعبه ایرا انتخاب کنم تا بدانوسیله بتوانم منتهای مساعدت را بهمنوعان بنمایم زیرا (چه عضوی بدرد آورد روزگار - دگر عضوها را نماند قرار) بعقیده من ملت ایران ازلحاظ‌فقر علمی و معنوی‌در منتهای بد بختی است . هیچکس‌از حقوق فردی‌واجتماعی خود اطلاعی ندارد . کانهای زیرزمینی‌ما بواسطه بیسوادی و جهل‌در زیر خروارها خاك مدفون است وخلاصه همه چیز ما بواسطه نادانی عمومی در معرض حوادث ومخاطرات میباشد . میگویند انتخابات آزاد برای ملتی که نود در صدآن فاقد سواد هستند کاری‌بیجاست با همه اینهاازمن‌توقع‌ندارید که پس از پایان دوران دبیرستان شغل مقدس معلمی‌را اختیار کنم و چون مشعل درخشانی فرا راه همنوعان‌جاهل خود باشم . بگفته‌شاعر « اگر بینی که نابینا و چاه است - اگرخاموش بنشینی گناه‌است » من خداراشاهدو گواه میگیرم که درانتخاب این‌شغل هیچ منظوری جز رهبری افراداجتماع و جز خدمت بنوع نداشته ام . من آرزومندم یك زمانی بیاید که دیگران کلمه جاهل ، نفهم ، بیسواد و فاقد رشد فکری را از گفته های خود در باره این کشور تکرار نکنند بلکه ایران و ایرانی‌را سلسله‌جنبانان تمدن مشرق ومغرب بدانند . ایرانی تنها نقطه ضعفش بیسوادی است زیرا اگر روزی افراد این سرزمین از نعمت سواد بهره‌مند گردند و لااقل‌واجدرشد فکری شوند دیگر هیچکس نمیتواند در کلیه شئون زندگی ما مداخله نموده و مارا یك ملت مرده وفقیر بداند امروز ملیونها‌ایرانی باشکم گرسنه بر روی خروار ها طلای سیاه راه میروند در صورتیکه اگر ما هم چون دیگران دارای ارزش علمی وفنی بودیم‌دیگر چه لزومی

بآقا بالاسر داشتیم و چرا اینهمه ذخائر ما بیمصرف میماند؟ ..من همیشه بحال نزار این مردم فقیر و گرسنه در رنج و اندوهم و از خدای بزرك میخواهم که مرا در انجام این هدف مقدس کمك و یاری فرماید - من میل دارم که حتی المقدور در ارشاد افکار این مردم گمراه سعی وافی مبذول دارم زیرا معلمین هستند که میتوانند اندکی باین مصائب و آلام فائق آمده و کشوررا از غرقاب جهل و نادانی نجات دهند. امروز خوشبختانه این طبقهٔ منورالفکر رو بازدیاد است و چیزی نخواهد گذشت که مبارزه شرافتمندانه آنها پایان خواهد یافت و در آنوقت است که میتوانیم از نتایج زحمات خود برخوردار شویم. امروز چشم عموم ایرانیان متوجه تیپ جوانان تحصیل کرده است زیرا آنها هستند که در آتیه نزدیك چون خورشید درخشانی تاریکی ها و ظلمت ها را یکی پس از دیگری مرتفع خواهند ساخت. دراینجا یك نکته لازم بیادآوری است که اگر من طرفدار طبقهٔ معلم هستم منکرخوبی سایر اصناف وطبقات روشنفکر نیستم من مخصوصا بشغل دکتری بینهایت علاقمندم و وجود این تیپ زحمتکش و روشنفکر را برای جامعه ایکه با امراض مهلك مواجه است لازم و ضروری میدانم من توصیه میکنم که اگرجوانان صاحب استعداد باشند در رشته طبابت خدمات خودرا به اجتماع شروع کنند زیرا از جامعه مریض و نا سالم توقع هیچگونه ترقی نمی توان داشت رشته های مهندسی و برق و مکانیك برای ما لازم است زیرا باید درآتیه نزدیکی عموم معادن کشف و بمعرض استفاده درآید. باید تیپ مهندسین رو بافزایش بروند و دیگر برای استخراج و بهره برداری معادن احتیاجی بکمك دیگران نداشته باشیم. با اینحال نمیتوانم رشته مقدس معلمی را فراموش کنم زیرا آنها در صفوف اول طبقات مبارز قرار دارند وهمیشه با علاقه و اشتیاق وافر، با تحمل مصائب بیشمار و با ارزش کم خودرا برای مشکل ترین کارها آماده میسازند و برای نجات کشور فداکاری و فعالیت میکنند. چه خوب است که وضع فرهنك امروزرا با پنجاه سال پیش مقایسه کنید و به بینید در اثر پیشرفت تعلیمات عمومی و کادر فنی چه اثرات شگرفی در اوضاع جامعه امروزی پدیدار گشته است امروز لا اقل در صد مردم بواسطه اشاعه آموزش و پرورش در شهرستانها و دهستان‌ها باسواد و تا اندازه‌ای میتوانند مقدرات خودرا تعیین نمایند درصورتی که سابقا اکثریت قریب باتفاق افراد جاهل میبودند. در این صورت میتوان تشخیص داد که معلم تاچه اندازه در پیشرفت و ترقی جامعه مؤثراست وچگونه میتواند فکر

اجتماع را در طول یکقرن تغییر داده و مردم را بسوی تمدن و تعالی رهبری کند . بنابر این من باذوقی وافر بسوی این موهبت مقدس پیش میروم و خدا را بیاری میطلبم • امیدوارم بتوانم در ارشاد و هدایت همنوعان منتهای کوشش را مبذول دارم •

پایان

آیا شعرا و نویسندگان خدماتی بجامعهٔ بشریت نموده اند؟

نظر خود را با ذکر دلائل منطقی بیان کنید

شعرا و نویسندگان نقاشان زبردستی هستند که خوبیها و بدیهارا مجسم مینمایند و مناظر جامعه خود را بابهترین طرزی نمایان میسازند • شاعر با سرودن اشعار نغز و باانتخاب معانی لطیف و بدیع توجه همگان را بخویش معطوف میدارد • افکار خود را بر دیگران تحمیل میکند •

نویسنده با نوشتن مقالات مهیج و آتشین مفاسد اجتماعی را بروی صفحات کاغذ در میآورد و برعلیه ظلم و بیدادگری بمبارزه میپردازد . از دوران گذشته تاکنون هر نهضت و انقلاب ، هر ترقی و تعالی ، هر جنبش و فعالیتی که در بین جوامع بوجود آمده تنها در سایه تذکر گویندگان بوده است شاعر با الهام خدائی ، باتوجه بحقایق باسیر در آفاق و انفس برای ما سخن میراند و گمگشتگان وادی ضلالت و بیخبری را بصوب صواب و حقیقت راهنمائی و رهبری میکنند . بعقیده من اینها یك ماموریت خدائـی دارند تا بشر گمراه و سرگردان را متوجه خطاها ، پلیدیها ، بدیها کرده راه و چاه را بشناسانند.

اینکه میگویند مقام گویندگان و نویسندگان والاست نه از آنجهت است که آنها الفاظ و عباراتی را بصورت نوشته‌ها و اشعار در میآورند ؛ بلکه از لحاظ تفوق فکر و برتری فهم و قوه عاقله است . آنها سالها رنج برده و از خوب و بدجامعه اطلاع حاصل کرده اند باهمه کس محشور شده و

از افکار و آرزوی عموم طبقات آگاهند از اینرو سخنان آنان برجان ودل مینشیند و همه چون غذای مطبوعی آنها را نوش جان میکنند آیا برای شما گاهی اتفاق افتاده است که دردل شبهای تار درمیان سکوت مطلق و درهنگام غم و اندوه، شادی و مسرت دیوان شعرا و نوشته های نویسندگان رامطالعه کنیده در آنوقت متوجه میشوید که باخواندن یك بیت شعر و یك مقالـه دلچسب چگونه درعالم دیگری وارد میگردید و باافکارتازه‌تروشادابتری مواجه میشوید . بعقیده من این طبقه فاضله در کار خود اعجاز میکنند یك امری را که باهزاران توپ و تفنك نمیتوان انجام‌داد بایك نوشته‌شعر یا نثر از پیش‌میبرندو بر مشکلات فائق میآیند شما خوب‌است صفحات تاریخ را ورق بزنید درادوار گذشته بخوبی دقیق شوید به بینید اینها چه کرده‌اند و چه خدماتی بجامعه نموده‌اند.

من از قبل از اسلام برای شما چیزی نمیگویم زیرا میترسم حمل بر مبالغه کنید من شمهٔ از گویندگان بعد ازاسلام وتطورات وتغییرات سیاسی، ادبی را برای شما نقل میکنم آیاشما قرآن را جزء نوشته میدانید که در آن ازلحاظ قدرت قلمی اعجاز بکار رفته است ؟ آیا باین نکته‌پی برده اید که اگر قرآن نبود بهیچوجه اعراب وحشی صدراسلام در تحت یك‌قانون و مرام جمع نمیشدند؟ و قرآن تا چه‌اندازه سیرزمان را تغییرداد؟ چگونه‌یك دنیای متشنج را دریك دین و آئین متحد نمود ؟ لابد اشعارمهیج‌فردوسی را نیز خوانده اید و توجه نموده اید که گفته‌های آن استاد بزرك‌چسان درروح ایرانیان آنروز اثر کرد و باعث آن شد که زبان وادبیات‌فارسی پس از دویست سال رونق ورراج تازه‌ای‌بگیرد.

فردوسی باسرودن آن اشعار حکومت پوشالی خلفای عباسی رادر هم فروریخت و سد هـای اسارت و بندگی ایرانیان آن روز را در هـم خورد کرد.

فردوسی تغییرات شگرفی در وضع دنیای آنروزداد که تاامروزما از نتایج آن برخوردار میشویم . دراروپا وامریکا نوشته‌های‌نویسندگان اثرات شگرفی درزندگی ملل‌مغرب‌زمین نمود .

آثار ولتر ، ویکتورهوگو ، لامارتین ، شکسپیر ، گوته، پوشکین کار خود را کرد و جریان روزمره.اروپا راتغییر داد درباره قرون‌وسطی وفجایع دیکتاتور های آن‌دوره بقدری دادسخن دادند که بیکباره اثرات آن بکلی محو گردید و ملت اروپا از قرن ۱۷ میلادی درکمال آزادیو

استقلال زندگی شرافتمندانه خود را شروع کرد تبلیغات نویسندگان بقدری موثر واقع شد که اصول دیکتاتوری وقلدری و بدبختی های ناشیه از آن بیکباره از صحنه اروپا رخت بربست و بجای آن دمکراسی و آزادی بر قرار گردید .

درآمریکا کتاب کلبه عموتم اصول بردگی سیاهان را درهم شکست وتاثیر آن بقدری بود که آزادی سیاهان درتمام جمهوری های آمریکا تأمین گردید . این آزادی و دمکراسی کنونی آمریکا مرهون زحمات و فعالیت نویسندگان آن کشور است .

درایران نیز پس از آنکه اشعار فردوسی کار خود را کرد دیگر گویندگان نیز بخدمات خود مشغول گردیدند . سعدی مخصوصا دراینبار زحمت زیادی را متحمل گردید سعدی باعرضه داشتن گلستان وبوستان جامعه بشریت را مرهون خود نمود .

امروز ما هرچه داریم از برکت مجاهدت نویسندگان است .

تمدن درخشان دنیای فعلی ، آزادی افکار وسایر تغییرات شگرفی که در زندگی ما واقعشده همه از آثار وجود این طبقه فاضله است .

بااین توضیحات دیگر لازم نیست بیش ازاین درباره خدمات گویندگان ببحث پردازم زیرا اگر مجال باشد میتوان کتابهائی در این باره برشته تحریر درآورد .

پایان

یک دانش آموز خوب

چه وظایفی دارد ؟

وقتی دانش آموز پای خود را درصحنه مقدس دبستان یا دبیرستان میگذارد باید بفکر این باشد برای چه منظور آمده وچه باید بکند واین مقصود غائی را چگونه دنبال کند ؟

برواضح است که محیط آموزشگاه تنها برای تحصیل علم ودانش و کسب آموزش و پرورش است .

آنجا محصل را برای یك زندگی پرشور وشر آماده ومهیا میکنند درآنجا است که درس زندگی میآموزند و شالوده ترقیات وافتخار افراد گذارده میشود . دراینصورت اگر خدای ناکرده این شالوده و اساس بد گذارده شود تا بآخر ببدی و بدبختی پایان مییابد .

محصل وقتی بفکر تحصیل افتاد بایدهمه چیز را فراموش کندوظائف خود را ببهترین وجهی انجام دهد و برای رسیدن بهدف نهائی کوشش و تقلا کند .

اولین وظیفه دانش‌آموز تعهد اخلاقی و مراعات اصول تربیت است باید از بدو ورود بآموزشگاه خودرا یك جوان باتربیت معرفی کندو باین نکته متوجه باشدکه ادب از همه‌چیز لازم‌تر است . تعلیم بدون تربیت بـه مشابه درخت بی ثمراست . اولیاء آموزشگاه تنها انتظاری که ازآنهادارند اینستکه با تربیت باشند و اسباب مزاحمت فراهم نکنند ، احترام مقـام مربیان را نگهدارند و دراین باره از هرگونه فداکاری مضایقه ننماینـد . تربیت یکی‌از ارکان مهم آموزش و پرورش است . وقتی دانش‌آموزخوش اخلاق باشد بدون شك موفق خواهد شد زیراگذشته از آنکه دروس‌خود را بخوبی فرامیگیرد واز وقت آخرین استفاده را مینماید در نظر اولیاء آموزشگاه نیزیك موقعیت بسیار خوبی‌پیدامیکند وهمه سعی دارندحداکثر کمك ومساعدت را باین قبیل جوانان خوش اخلاق بنمایند .

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب

ورنه ددی بصورت انسان مصوری

وظیفه دیگر دانش‌آموز خوب انجام وظیفه و دوری ازغفلت‌وتسامح است . اغلب دانش‌آموزان بوظایف خود آشنا نیستند وهمیشه درکار خود حیران و سرگردانند . این قبیل جوانان درکارهای خود یك برنامهٔ منظمی ندارند واصول کارشان برروی یك بنیان صحیحی گـذارده نشده است . دانش‌آموزان خوب همیشه وظیفه شناس هستند وبدون اهمال ومسامحه‌برای موفقیت نهائی کار میکنند .

وظیفه دیگر ایمان بخدا وخود وفداکاری و کوشش است .
دانش‌آموز باید باایمان باشد ویاس و بدبینی را ازخود دورکند و همیشه ورد زبانش موفقیت ، افتخار وارتقاء باشد

زیرا اگر بناامیدی وبدبینی دچار شود بزودی شکست‌خواهدخورد

دوران تحصیل یك دورانی است که با مخاطره و سختی توأم است محصل جدی باید باهمه موانع مبارزه کند و جلو برود تا کامیاب شود.

اغلب دیده میشود که دانش آموزان سست عنصر بواسطه یك اشکال کوچك و بی اهمیت درس را زیر پا میگذارند و سرانجام ترك تحصیل میکنند در صورتی که جوانان باید با ایمان قوی و تزلزل ناپذیر و بایك سعی و کوشش بیحد و حصر چون سیلاب خروشان سنك ریزه های وسط راه را درهم خورد کنند و بایك صولت و سرسختی جلو روند تا شاهد مقصود درادر آغوش گیرند. دانش آموز خوب ساعی وجدی است.

نوابغ و بزرگان دنیا ازابتدای تحصیلات همیشه بیش ازدیگران فعالیت نموده اند و بالنتیجه بهتر از همکاران خود بمقصود رسیده اند.

وظیفه دیگر نظم و ترتیب در کارهای تحصیلی است. محصل باید طبق برنامه کار کند واز اوقات خود حد اکثر استفاده را ببرد و بیهوده آنرا مهمل نگذراند زیرا گذشتن ایام تحصیلی جبران ناپذیر است وحتی از طلاهم گرانبهاتر است. محصل جدی که بخواهد واقعا نتیجه بگیرد باید در تمرین دروس روزانه و کسب دانش برنامه داشته باشد زیرا نظم و ترتیب درعموم کارهای زندگی بخصوص در تحصیل لازم وضروری است.

تك تك های متوالی ساعت چه خوب یادآوری هستند - آنها در گوش محصل فرو میخوانند که باید ازوقت استفاده بردو برای یك زندگی آبرومند ویك آینده درخشان فداکاری کرد.

وظیفه دیگر دانش آموزخوب پاس احترام خانواده و پدر ومادراست باید بخانواده علاقمند باشد و آن کانون مقدس را محترم بداند -

برای اولیاء خود یك وجود بی آزار و پراستفاده باشد. درمقابل آنها سر تعظیم و تکریم فرود آورد و دراجرای منویات والدین تعلل نورزد

اغلب دیده میشود که دانش آموزان بنصایح اولیاء خود وقعـی نمی گذارند درصورتیکه این قبیل جوانان بواسطه همین رویه ناشایست در تمام موارد ناکام خواهند بود. باید همیشه زحمات پدرومادر رادر نظر داشت و در حدود توانائی بآنها کمك نمود تاموجب رضایت خدا ووجدان فراهم ورستکاری دوجهان تامین گردد.

آخرین وظیفه یك دانش آموز خوب انتخاب دوستان صدیق و نجیب است اگر دوست خوب باشد تاثیر خود را مینماید و باعث سربلندی خواهد

بود ، ولی اگر رفیق ناموافق باشد عینا مثل یك پرتگاه مخوفی است که در آن فرو خواهیم رفت - میگویند : هر کسی را از دوستش بشناس یعنی ملاك و سنجش معرفی اشخاص دوستان آنها هستند .

با این حال دانش آموز خوب باید در این امر بی اندازه دقت کند و برای معاشرت دوستان فهمیده، شرافتمند، نجیب و اصیل انتخاب کند تا زیانی نبرد .

با این مقدمات معلوم شد یك دانش آموز خوب باید چه وظائفی داشته باشد تا بتواند در زندگی بموفقیت نائل آید ·

پایان

دانش طلب و بزرگی آموز

تا به نگرند روزت از روز

امروز دیگر نمیتوان انکار کرد که دانش و فرهنك در بالا بردن سطح ترقی و تعالی ملت ها چه رل مهمی را بازی کرده است .

زیرا دانش موجد ترقی و تعالی و همان است که غذای روح و مفرح جان است .

امروز هر چه داریم و هرچه که بعداً بوسیله فضلا و دانشمندان جهان کشف و بمعرض عمل در آید همه در سایهٔ علم و دانش است -

آثاری که از علوم و فنون تا کنون بیاد بود مانده و ما از آنها بهره ور میشویم بقدری است که نمیتوان در این مختصر بذکر همه آنها پرداخت .

من نمیدانم از کدام رشته آن برای شما بپردازم و از چه مقولهٔ صحبت کنم ، بهر کجا که پا میگذاریم می بینیم که بشر بواسطه معلومات و توجه بدانش و علوم بر تمام مشکلات فائق آمده و میخواهد در کرات دیگر بجستجو پردازد ·

شما بخوبی میدانید اگر در چهل سال پیش حرفی از هواپیما یا بمب اتم بمیان میآمد همه در تعجب فرو میرفتند و از گوینده آن خرده میگرفتند ولی امروز از برکت علم و دانش در اقصی نقاط دنیا کیه وسائل راحتی

بشر تامین و روزبروز بر وسعت آن افزوده میگردد .

پیغمبر اسلام (ص) میفرماید (زگهواره تا گور دانش‌بجوی)دانش‌را اینقدر اهمیت میدهد که حتی برای زنان هم لازم وضروری میداند

آن نابغه عظیم‌الشان در هزار وسیصد وشصت و چند سال پیش باین نکته پی بردکه مسلمانان باید با اسلحه دانش و بینش مجهز باشند وبرای دوران پر مخاطره‌زندگانی پشتیبانی محکم داشته باشد.

اصول قرآن بر روی دانش گذارده شده است و در آن کتاب آسمانی عموم مردم بسوی علم و فرهنك رهبری‌شدند .

قائدین سترك همه از عالم ترین مردان زمان‌خود بوده‌اند . بااینحال متاسفانه مسلمانان بنصایح قرآن گوش ندادند و دیگران در این راه گام بر داشتند و افتخارات‌را نصیب خود ساختند . تمدن درخشان کنونی ماحصل زحمات اروپائیان است چرا که آنهاعلم آموختند و عمل کردند وسرانجام باین روز رسیدند . آنها باین نکته پی بردند که تنها در سایه دانش و فرهنك میتوانند بکلیه آمال وآرزوهای‌خود نائل شوند و چنانچه دیـدیم درطول چند قرن با استفاده از کتب ومنابع علمی‌ما ایرانیان صدهافرسنك در جاده‌ترقی جلو افتادند معادن خودرااستخراج نمودند وازاستفاده‌سرشار آن وضع اقتصادی خودرا رونق دادند . اختراعات محیرالعقول را بوسیله دانش یکی پس‌ازدیگری بمعرض عمل درآوردند . آنقدر علم وعمل را در کارهای خود دخالت دادندکه امروز جهانیان را مات ومبهوت وسر انجام دنیارا نیازمند صنایع و اختراعات‌خود ساخته اند . بدبختانه مادانش‌ر یك امر شوخی می‌پنداریم و برای کسب آن چندان جنب وجوش‌وفعالیتی‌نشان نمیدهیم و شب و روز چشم براه‌این‌وآن هستیم اینست که روزبروز بعقب بر میگردیم و چون کاروان وامانده‌فرسنگها از قافله تمدن‌دوریم . نیاکان‌ما قدر گوهر بی همتای دانش را میدانستند از اینرو بیشتر درطلب آن کوشا بودند وبالنتیجه افتخارات سرشاری‌را کسب نمودند وایران‌را مهدتمدن و مرکز علوم وادبیات قراردادند .

امروز ما هرچه‌داریم از فداکاری و فعالیت و اندوخته های دانش و معرفتی است که‌آنها برایگان‌در دسترس ما گذاردند و متاسفانه مااستفاده نکردیم . در این قرن درخشان که پایه هرچیزی بر روی علم است نبایـد اوقات را بیهوده تلف کنیم و تنها بحرف ولاطائلات‌قانع باشیم . امروز

اکثر افراد این کشور از نعمت سواد بی بهره و نوردانش در زوایای تاریك قلب آنها نتابیده است

باید این ننك از دامان نسل کنونی شسته شود و ایرانی درراه تجدید افتخارات گذشته گامهای موثری بردارد .

این وظیفه دانش آموزان است که حتی المقدور معلومات خود را بعالیترین درجه رسانیده و با سعی وافی مردم را باین موهبت مقدس راهنمائی نمایند . باید عملا بامر تعلیم و تربیت علاقه نشان دهند و بیسوادی را یك مرض مزمن برای این جامعه بدانند سعدی فرماید : زدانش به اندرجهان هیچ نیست - تن مرده وجان نادان یکی است ، راستی همینطور است . بعقیده من جهال و نادانان درحکم مردگانند اینها زندگانی را فقط خورو خواب وخشم وشهوت میدانند و ازسایر مزایای اجتماعی وحقوق فردی بیخبرند

اینها نمیدانند که درآفرینش بشر اسرار زیادی نهفته است باید در دوران زندگی بدرك حقائق نائل گردیدو بااتکاء بدانش ومعرفت راه کامیابی را بیابیم . فردوسی آن شاعر میهن پرست و آن گوینده زبردست میفرماید:

توانا بود هر که دانا بود　　ز دانش دل پیر برنا بود

او معتقد است که قدرت همیشه دردست آنهائی است که بیش از دیگران سرمایه علمی دارند . این منطق در تمام ادوار زندگی بشر صادق بوده است هر ملتی که صاحب دانش و بینش شد و فضلا و دانشمندانی از آن سرزمین بپا خاستند دیگران را از هرلحاظ تحت الشعاع خود قرار میدهند و برهمه چیز دنیا مسلط میشوند

یکروز ایران بود ، یکروز روم ، یونان و یك موقع ممالك اروپاو مخصوصا آلمان و انگلستان و امروز آمریکااست . اینها فقط بواسطه افکار وسیع دانایان وعلماء عصر خود پرچم افتخار را درسرزمین خویش ودیگران باهتزاز درآوردند

ولی ازآنطرف بدبخت آن کسانیکه درجهل غوطه ور بودند وازحال نزار خود خبر نداشتند . اینها بایددائما در زیر نفوذ این وآن باشندوانواع و اقسام شکنجه ها تحمل نمایند من خیلی دور نمیروم همین ایران که امروز بواسطه نادانی وبی خبری ، افرادآن از قافله تمدن بدور افتاده اند برای کوچکترین حوائج زندگی دست توسل بدامن این وآن میزنند

ولی یکروز این سرزمین با عظمت کوس بزرگی وآقائی میزد و والرین امپراطورعظیم الشان روم در برابر شاهپور سرتعظیم و تکریم بر

زمین میسائید !

اما آنروز مادر میهن فرزندان عالم و فاضلی تربیت کرده بود واز اینرو دنیای آنروز را بلرزه درآورد و بالنتیجه سلسله جنبان تمدن اروپا شد . ولی امروز همه درغفلت ونادانی فرو رفته‌اند و در راه کسب دانش و فضیلت جنب وجوش وفعالیتی نشان نمیدهند . پس باید از گذشته درس‌عبرت گرفت وبرای بسط نفوذ و سیرراه ترقی وتعالی باسلحه دانش متوسل شد اگرکمی بخود آئیم و دروضع زندگی رقت‌بار خویش دقیق شویم‌بالاخره پشیمان خواهیم شد .

امروز مخصوصا آثار این فعالیت در تمام شئون زندگی ما هویدا و آشکار است همه ازخرد وبزرك برای درك حقایق معرفت کوشا هستندتعداد دانش‌آموزان روز بروز درافزایش است .

ما نا‌امید نیستیم . قریحه سرشار ایرانی همیشه درحال رشد و نمو است . تنها کار وکوشش لازم دارد . باید همه بخواهند تا بالنتیجه موفق شوند . بیحالی ویأس مارا باضمحلال میکشاند .

این افکار دیگر بدرد دنیای امروز نمیخورد . باکنج خانه نشستن، بااتکاء باین‌وآن‌جز بدبختی چیزدیگری نصیب‌ما نمیشود باید دانش‌آموخت وبادنیای مترقی بسرمنزل مقصود شتافت موفقیت ، افتخار سربلندی و هر چیز دیگر درسایه علم ومعرفت میسر خواهد شد

پایان

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

درپریشانحالی و درماندگی

بایددرانتخاب‌دوست‌دقت ومواظبت زیادی نمود زیرا اغلب‌خوشبختیها نتیجه وثمرهٔ معاشرتها و مصاحبتها بوده است .

درتمام امور زندگی خود دقیق شوید ببینید خوبیها وبدیهای شما از کجا سرچشمه گرفته است

رفقا را یکی پس‌از دیگری ازمدنظر بگذرانید . درآنوقت‌میتوانید بفهمید که اخلاق‌وصفات فاضله، برعکس اعمال نکوهیده را در چه مواقعی فرا گرفته‌اید . چرا باستعمال دخانیات عادت کرده‌اید ؟
آیا شما روز اول از کشیدن سیگار خوشتان میآمده است ؟! هرگز حتماً روزی بایکی از دوستان که بدخانیات علاقمند بوده معاشر شده و از این رو بخوی او عادت کرده‌اید . اصولا بیشتر افکار واعمال انسانی‌دراثر مصاحبت حاصل شده است .

مرحله اول دامان مادر واز آن پس محیط آموزشگاه است

چرا فلان‌دهاتی درپاره‌ای جهات عفیف‌تر ونجیب‌تر ازبچه‌شهری‌است؟
او در زندگی روزانه جز بصحرا رفتن وشخم زدن زمین زراعتی و مواظبت از حیوانات کار دیگری نکرده ، او از معاشرت و دید و بازدید دوستان همین را یادگرفته است که باید درامر فلاحت وآبیاری و گله‌داری بیشتر دقت کند زیرا زمین زراعتی رفیقش در سال گذشته محصول زیادتر داده است .

او همیشه از دوستانش جز راجع به‌علوفه‌گوسفندان و جز باران و برف وآفتاب سوزان‌ومزارع سرسبز چیز دیگری نشنیده است، اومیتواند درمواقع بازی تقلید حیوانات اهلی را درآورد وازکلمات رکیك و زننده اطلاعی ندارد . اینستکه هنگام جوانی همین رویه را تعقیب مینماید و باپاك قلب پاك وضمیر روشن بزندگی ادامه میدهد . اما اگر همین دهاتی بشهر آمد و بیشتر باجامعه آمیزش پیدا کرد بزودی خوی خود را از دست‌میدهد وبا اجتماع همرنك میگردد . پیمبران وفلاسفه همیشه درباره طرز معاشرت وآداب زندگی‌دستورهای مفیدی بما داده‌اند میگویند : معاشرت مؤثراست

(با بدان کم نشین که درمانی خو پذیر است نفس انسانی)

(نخست موعظه پیر میفروش‌اینست که از معاشر ناجنس احتراز کنید)

این دستورات وفرامین همه بواسطهٔ تجاربی است که گذشتگان برای‌ما گرد آورده‌اند باید در زندگی بکار بریم و از آن نتیجه بگیریم . وقتیکه بچه از دامان‌مادر بمحیط پرهیاهوی دبستان وارد میشود لوح ضمیرش ازهرنقش خوب وبدی منزه وپاکیزه است .

او دنیا را طور دیگر می بیند ، دروغ ، تقلب ، پلیدی ونظائر آنرا نمی‌داند .او درمراحل اول میل داردهمه‌چیز رایادبگیرد. فکر میکندهرچه

در دنیا است باید بفهمد و بکار ببرد

گمان دارم اغلب دیده باشید که بچه های کوچك بدون آنکه معنی فحش را بفهمند یك عده کلمات بدی را طوطی‌وار بر زبان میرانند . اینها از اولیاء خود و سایرین که با آنها آمیزش داشته اند اینگونه مطالب را فرا گرفته اند . محیط آموزشگاه مخصوصاً برای دانش آموزان بینهایت اهمیت‌دارد ودر آنجاخوبیها ، بدیها تاثیر خودرا مینماید . پس‌از آموزشگاه محیط اجتماع درافکار افراد اثرات بخصوصی دارد .

دراجتماع فاسد بیشترافراد ببدی وپلیدی خو میگیرند وازعادت‌نیکو بیزارند .

دراین قبیل‌جوامع باید مردم خوبی و بدی را تشخیص بدهندوپیرامون زشتی نگردند من مخالف انتخاب دوست نیستم زیرا رفیق موافق بهترین نعمت‌های خداداده است .

ما چون دراجتماع زندگی میکنیم ناچاریم که اجتماعی بار آئیم ولی باید دراین انتخاب نهایت دقت ومواظبت‌را بعمل آوریم دراینجا بایدچشم خودرا باز کنیم وبدون تعمق وتفکر دراین مرحله وارد نشویم دوست‌خوب وبد بمثابه بهشت وجهنم است . اگر مصاحب‌از هرلحاظ برما برتری داشت بدون شك از نتایج خوب آن برخوردار میشویم و سرانجام در زندگی خوشبخت خواهیم بود و اگر رفیق ناموافق بود برای خود جهنمی سوزان تهیه کرده‌ایم که باید در دوران زندگی در آن بسوزیم و بسازیم .

پس‌از مرك نیزسرانجام بدبختی آنرا ببینیم اینکه میگویندخوشبختی بعهده خود ما سپرده شده است حرفی چندان گزاف ومبالغه آمیز نیست‌من معتقدم‌که خدا راه وچاه را باهم خلق نموده است منتها چشم بینائی بماداده تا درانتخاب آنها براه خطا نرویم .

باید بادیده بصیر مردم را بشناسیم وبرای چندصباح عمر دوستی را برگزینیم‌که از هرلحاظ برما برتری داشته و شریك رنج و اندوه ما باشد

(دوست آن باشد که گیرد دست دوست)
(در پریشان حالی و درماندگی)

پایان

طفل یتیمی دریکشب سرد زمستانی درکنار خیابان

(از عابرین استمداد مینمود)

هوا بشدت سرد بود، بادهای سرسختی میوزید وقطرات درشت باران چون اشك چشم بیوه زنان ویتیمان دائماً برریزش خود ادامه میداد، سکوت مدهشی همه‌جا را فراگرفته وگوئی از زندگانی اثری نبود ، آمد و رفت بکلی موقوف وجز صدای سگها و زمزمه یکنواخت باران نوای دیگری به گوش نمیرسید . درگوشهٔ از خیابان ، درپناه یك مغازه طفل یتیمی با مادر بدبخت خود براز و نیاز مشغول بود ، آنها فرش ورختخوابی نداشتند تنها از دنیا ومافیها یك زیلوی کهنه ویك گونی پاره پاره اندوخته کرده بودند گونه‌های زرد وپژمرده و فرورفته طفل حاکی از یك گرسنگی و بدبختی مافوق‌التصوری بود . مادر گریه میکرد وبا دستهای سرد و منجمد خود صورت خشك ولاغر طفل‌را نوازش میدادومیگفت : فرزند عزیزم، خداکریم است ، اینقدر ازگرسنگی و برهنگی منال، ماخداداریم او فریادرس مستمندان و دادرس بیچارگان است امشب من مطمئن هستم که از همین خانه همسایهٔ که در جوار مغازه قرار دارد لقمه نانی برای‌ما خواهند آورد ، اینقدر ندبه و زاری‌مکن، خدایا رحمی بحال ما کن ودراین دل شب خودت یار و یاور ما باش .

مادر با اصرار تمامی میخواست از صدمات و بدبختیهای طفل خود بکاهد وبا دلداری‌ونوازش‌اندکی او را آرام کند . طبیعت سرسخت‌هردقیقه بفشار خود براین مادر وطفل میافزود . باران تبدیل ببرف میشد سردی و برودت هوا روبافزایش میرفت واز خانه همسایه نیز خبری واثری نبود . آنها لباس نداشتند بدنهای نیمه جان وعریان خودرا دریك پیراهن وصله‌دار پوشیده و میخواستند بدینوسیله درمقابل این همه مصائب جانگداز طبیعت مقاومت کنند .

ولی هرگز چنین چیزی‌میسر نمیشد ، زیرا مصیبت وبدبختی ازیکجا و دوجا نبوده .

تن عریان ، شکم گرسنه، بدن نیمه‌جان واز همه بالاتر انتظار کمك

و مساعدت همسایه دست بدست هم داده و یك واقعه‌تاثر آوری‌را برای‌این دوموجودبدبخت وسرگشته فراهم‌آورده‌بود . اما منکه شاهد و ناظر یك گوشه از بیرحمی‌های طبیعت بودم ، میساختم ومیسوختم .

این منظره‌جگرخراش را از نزدیك میدیدم و برحال‌نزار آنهاسرشك اشك فرو میریختم .

من میخواستم بهر طوری که شده این شب را بروزآورم و برای چندین ساعت هم که میسر شود شریك رنج و اندوه آنها باشم . با حالی پریشان و مضطرب و با قلبی‌لرزان ومرتعش نزدیك شدم‌وازحال‌آنهاجویا گشتم . دیگر طاقتم بطاق رسید وکاسهٔ صبرم لبریز شد . گوئی تمام دنیا رابرسرم فرود آورده بودند . هیچوقت تااین اندازه دچاردردسرواغتشاش فکر نشده‌بودم . نزدیك‌بود دیوانه‌شوم . مگرشما فکرمیکنیداختلال‌حواس ودیوانگی علت دیگری‌لازم‌دارد ؟

هرگز، هرگز ! همین مناظر دلخراش کافی است که صدهاافرادفهیم با هوش و کنجکاو را دیوانه وفاقد قوه عاقله کند .

ناملایمات یکی‌دوتانبود بطوری ازخودبیخود شده‌بودم که‌همه‌چیز از یادم‌رفته‌بود خلاصه نزدیك‌شدم‌وخودم رادربدبختی آنها شریك‌وسهیم‌دانستم.

بمحض‌اینکه آنها مرادیدند از شادی‌درپوست نمیگنجیدند زیراتصور یك‌چنین امری را حتی درخیال خودهم نمیکردند .

گفتم ای مادر بدبخت وبیچاره که دراین دل‌شب بشب زنده داری مشغولی از کدام شهر و دیاری ، آخر مگرخانه زندگی نداری ؟ چرا در چنین شب ظلمانی ومخوفی دراین جسایگاه آرمیده‌ای ؟ مگر از مرك بیم وهراس نداری ؟ آخر این بچه چه‌گناهی کرده که باید مستوجب این همه عقوبت باشد ؟ برخیز و برای‌خدابخانهٔ‌خودروان‌شو ، برخیز و بیش‌ازاین‌مرا باتحسروانده شریك مساز .

مادر دردمند پس از لحظه‌ای تامل با چشمان اشکبار وقلبی لرزان مرا مخاطب ساخته‌وچنین گفت : ای‌مردخدا مرك برای من بهتراز‌این‌زندگی است.خانه و اسباب همین‌است که می‌بینید .

در دوسال پیش شوهر بدبختم من دارفانی‌را بدرود گفت ، پس از آن من واین طفل دچار فقر و مسکنت گشتیم ، و برای لقمه‌نانی باین روز سیاه افتادیم

قریب بیست‌وچهار ساعت است که دراین‌سیاه‌چال بااین‌زندگی مرگبار تن درداده‌وازگرسنگی و برهنگی مینالیم ومیسوزیم .

در جوار ما خانهٔ همسایه ایست که از چندگاهی بما مساعدت میکنند بدبختانه دوروز است که‌گوئی از نظرآنها دور افتاده‌ایم شما سایهٔ خدا هستید که‌دراین هنگام بسراغ ما آمده‌اید .

خدا پاداش نیك بشمادهد . مارا ازمرك تدریجی نجات‌دهید

من باآنکه وسائل پذیرائی آنهارا نداشتم فوراً بهر ترتیبی که بود مقداری غذا برای مادر و طفل فراهم آوردم و آنهارا از گرسنگی نجات دادم ولی تاثر واندوه بی پایان من خاتمه نیافت زیرا باخودمیگفتم طبیعت و نوع بشر چقدر غدار است .

این جنس دوپا که اشرف مخلوقات است معنی عاطفه، نوع دوستی ، کمك را نمیداند وتنها بفکرخویش اندرست

من مطمئن بودم که‌درهمین‌ساعت‌ثروتمندان وآنهائیکه ازاشك‌چشم یتیمان ملیونها ثروت اندوخته‌اند بعیش ونوش مشغول ودرمنتهای‌خوشی و شادمانی میباشند آنها تنها آسایش خودرا تامین‌کرده ودیگر اگر دنیارا آب ببرد باکی ندارند .

آنها نمیدانند که خدائی هم وجود دارد که حساب عموم را در دست دارد و بموقع خود سزای نیك وبد را میدهد . اگرهریك از این آقایان ثروتمندبنوبه خود وسایل پذیرائی این قبیل بدبختان‌را فراهم میآوردند آیا در پیشگاه خدائی‌مورد قبول واقع نمیشد ؟!....

واضح است که تمول و ثروت‌آنها رو بافزایش میگذاشت و در دو دنیا رستگار میگشتند ولی بدبختی‌اینجاست که طبقه اول مملکت‌ابداً بفکر بینوایان وفقرا نیستند .

هرگز بیاد بدبختیها و فلاکتهای ناتوانان نمی‌افتند ودرآئینهٔ ضمیر خود تصور هیچگونه کمك ومساعدت‌را نمی‌نمایند .

در اینجاست که روزی این ناله‌ها و استغاثه ها یکجا جمع میشوند و سبزه زار وجود این‌آقایان از خودراضی‌را میسوزانند .

باید بفقرا کمك کرد تا خدا هم بما ترحم نماید

پایان

از نظریات دوشیزه دانش آموز

شما میخواهید یك آموزگار خوب باشید

یا یك مادر مهربان

در کدام یك ازاین دو شغل مقدس بهتر میتوانید بجامعهٔ خود خدمت کنید؟

پر واضح است که شغل مقدس آموزگاری برای کشوریکه اکثریت افراد آن در تاریکی های جهل وظلمت غوطه‌ور هستند یك وظیفه وجدانی و یك امر ضروری ولازم است. زیرا مربیان بمثابه انوار تابنده ودرخشانی هستند که گمراهان وادی مظلم بیسوادی رارهبری نموده و آنهارا بساحل نجات و امید میرسانند.

هرجامعه‌ای که‌دارای مربیان بیشتری باشد زودتر میتواند بموفقیت و سعادت نائل شود.

در کشورهای مترقی این اصل مسلم همیشه مورد نظر اولیاء امور بوده است که باید در اول مردم باسواد شوند واز حقوق‌ومزایای‌فردی و اجتماعی بهره‌ور گردند واز آن‌پس بنای ترقی و سعادت برروی این‌شالوده محکم و استوار گردد.

من‌در اول روزی که بپای‌درس آموزگار نشستم گوئی‌دنیارا تصاحب کرده بودم، از بیانات شیرین واستادانه آموزگار بینهایت محظوظ می شدم، اواز روز اول درس اخلاق بمن یادداد کم کم گفتنی‌ها را یکایك بگفت ودر طول چندین‌سال هرچه ازخوبی بود فرا گرفتم ودر زندگی روزمره بکار بستم.

از آداب‌صحبت کردن، نشست و برخاست، معاشرت خانوادگی، طرز رفتار باضعفاء وفقراء، کسب‌سعادت‌و خوشبختی‌همه را من‌ودیگر همدرسان یادداد، بالنتیجه صاحب همه‌چیزشدم وامروز باید اذعان کنم که هر چه دارم بواسطه زحمات آموزگارانی‌است که‌بامجاهدتهای فراوان‌مرارهبری کردند و برای زندگی آتی یك ذخیره ای برای من فراهم ساختند. در

این صورت باید بمن حق بدهید با وجود آنکه مایلم در آتیه یك مادر مهربانی باشم معهذا نمیتوانم خدمات مربیان دلسوز خودرا فراموش کنم و ازاین نظر است که مقدمتا بنوبه‌خود وظیفه خویش را انجام داده و از شغل مقدس آموزگاری طرفداری کردم .

امروز گمان دارم همه باین قسمت معترف باشیم که جمعیت کشور ما روز بروز درحال نقصان وکاهش است . امراض گوناگونی که فعلا چـون زالو بجان ما افتاده‌اند نیز در این قسمت یك بیچارگی و بدبختی مافوق‌ـ التصوری را برای افراد فراهم آورده است فقر و گرسنگی ، تقلید از کشورهای اروپائی وتشریفات موهوم و زننده نیز یك سبب دیگری است که بالنتیجه در ازدواج و توالد وتناسل تاثیر زیادی بخشیده است وچنانچه مشاهده میشود این عوامل عمومادست بهم داده وروزبروز ازتعداد جمعیت کشور عزیز ما کاسته میگردد . از طرفی میدانیم هرمملکتی که افرادآن بسبب وسعت خاك کم باشد از لحاظ اقتصادی دچار بحران شدیدی خواهد گردید که بالنتیجه درکلیه شئون زندگانی مردمان آن اثرات بخصوصی خواهد داشت .

در اینصورت برهریك از بانوان است که این وظیفه مقدس را بنحو شایسته ای قبول کرده وبرای بقاء مملکت از خطرات احتمالی مجاهدت و جانفشانی نمایند .

اغلب از دوشیزگان ازدواج را برای خود یك مسئولیتی می‌دانند و غالبا از انجام این وظیفه وجدانی شانه‌خالی میکنند در صورتی که بعقیده من تمام این مسئولیت ها بایك لبخند شیرین کودك خردسالی برابری میکند همه چیزرااز یاد ما میبرد .

در آن لحظاتی که مادران مهربان باکودکان خودبراز و نیاز مشغول میشوند ، در آن مواقعی که بچه‌های سه‌چهارساله بابیاناتی نمکین باعث وجد وسرور بینندگان را فراهم میکنند می دانید مادران با چه مسرت و لذت مواجه میشوند ؟

آیاخبردارید وقتی مادر قامت سروقد جوان رعنای خودرا می بیند دیگر از خوشحالی در پوست خود نمیگنجد ؟ اینها بعقیده من یك سعادت وخوشبختی زایدالوصفی است که‌هیچ منطق وقضاوتی نمی‌تواند منکر آن شود . مگر نشنیده‌اید فردوسی‌چه میگوید : «زنان راهمین بس بودیك‌هنر نشینند و زایند شیران نر » و یا شاعر دیگری که فرموده : (زیر پای

مادران باشد چنان) هنرمندی مادران در همین است کـه نسل جوان را نشو و نما میدهند و برای کشور و جامعه خود مردان و زنان رشیدی تربیت می کنند .

من میگویم اگر دوشیزگان باین وظیفه مقدس توجه نداشته باشند در برابر خدا و وجدان یك مسئولیت بزرگی خواهند داشت زیرا همان طور که بانوان در ادوار گذشته بوظایف خود عمل نموده و نسل حاضر را تحویل جامعه داده اند ما هم باید بنوبه خود در ایجاد و تربیت یك نسل جدید کوشا باشیم و برای آبادانی سرزمین آباء و و اجداد خود افرادی را بعرصه ظهور و وجود برسانیم .

امروز کشور ما آدم لازم دارد ، ما دارای مزارع سرسبز و کانهای زیرزمینی، منابع نفتی زرخیز هستیم . باید افرادی باشند تا باکار و کوشش و بااتکاء بیازوان توانا اینها را از دل خاك بیرون آورنـد و مملکت را صاحب ثروت و تمول نمایند . امروز باداشتن اینهمه زمینهای لم یزرع آنقدر افرادی نداریم که در تمام اکناف کشور زندگی نمایند ، باید بانوان و دوشیزگان تحصیل کرده که خواهان یك ایران جوان ، مترقی پر جمعیت و ثروت هستند باین نکات توجه دقیق داشته باشند و این مسائل را سرسری نپندارند ما تحصیل را برای این میخواهیم که بتوانیم خوبیها و بدیها را از هم تشخیص داده و برای کشور خود فرد نافعی باشیم ، از تحصیل علم جز خدمت بمیهن و سعادت خود نظر دیگری نداریم .

دراینصورت باید سعی کنیم که درآتیه نزدیکی یك مادر مهربان باشیم واز حالا خود را برای انجام این خدمت مقدس و بزرگوار حاضر بنمائیم ، مادران ارکان مهم مملکت هستند .مادران حتما باید از علوم وادبیات بهره وافری داشته باشند زیرا بهمان اندازه که خود از مزایای تحصیل استفاده برگرفته اند بهمان مقدار نیز نوباوگان از نتایج معلومات آنها بهره ور میشوند امروز بتجربه ثابت شده است که اغلب بدبختیها و شکنجه های روحی وجسمی که نصیب مردمان میشود بواسطهٔ بدی تربیت خانوادگی است.دراینصورت من باعقیده ای راسخ و خلل ناپذیر و باایمانی محکم و استوار خود را برای انجام این خدمت مقدس حاضر ساخته ام .

من میخواهم در آتیه نزدیك یك مادر مهربان باشم ودرحدود توانائی

افراد دانا و عالمی را بجامعه خود عرضه دارم.

من برای رسیدن باین مقصود همواره میکوشم و امیدوارم باکمك خدای بزرك باین‌هدف عالی ومقدس نائل‌گردم. **پایان**

کامیابی در نتیجهٔ کار و کوشش است

نکوهش‌مکن‌چرخ نیلوفری‌را برون کن زسر باد خیره سری‌را
چوتوخود کنی اختر خویش‌رابد مدار از فلك چشم نیك‌اختری‌را

«ناصر خسرو علوی»

اگر شما ازیك مرد فقیر سر گشته، بیکاره بپرسید چرا باین روز سیاه افتاده‌ای؟ بدون چون وچرا و درنگ میگوید: خدانخواست و یا شانس ومقدرات بمن کمك نکرد او نمیگویداز اول زندگی‌کارو کوشش نکرده‌ام، من از موقعیت‌ها استفاده‌نبرده‌ام، من‌هرچه داشته‌ام بهدراز دست داده وبالاخره بالاابالیگری و بی‌شعوری خودرا باین‌روزسیاه انداخته‌ام.

امروز یك افکارغلط وخیالات‌پوچی در مغز اغلب افراد رسوخ پیدا کرده که شانس‌و اقبال و مقدرات ازهرچیز دیگری بیشتر در ترقی‌وتعالی و یادر سقوط و انحطاط عمومی تأثیردارد و از اینروست که‌اینگونه‌مردم بهیچوجه در پی کار وجدیت‌نمیروند و همه چیز را تنها در سایهٔ تقدیروقضا وقدر میدانندغافل‌از اینکه:

چیست‌قضا،زاده‌ای‌ز کاهلی‌خویش چیست‌قدر، زاده‌ای‌زفکرت‌انسان
اختر و انجم زفرط کاهلی‌شخص دستخوش تهمتند و خسته بهتان

من نمیدانم مگر خدا با نوع بشر دشمنی دارد که عده‌ای را از عموم نعمت ها محروم داشته، هیولای‌فقر وتنگدستی را بجان آنها اندازد؟

مگر خدای کریم در قرآن مجید نمیفرماید ... (ما راه و چاه را یکسان درجلوی‌بندگان خودقرار دادیم‌و بآنها دیده بصیرت عطا فرمودیم و پیغمبران و دانشمندان را برای ارشاد و هدایت آنها گسیل داشتیم تا خوبیها از بدیها تمیز دهند ودچار گمراهی و ضلالت نگردند)دراینصورت چه معنی دارد که بگفته خدای بزرك اعتقاد نداشته و برای تنبلی وبیکاری وبدبختی خود علت پیدا کنیم؟

بعقیده من این خود یك‌نمونه عجز ودرماندگی درمقابل سیل‌مصائب و بیچارگی‌هاست. زیرا ما از ابتدا درپی موفقیتها وخوشبختیها نمیرویم و

متوقع آن هستیم که خدای توانا وسائل زندگی و آسایش را بدون‌چون و چرا از عالم غیب برایمان مهیا سازد و مادر کنج خانه بعیش و نوش مشغول باشیم .

باور کنید این فلسفه و منطق در هیچ کجای دنیاقابل قبول نیست گفتهٔ سعدی :

من طریق سعی میآرم بجا　　　لیس للانسان الا ما سعی

ما برای این آفریده‌شده‌ایم که با بازوان توانا وافکار باز خود بکار و فعالیت در این صحنه لایتناهی ادامه دهیم وبدین وسیله از تمتعات زندگی بهره‌ور شویم زیرا :

ابرو بادومه‌وخورشید وفلك در کارند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

باید باتکاء بخود وسائل سعادت و کامیابی رافراهم کرد

مگرنه‌حضرت علی‌علیه‌السلام پیشوای شیعیان جهان میفرماید:

(برای دنیا آنقدرجنب‌وجوش وفعالیت نمامثل آنکه‌همیشه‌زنده‌هستی)

این یك نمونه پند و اندرز برای مردمانی است که‌میگویند شانس بما یاری نکرد و دیگر نباید بکاری تن در دهیم ! و یا در این دوروزه زندگی اینهمه زحمت ومشقت‌لازم نیست

اینها نمیدانند که فلسفه و غایت خلقت کار و کوشش ودرك حقایق وذخیره‌آخرت است.

این آفتاب درخشان برای‌چیست ؟ این زمین‌های وسیع و این معادن زرخیز برای چه‌دردل خاکها نهفته است ؟ اینهایك‌درس کلی‌و یك سرمشق خوبی‌است. ما بایددر دوران‌زندگی هریك بسهم خود بکوشیم وازاین‌ذخائر خداداد استفاده بریم .

سعادت و کامیابی بالعکس بدبختی و بیچارگی ما حصل خواسته های‌خودمان است

بگفته ناپلئون بناپارت :« خواستن توانستن است » من نمی‌گویم شما اگر امروز تاج‌وتخت‌امپراطوری انگلستان را خواستید موفق‌خواهید شد خیر شما اقلا سعی کنید باندازهٔ‌همردیفان خود پیش‌بروید مطمئن‌شوید در هر رشته‌باشیدتوفیق‌حاصل خواهیدکرد و برعکس نیز باتکاء بشانس و تقدیر وسائل‌بدبختی خودرا فراهم میاورید. بگفته اصفهانیها : (این‌حمالها همه‌عزیزان پدر و مادر هستند) اینها چون از ابتدای عمر تا‌چگونه‌زحمتی

بخود راه نداده و بفکر یك سعادت موهومی بوده‌اند بالنتیجه باین روز سیاه افتاده و پاداش خودرا گرفته اند . ولی دیگران پی کار رفتند ، ازموقعیت ها استفاده بردند ، زحمت کشیدند و کوشش کردند و در راهی که رفته بودند کامیابی حاصل کردند زیرا :

نابرده رنج گنج میسر نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

من معتقدم کلیه بدبختی‌ها و ماحصل درماندگی‌هائی که نصیب افراد میشود بواسطه آنست که : آنان میخواهند بدون دردسر همه چیزرا بدست آورند و ناخوانده باسواد شوند !

ولی متاسفانه این امر غیر مقدور است . امروز همه می‌بینیم که ملل مغرب فرسنگها جلوافتاده‌اند ولی : (ماهنوز اندرخم یك کوچه ایم) چرا برای اینکه آنها باین اباطیل که درهیچ مذهب ومرامی وجودخارجی ندارد پشت پا زده و اصول کلی را اجرا نموده‌اند . آنها خوشبختی و سعادت و پیشرفت را تنها در سایه فعالیت دانسته و از تنبلی و کسالت بیزارند . در آنجا باینگونه معتقدات لبخند تمسخر میزنند و روز بروز بر دامنه فعالیت خودمی‌افزایند ولی ما بالعکس خودرا بتجاهل میزنیم و برای کسالت و بیکاری خود سبب وعلت میتراشیم .

من میگویم این وظیفه نسل جوان است که دیگر باینگونه مزخرفات گوش فرا ندهد ودر راه ترقی وتعالی خود و کشور بکوشد . بایدمردم را مخصوصاً ازاین خواب غفلت بیدار کرد . باید به آنها حالی کرد که در این عصر و بااین پیشرفت سریع تمدن دیگر موقع این‌قبیل یاوه سرائی ها و عقاید سخیف نیست . باید باسری پرشورخودرا برای مبارزه ونبرد باموانع زندگی آماده ساخت‌ودقیقه ای ازکاروکوشش‌فروگذاری نکردتا بالنتیجه بر مشکلات فائق آمده و بآرزوها نائل گردید .

سعادت در فعالیت است ، شانس‌واقبال همان نمودار و نتایج‌خواسته های ماست : قضاوقدر ومقدرات‌بیشتر سپرده بدست مردمان است. بدبختی و بیچارگی نتیجه و ثمره کاهلی وتنبلی است باید عجز ودرماندگی را از خود دور کرد و با اتکاء ببازوان توانا و افکار باز بفعالیت مشغول‌شد واز مواهب وتمتعات زندگی بحدکافی استفادهٔ برد .

پایان

عالم بی عمل چون درخت بی ثمر است

ما علم را برای آن فرا میگیریم که در زندگی بحد کافی از آن استفاده بریم و دیگران را نیز از فیض وجود خود بهره‌مند سازیم . علم باید با عمل توام باشد تا نتیجه خوب بدهد .

هروقت یك ملتی علم را فقط برای ظواهر آن خواست بدون شك آن جامعه نمیتواند بموفقیتی نائل آید زیرا علم بمثابه درختی است که باید بهره وثمره بدهد . امروز یك بدبختی ماداریم که اغلب جوانان معلومات را برای نفس عمل نمیخواهند بلکه از علم چیز دیگری را در نظر دارند و آن امتیازات پوچ و بی معنی است که چندیست در کشورما رواج دارد و بالنتیجه مردم و مملکت را بپرتگاه سقوط و نیستی رهبری میکنند .

ولی دیگران از فرا گرفتن علوم نتیجه و عمل را در نظر دارند و از اینرو است که بنتیجه غائی و نهائی هم میرسند . اینکه فلاسفه و عقلای روی زمین علم و عمل را باهم توام میدانند یك چیز شوخی و بی منطقی نیست زیرا آنها بتجربه دریافته اند که هر کس هر چیزی را فرا میگیرد باید در تعاقب آن عمل باشد . شما میخوانید و میگوئید که نیکی خوب است در تمام کتب هم دیده وخوانده اید که کارخوب باید کرد تا در دوجهان کامیاب و رستگار شد . ولی در موقع عمل آنرا بکار نمیبندید . باین معنی که ازاعمال نیك و پسندیده بیزارید ، بفقرا و ایتام دستگیری نمیکنید اگر چیز خوبی میدانید بدیگران یاد نمیدهید وخلاصه آنکه میخواهید نیکی و نیکوکاری جز از لقلقه زبان تجاوز نکند زیرا :

عالم آنکس بود که خود بکند   نه بگوید بخلق و خود نکند

راستی خیلی مضحك است که ما جمیع خوبی‌ها و حسنات را بدانیم و از فوائد آن نیز باخبر باشیم ولی باندازه یك جو عمل ننمائیم و متوقع باشیم که دیگران گفته‌های مارا چون دربخرند و بکار بندند. عینا مثل آن واعظی است که خود غرق در گناهان بود و میخواست دیگران را بصداقت وامانت راهنمائی کند .

من میگویم عموم علوم چه علم ادیان و چه علم ابدان و چه علم

مردمداری و چه علوم جدیده وقتی خوب است که ما بتوانیم یکا یك آن را در زندگی بکار بریم و نتیجه بگیریم . فکر کنید شما میدانید که کار خیر ثواب اخروی دارد ولی درطول عمر یك عمل خیرهم برای نمونه انجام ندهید . شما علم هندسه وفیزیك و شیمی را بخوانید و نتوانید برای کوچکترین رفع حاجت از آن استفاده برگیرید شما از علم پزشکی اطلاعاتی داشته باشید ولی معالجه یك بیماررا قادر نباشید ! دراینصورت است که این علوم هیچگونه ارزشی برای ما نخواهندداشت و تقریبا شبیه آن حیوانی است که یك خروار کتاب بپشت داشت ولی بدبختانه از هیچیك نمیتوانست بهره مند شود «چارپائی براو کتابی چند »

شما اگر برای یك زمین زراعتی مبالغ هنگفتی خرج کردید ولی نتیجه‌ای نگرفتید آیا میل ندارید که آن زمین را زیر ورو کنید وهزاران لعنت و نفرین بدنیا ومافیها بفرستید ؟ معلومات و اطلاعات هم همین حال را دارد ما باید ازعموم دانستنی های خود بموقع استفاده گیریم و تنها بفکر نتیجه نهائی باشیم و در غیر اینصورت آن علوم جز دردسر و اسباب زحمت چیز دیگری برای ما نخواهد بود .

من خیلی دور نمیروم امروز اغلب در مدارس با این برنامه سراپا غلط بدانش آموزان فیزیك وشیمی وهندسه ومثلثات یاد میدهند در صورتی که محصلین قادر نیستند در خارج ، از آن علوم ناقص عملا استفاده برند ولی در ممالك دیگر همین معلومات را فرا میگیرند و در موقع خود به نتیجه مثبت میرسند .درلابراتوارها بکشف میکروبها وترکیبات شیمیائی ودارو های مفید برای رفع بیماریها موفق میشوند . هواپیما ولکوموتیو اختراع میکنند و از خواندنی های خویش بنحو اتم و اکمل بهره ور میگردند اینست که می بینیم در شاهراه ترقی وتعالی بسرحد کمال میرسند ودنیارا مسخر اراده وفعالیت خود میکنند . از علوم بگذریم در سایر شئون زندگی نیز ما فقط اهل حرف و بحث هستیم ودرهنگام عمل وکار کمیتمان لنك است بگفتهٔ معروف « دوصد گفته چون نیم کردار نیست » ما فقط در اینموضوع هستیم که همه چیز را بگوئیم و با نطقهای بلیغ و رسا داد سخن بدهیم ودرهررشته‌ایکه باشیم خودرا از دیگران برتر و بالاتر بدانیم ولی هرگز نمیتوانیم یکقدم بعمل نزدیك شویم . باید مخصوصا جوانان امروز این تجربیات تلخ را بیاد داشته و دیگر از حرف گریزان باشند باید هرچه فرا میگیرند بمرحله اجرا درآورند و ایران را بیك کشور کار و کوشش مبدل سازند

برای سعادت فردی و اجتماعی نیز مردم را بفعالیت وعمل تشویق و ترغیب نمایند ماعلم را برای عمل میخواهیم ودراین راه نیزمنتهای کوشش را خواهیم کرد .

(پایان)

(کشاورزی یا صنعت)

کدام یك برای ایران ضروری است

پرواضح است که کشور ما امروز چه از لحاظ کشاورزی وچه ازلحاظ صنعت بی‌نهایت فقیر است و نسبت بسایر دول وملل دیگر بسیار ناچیز است ما باوجود آنکه دارای اینهمه سرزمینهای حاصلخیز و مراتع سرسبز و آب وهوای معتدل و آسمان صاف و شفاف وخورشید درخشان هستیم معهذا درامر کشاورزی بهیچوجه نتوانسته ایم تاکنون بپیشرفت شایانی نائل آئیم وسائل و ابزار زراعت‌از سالها پیش هیچ تفاوتی نکرده وگوئی چون‌یك کشور دورافتاده و نیمه‌وحشی زمین‌های کشاورزی باگاوآهن شخم‌زده‌شده وبا دست درو میشوند .

درامر آبیاری هیچگونه تغییری حاصل نگردیده و صدها فرسنك زمین‌های بایر بواسطهٔ نداشتن آب وعدم توجه بلااستفاده مانده . ولی از آنطرف شما وسعت این کشور را ازنظر میگذرانید ، اوضاع جغرافیائی‌را مطالعه می کنیدمی بینید که سرزمین ایران از این لحاظ ممتاز و بردیگران برتری دارد ولی متأسفانه قوه تولید وعمل کشاورزی با این ودیعه خداداد بی‌اندازه کم وناچیز است .

ازکشاورزی می گذریم نظری بصنعت درکشور می‌اندازیم . می بینیم خدا همه چیز را بما ارزانی داشته است و دراین باره نیز بیش از سایرین دارای منابع زیرزمینی و مواد اولیه هستیم ، درتمام سرزمین‌ها وکوههای این کشور معادن طلا ، مس ، آهن ، طلای سفید ،گوگرد ومخصوصاً نفت وجود دارد واگر واقعاً روزی این همه معادن استخراج وبهره برداری‌شود

بدون شك ما از کشورهای ثروتمند جهان شناخته خواهیم شد.

زیرا در دنیای کنونی تنها معادنی ازقبیل نفت، ذغال سنك وطلا هستند که میتوانند باعث ترقی صنعت هر کشوری شده و دیگران را تحت‌الشعاع خود قرار بدهند.

متاسفانه تاکنون از اینهمه ودیعه خداداده و موهبت‌الهی کوچکترین استفاده‌ای بنفع این کشور نشده است.

خوب است برای نمونه همین نفت جنوب را درنظر گرفته و به بینیم استفاده سرشار آن در روزبچه مبلغ هنگفتی میرسد واگراقلا نصف‌عوائد آن بکشور ایران تعلق میگرفت چه اثرات حسنه‌ای در وضع اقتصادی ما ملاحظه می‌شد وچگونه این مملکت گامهای بلندی در راه ترقی برمیداشت معادن دیگر چون گنجهای دست نخورده‌ای تاکنون دردل‌خاك‌ها نهفته وما را بیك آتیه درخشانی نوید میدهند.

با این توضیحات روشن می‌شود که این کشور چه از لحاظ کشاورزی وچه ازنظر صنعت حاوی اهمیت بسیاری است و درصورت توجه و علاقمندی مردم بیکی ازاین‌دو رشته‌ممکن استایران روی بهبودی و سعادت‌بخود ببیند وبحرانهای کنونی نیز بکلی مرتفع گردد. ولی دراینجا یك نکته قابل‌توجه میباشدکه با وضع کنونی کشور و موقعیت فعلی کدام یك از این دو رشته زودتر میتواند مارا بموفقیت نهائی برساند؟

بعقیده من موقعیت کشور ما ازلحاظ صنعت وازدیاد معادن بیشتر باید مورد اهمیت واقع شود چراکه بالاخره ناچاریم از اینهمه ذخائر خداداد که در دل‌خاکها مدفون است بهره‌برداری کنیم و دردهای بیدرمان خودرا بوسیلهٔ آنها مرتفع سازیم. درست است که اغلب‌ایرانیان امروز فاقدسواد بوده واز لحاظ معلومات فنی وصنعتی بسیارضعیفند ولی چاره چیست؟! مگر تاکی میتوان از دور تماشاچی بود و با شکم‌گرسنه وپای برهنه بر روی خروارها طلای سیاه ومعادن زرخیزدیگر راه رفت واشك تحسرازدیدگان فرو ریخت؟!

باید از حالا جوانان خود را بامور فنی آشنا سازند و دراین رشته وارد کار شوند، باید اغلب از تحصیل‌کرده ها باین نکته پی‌برند وبیش‌از این نگذارند ثروت مملکت آنها برایگان در دسترس دیگران قرار گیرد.

خوشبختانه رشته‌های صنعتی فعلادرکشور روبازدیاد استدانشجویان با ذوق وافر وقریحه خداداد مشغول بفراگرفتن علوم مربوط میباشند.

من معتقدم که باید نسل جوان و تحصیل کرده بهر قیمتی که باشد در امور صنعتی توانا شود و متخصصین ایرانی ببهره برداری معادن مشغول گردند.

اکنون در مؤسسات شرکت نفت جنوب عده زیادی از جوانان تحصیل کرده وارد کار هستند و همه چیز را فرا گرفته اند، اینها بخوبی قادر هستند که خود زمام امور را در دست گرفته و باستخراج نفت بپردازند نباید اینهمه مایوس بود و برای هرچیزی دست بسوی بیگانگان دراز کرد، ما یك کشور صنعتی هستیم و بناچار باید در آتیه نزدیکی کلیهٔ معادن کشور استخراج شود و چقدر ایرانی خوش بخت است وقتی که ببیند جوانان هنرمند، باذوق در اطراف واکناف کشور مشغول استخراج معادن هستند.

من مخصوصا دراین باره بهیچوجه نا امید نیستم و برای انجام این امر که با سعادت و ترقی کشور باستانی ایران توأم است دررشته های علمی کار میکنم تا روزی بتوانم بنوبه خود خدمتی باین آب وخاك نمایم.

ما در شمال و جنوب شرقی وحتی اگر مبالغه نکرده باشم در تمام نقاط ایران دارای معادن نفت طلای سیاه هستیم و با اهمیت شگرفی که امروز نفت در دنیا دارد واقعا خیلی تاسف آور است که نتوانیم از آن موهبت و عطیه خدادادا استفاده برگیریم و برای اصلاحات ضروری ناچار شویم از دیگران قرض گیریم! امروز حتما مردمان حبشه و زنگبار و افریقا و ممالك همسایه از عموم معادن خود استفاده کرده‌اند فقط ما هستیم که از قافله تمدن و ترقی عقب مانده وحاضر نیستیم یکقدم هم بجلو برویم.

من مطمئن هستم که عموم جوانان تحصیل کرده و آنانکه سعادت خود را در ترقی ایران عزیز میدانند با من همصدا و همفکر هستند که باید ایران دیر یازود یك کشور صنعتی شود. باین معنی که عموم معادن و مخصوصا نفت شمال، بهره برداری شود و خود ایرانیان باتکاء جوانان روشنفکر معادن زیر زمینی را استخراج نمایند وچون دیگران ازاین رهگذر صاحب ثروت ومقام شوند.

من مخصوصا اینجا باولیاء امور گوشزد میکنم که این فکر را جزء نقشه وهدف خود قرار بدهند و برای احیاء صنایع کشور و استخراج معادن منتهای کوشش را بنمایند. باید جوانان هم از حالا خود را برای انجام این مقصود عالی حاضر نمایند ودر رشته‌های صنعتی، فنی، مکانیکی بتحصیلات

وتجربیات ادامه دهند تا بالنتیجه درآینده نزدیکی کشور مادرردیف ممالك صنعتی درآید و بحرانهای کنونی که همه مولود فقر اقتصادی است بکلی از این سرزمین رخت بربندد ، بامید آنروز

پایان

جامعه کنونی ما

بچه اصلاحاتی نیازمند است ؟

اجتماع کنونی ما بتصدیق دوست ودشمن در منتهای سقوط وسراشیب زوال و انحطاط قرار گرفته است هرجا که دست بزنید فساد و خرابی چون دیوار مخروبه ای درهم فرو میریزد . در اثر اشتباه کاری های زمامداران گذشته و حال ، بواسطهٔ لاقیدی ولاابالی گری مردم، بطور کلی در تمام شئون زندگی ما آثار یك در هم شکستگی و عنان گسیختگی ما فوق التصوری مشاهده میشود .

در طول یکصد و پنجاه سال اخیر بواسطه سیاستهای ضد و نقیض و در اثر نفوذهای غیر متجانس، ملت ایران دچار یك وضع بدی گردیده و بالنتیجه همه چیز خود را ازدست داده است .

دیگران برای احراز مقام و برای آنکه بهتر بتوانند از موقعیت جغرافیائی کشور ما بهره برگیرند، هرچه داشته ایم ازما گرفته و از معنویات و مادیات چیزی را باقی نگذاشته اند و عموم این عوامل دست بدست هم داده ملت و مملکت را بپرتگاه مخوفی رهبری میکنند .

من در اینجا نمیخواهم از فساد و خرابی ها گفتگو کنم زیرا عموم مردم کم وبیش از آن باخبرند و از طرفی شخصاً معتقد هستم که هرکس بنوبهٔ خود راههای اصلاح را بگوید و بنویسد و زمامداران را بنکات اساسی ولازم متوجه بسازد تا در آتیهٔ نزدیك از مجموع نظریات بهبودی کاملی در اوضاع و احوال پدیدار گردد .

من همیشه در نظریات اصلاحی خود گفته ام که فرهنگ شالوده و پایه

ترقی و تعالی هر کشور است زیرا وقتی یك ملت دارای رشد فکری و اجتماعی شد میتواند خود را آماده هر گونه پیشرفت و ترقی بنماید و با قدمهای سریعی مملکت را بصوب صواب و صلاح رهبری کند ولی برعکس اگر خدای ناکرده افراد یك کشور از نعمت سواد بی بهره بودند باید منتظر هر گونه مصائب و بلایائی باشند و حلقه بندگی و بردگی دیگران را بگردن بنهند. برای نمونه گمان دارم عموم ما از احوال این قبیل ملت‌ها اطلاعات کافی داشته باشیم ولزومی ندارد که من در اینجا اسامی آنها را برای شما در میان آورم پس در اول مرحله باید بفرهنك کشور اهمیت دهیم و وسائل تنویر افکار و رشد و نمو دستگاههای تعلیم و تربیتی را فراهم آریم و آموزش و پرورش را در تمام نقاط کشور تعمیم دهیم باید وضع فرهنك خودرا با دنیای مترقی مقایسه کنیم و ببینیم چه نوع آموزشی بیشتر میتواند کشور مارا ازغرقاب فلاکت نجات دهد. دراین باره بعقیده من خوبست روش انگلوساکسون را بجای روش لاتین که امروز معمول است در مدارس اجرا سازیم وسعی نمائیم که دانش آموزان مردان عمل و کار بار آیند و در زندگی دچار مشکلات نگردند زیرا اگر تعلیم و تربیت با طرز کنونی ادامه پیدا کند گمان نمیکنم نتایج حسنه ای برای افراد مملکت داشته باشد .

پس از آنکه بتعمیم فرهنك موفق شدیم باید یك روح ایمان و فداکاری در افراد کشور رواج داشته باشد و با اراده ای قوی و خلل ناپذیر برای سعادت فردی و اجتماعی کوشش وتقلا نمایند .

امروز بدبختانه بواسطهٔ فساد اخلاق یك نوع بی ایمانی و عدم اعتماد و حسن نیت و نداشتن اتکا بخدای بزرك در بین افراد حکمفرماست حتی چندی پیش تا این درجه تزلزل و تشتت در ارکان اخلاقی مردم مشاهده نمیشد و همین امر سبب آن بود که عموم افراد بیکدیگر اطمینان داشتند و باتوجه بمعاد و دنیای دیگر برذالت اخلاق تن در نمیدادند و بزیر نفوذ اجنبی وغیره نمیرفتند .

باید این امر بهر وسیله‌ای که باشد چه بوسائل تبلیغ و چه توسط اشاعه کتب اخلاقی، باتوجه دادن مردم باصول قرآن این قبیل فساد و بی ایمانی را از جامعه برانداخت ! باید گفت که بیشتر این خرابی ها بواسطه تظاهرات پوچ و دستورات بی معنی بوده است که بوسیلهٔ ملانمایان در بین مردم رائج گردیده است. شما فکر کنید ملت انگلیس و امریکا و شوروی در شدت جنك و پس از آن بواسطهٔ ایمانی که به کشور و ملت و پادشاه خود

داشت ایستادگی کرد و مقاومت را از دست نداد و بالنتیجه پیروز گردیدو حتی امروزهم باصول جیره بندی تن در میدهدو برای افتخار و سربلندی خود و سایر برادران جان‌فشانی و از خودگذشتگی مینماید .این امر میرساند که هنوز آنها دارای یك ایمانی قوی هستند که توانسته اند تا این حد در برابر مشکلات داخلی و خارجی پافشاری نمایند.

من برای مثال از اسلام سخن میرانم و می گویم حالات اعراب صدر اسلام را بخوانید می بینید که پیغمبر اسلام (ص) بدون داشتن وسائل و ابزار با یکعده عرب بادیه نشین توانست نصف بیشتر دنیای آنروز را تصرف کند و امپراطوری عظیم ایران و روم را ازپا درآورد .آنها فقط یك جو ایمان‌داشتند و میگفتند اگر کشتیم و کشته‌شدیم ببهشت‌خواهیم رفت و بواسطه همین امر همه جا با پیشرفت و افتخار روبرو میشدند . پس باید مردم را با ایمان‌بارآورد و بآنها فهماند که تا فساد اخلاق در بین شما وجود دارد بجائی نخواهید رسید بلکه باید بار تحمل مشقت دیگران را بدوش بکشید .

موضوع دیگری که در اصلاحات کنونی اثرات بخصوصی دارد پائین آمدن هزینه زندگی و استخراج معادن و ثروتمند ساختن ملت و مملکت است . زیرا امروز باید اذعان کنیم که یك فقر و مسکنت عمومی در کشور حکمفرماست همین امر در تمام شئون زندگانی مردم دخالت زیادی دارد بگفته سعدی :

باگرسنگی قوت پرهیز نماند افلاس عنان از کف تقوی برهاند

وقتی مردم فقیر شدند و زندگی هم کمر شکن شد پرواضح است که فساد اخلاق ،دزدی وخیانت شیوع پیدامیکند و هیچکس نمیتواند باشکم گرسنه و پای برهنه بزندگی خود ادامه دهد و یا آنکه هیچ پدر و مادری نمیتواند شکم گرسنه فرزندان خودرا ببیند .

توجه مردم بصنعت و کار و پیشه نیز در اصلاحات مملکت تأثیرزیادی دارد .باید ازاینهمه ثروت خداداد استفاده شودتا بالنتیجه مردم‌روی بهبودی بخود ببینند و وضع اقتصادی ترمیم شود .

البته وقتی اغلب معادن ما استخراج شد بیکاری که‌پایه‌ومایه هزاران مفاسدوبدبختی ها است‌درکشور وجود خارجی‌پیدا نخواهدکرد ومردم با داشتن کار وباشکم سیر بهتر میتوانند در جامعه یك فرد خدمتگذار باشند

(پایان)

سعادت من با موفقیت و ترقی ایران عزیز مقرون و توأم است

من وقتیکه کلمهٔ سعادت ، خوشبختی ، موفقیت وامثال اینها را میشنوم درتعجب وحیرت فرو میروم وبراین خیال واهی لبخند تمسخر میزنم . چرا که سعادت وخوشبختی وقتی برای من میسر خواهد بود که کشور باستانی ایران با افتخار و سربلندی همعنان باشد وقتی من میتوانم موفق باشم که ببینم کلیهٔ ایرانیان پاك نهاد درمراحل ترقی گام برمیدارند و میهن عزیز ما نیز بادیگر ملل متمدن کوس رقابت و بزرگواری میزنند . من میگویم در اول عموم برادران و خواهران ایرانی درهر رشته و فنی که هستند بکلیهٔ آمال و آرزوهای خود نائل گردند . درآنوقت است که من میتوانم بمفهوم حقیقی کلمه سعادت پی برم وخود را یك فرد خوشبخت محسوب دارم .

امروز شما کمی بحال نزار خود واین ملت شش هزارساله نگاه کنید ودقیق شوید ببینید آیا زندگی کردن و سعادتمند شدن در بین یك همچو جامعه‌ای امکان پذیر است ؟! آیا ممکن است شما در وسط یکعده گرسنه و برهنه هم بصرف غذا مشغول شوید وهم لباس نو وزیبای خودرا بدیگران نشان دهید ؟ هرگز !

امروز وضع کشور طوری است که همه باید دست بدست هم بدهند و برای سعادت کشور کوشش وتقلا نمایند . اکنون اکثر افراد مملکت قادر نیستند که خوراك و پوشاك یومیه خود و خانواده خویش را تهیه نمایند . این چه سعادتی است که من ویـا هزار نفر امثال من در منتهای خوشی و شادمانی زندگانی کنیم درصورتیکه صدها نفراز برادران ما درمنتهای فقر و مسکنت بزندگی سراسر ننگین خود ادامه دهند . البته ممکن است عده‌ای پیدا شوند که درپی منافع شخصی وسود آنی ورفع نیازمندیهای خودباشند ولی اینگونه افراد ازحیوانات ودرندگان هم پست‌تر هستند زیرا :

چو عضوی بدرد آورد روزگار   دگر عضو ها را نماند قرار

ما همه اعضاء یك تن وافراد یك جامعه هستیم . اگر برادران ما در سختی وذلت باشند وشبها باشکم گرسنه بخوابند وبا پای برهنه راه بروند چگونه میتوانیم این مناظر دلخراش را مشاهده کنیم ودرعین حال هم خوشبخت

وسعادتمند باشیم ؟!

من خواهان آنروزی هستم که ایران عزیز بانهایت سرافرازی موقعیت خودرا در دنیا مستحکم گرداند ودیگران مارا یك ملت مرده وفقیر و بی سواد ندانند .

در آنوقت میتوانم بگویم اکنون راههای خوشبختی بروی من باز شده است ولی امروز هرگز این آینده درخشان را حتی درخیال خود هم نمیپرورم. زیرا بادیدن یك زن فرتوت بدبخت ، با مشاهده اینهمه خرابی و فساد ، باروبرو شدن اینهمه فقر ومسکنت وبیسوادی وخلاصه با بودن دراین کشور واین جامعه بهیچوجه نمیتوانم خودرا سعادتمند محسوب دارم بلکه ناچارم که همیشه شریك رنج واندوه دیگران بوده و در بدبختیهای کشور خودشریك ودمساز باشم . من میل دارم ملت ایران چون ملت آمریکاوانگلستان وشوروی دربین ملل دنیا سربلند ومحترم باشد ودیگران نیز احترام آنهارا مرعی و منظور دارند .

من سعادت خودرا در آن میدانم که ایران ضرب المثل اخلاق،شجاعت وشهامت باشد ودر دیگر ممالك بیگانه به بزرگواری و سربلندی مشهور گردد .

این تنها آمال وآرزوی من وهرفرد ایرانی پاك نهاد است زیرا :

توکز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی

آدمیت وانسانیت تنها درسایۀ کمك بنوع و غم خواری و تشریك مساعی دیگران است .

باید در زندگی همه یار ویاور یکدیگر باشیم وآسایش دیگران را برخود مقدم داریم وحتی المقدور مانع آن شویم که برادران نوعی ما در بدبختی ومصیبت گرفتار شوند . باید آمال وهدف واقعی ما جوانان کوشش وفعالیت درایجاد یك ایران بزرك وتوانا باشد زیرا وقتی میهن ما سربلند شد وبطرف سعادت رهبری گردید بدون شك آثار حسنه آن درکلیه شئون زندگی نمودارخواهدشد وهمه ما بنوبه خودخوشبخت خواهیم گشت ـ درآن هنگام عموم طبقات باقلبی مملو ازشادمانی وبدون تشویش واضطراب بزندگی مشغول میگردند ودیگر از اینهمه مصائب جانکاه و فلاکت بار خبر و اثری نیست ، دیگر نالۀ مستمندان ، اشك چشم بیوه زنان وگریه های پی درپی کودکان معصوم و بینوا قلب مارا نمیشکنند و اساس سعادت مارا

درهم فرو نمیریزد .

درآن‌ساعات ودقایق بهر کجا پامیگذاریم همه را خوشحال‌وشادمان مشاهده میکنیم و کشور ایران ومهد کورش و داریوش را بااین حال نزار نظاره نمینمائیم .

پس باید کوشید وشالوده سعادت ایران عزیز را پی ریزی کرد باید جوانان متوجه‌این نکته شوند که هرقدر ثروت وشوکت شخصی آنهاافزوده گردد بهیچوجه بخوشبختی واقعی نائل نخواهند شد زیرا اینگونه سعادت وموفقیتها بمثابه گلهائی است که درجهنم سوزانی بخواهد رشد ونما کند و برطراوت و زیبائی خود بیافزاید دراین جهنم‌آتشین همه درسوز وگداز با هم‌شریك ودمسازند. ماباید این‌کانون‌آتش‌زا را ببهشت برینی مبدل‌سازیم تاهمه باخوشی درآن بنشو و نما مشغول باشند ودراین بهشت موعود باید آنقدر لطافت وخرمی وجود داشته باشد تا همه‌گلها بنوبه خود پر طراوت وشاداب بمانند وسرسبزی و دلکشی آن ابدی وفنا ناپذیر باشد . سعی ما باید دراین باشدکه ایران باستان را بیك‌کانون اخلاق ، فعالیت،جنب‌وجوش ترقی وپیشرفت مبدل کنیم وهمانطور که نیاکان‌ما سعادت‌خودرادرسربلندی‌و ارتقاء ایران‌میدانستند وباندازه خویش کوشش ومجاهدت کردند ما نیز باید اقلا ازآنها سرمشق گیریم وبرای خاطر جانفشانیها و زحمات شبانه‌روزی آن‌پدران‌بزرگوار کوشش‌نمائیم ودین خودرا در راه این‌آب‌وخاك مقدس اداکنیم.سعادت ما در ترقی ایران است خوشبختی مـا در ایجاد یك اجتماع متمدن استکه صد در صد واجـد رشد فکری و اخلاقی باشد .

تاکشور سربلند نگردد هیچیك از افراد آن بسعادت واقعی وحقیقی نائل نخواهند آمد .

پس بکوشید و با بازوان توانا وافکار بلند خویش وسائل ترقی و سرافرازی ایران باستانرا فراهم آرید به‌پیش !

پایان

ز نیرو بود مرد را راستی

ز سستی کژی آید و کاستی

فردوسی آن شاعر میهن‌پرست ازآنجائیکه ضعف وبدبختی ایرانیان

را مولود تنبلی و کسالت میداند سخت عصبانی میشود ومیگوید ایجوانان غیور وتوانا سرنوشت میهن بدست شما سپرده است شما باید ورزش کنید، بخود نیرو دهید تادرنبرد زندگی پیروزمندگردید. ورزش جان وتن‌راروح دیگری میدهد ورزش اساس کسالت را درهم خرد و نابود میکند وبجای آن قوت ، قدرت وتوانائی بانسان میبخشد .

ورزشکار هیچوقت پیرامون بدیها و رذالتها نمیگردد ورزشکار در مقابل شدائد مقاومت وبزیر بار هرکس وناکس نمیرود . باید این بدن‌را بوسیلهٔ ورزش تقویت کرد وآنرا درمقابل بیماریها وسیل مصائب سخت‌و پابرجانمائیم . درایران باستان‌اولین چیزیکه باطفال یاد داده میشدسواری، چوگان بازی وانواع واقسام‌ورزشها بوده است زیرا آنها باخبربودند که ورزش چه اثرات شگرفی در ترقی وتعالی افراد دارد .

همیشه ملتهائی درسراشیب اسقاط قرار میگیرندکه مردان آن بسستی‌وتنبلی خوکرده باشند بیماری‌وبیکاری را شعار خوددانسته ازکار وفعالیت گریزان باشند . شخص ورزشکار ممکن نیست دقیقه‌ای وقت خود را ببطالت بگذراند زیرا او میداندکه این بازوان توانا وسینه فراخ وبهن باید درفراخنای زندگی اثری‌داشته وبی خاصیت نباشد . شما اگردر چهره اشخاص دقیق شوید بیدرنك افراد علاقمند بورزش را میتوانید به شناسید . آنها همیشه دارای گونه‌های گلگون هستند درقیافه آنها یکنوع انرژی فوق‌العاده‌ای وجود دارد آنها هیچوقت بدخانیات ، الکل عادت ندارند و برای زندگی خود یك ارزش زیادی قائل هستند . فردوسی وقتی آنهمه ذلت وبیچارگی ایرانیان را باچشم میبیند درپی علت آن میرود وبه این نتیجه‌میرسدکه ایرانی آنروز ازهرلحاظ سست و ضعیف‌الاراده است به بورزش‌علاقمندنیست، ازکارگریزان است، ازهمه‌چیز میترسد،تنبلی وکسالت درهمه چیزاو تاثیرکرده است وبناچار بزیر باراین وآن میرود . فردوسی داروی آندرد را پیدا کرد وگفت این‌ملت باید ورزش کند تااز این بیماری وفرسودگی برهد . تا پس‌از دویست سال اقلا تکانی بخود دهد واززیربار تحمل اعراب قدعلم کند . ملت وزبان خودرا زنده نماید فردوسی آنقدر نوشت وگفت تا بالاخره مردم بیدار شدند وبا توجه به ورزش نیروی تازه ای در بدنهای نیمه جان آنها پدیدارگشت . دیگر فهمیدندکه نباید تنبل وبیحال بود . کوشیدند و وسائل آزادی خودرافراهم آوردند ازآن پس ایرانیها ورزش را یگانه داروی دردهای خود دانستند

پادشاهان بنوبه خود وسائل تشویق‌ورزشکاران‌را فراهم میآوردند وچنانچه می بینیم تا امروز این رسم برقرار میباشد . من میگویم‌شما یکی دوساعت ازوقت خود را صرف ورزش کنید پس از مدتی خود را دربوته آزمایش قرار دهید میبینید که همه‌چیز شما طبعا عوض شده است درحرکات،رفتار، خوراك ، کار و کوشش هرچه که بآن عادت داشته اید تغییری حاصل شده است . بگفته یکی‌از دانشمندان : مرد ورزشکار هر خوی بدی را از خود میراند و پس از چندی آثار خوبیها ازاو پدیدار میگردد . ورزش غذای روح است باید جوانان از ابتدای کودکی بآن خوبگیرند و برای دوران پیری که‌ضعف برآنها مستولی میگردد اندوخته‌ای فراهم‌آورند.

پایان

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

در هفتصد و اندی سال پیش سعدی آن شاعر سخندان ، حکیم و دانشمند که از دست ریاکاران و سالوس‌ورزان بجان آمده بود دیگر کاسه صبرش لبریز شده و فریاد زد عبادت تنها در خدمت بخلق‌وهمنوعان‌میسر است عبادت این نیست که شما مال مردم را بخورید،دروغ بگوئید، منفعتی برای هیچکس نداشته باشید . و تنها فلسفه خلقت و غایت وجودرا دراین بدانید که‌چند دانه تسبیح در دست بگردانید و باین وسیله هم خود و هم خدای را فریب داده باشید من نمیدانم بعضی از مردم کوته‌نظر چراتااین حد دنیا ومافیها را ببازیچه میگیرند و دردوران‌زندگی یك‌وجودبیخاصیتی میشوند.

بگفته شاعر:

سنگی و گیاهی که دراو خاصیتی هست

از آدمئی به که در او خاصیتی نیست

من اغلب در نوشته‌های خود گفته‌ام که ناموس بقا وعلت غائی خلقت همان کمك بنوع و خدمت بدیگران‌است زیرا بایدواقعا برای

آمدن ورفتن خود علت و دلیلی قائل شویم و از فیض وجود خوددیگرانرا بهره‌مند سازیم بگفته سعدی:

شرف مرد بجود است و سخاوت،نه سجود
هر که این هردو ندارد عدمش به ز وجود

راستی هم برای افرادی که منشا اثری در زندگی نباشند عدمشان به زوجود خواهد بود . مابایددرچند صباح عمر چون چراغ فروزانی فرا راه دیگران باشیم و از شمع وجود خودگمراهان را رهبری کنیم . این که ما را اشرف مخلوقات دانسته‌اند و از هرلحاظ بر سایرین ممتاز هستیم نه از نظرداشتن چشم و گوش و حلق و بینی است چرا که بگفتهٔ سعدی:

اگر آدمی بچشم است و زبان و گوش بینی
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

امتیاز و برتری ما از دیگران بواسطهٔ همان قوای عاقله احساسات‌و ادراکات و انفعالات‌است. زیرا ما نمیتوانیم گریه یتیمی را مشاهده کنیم و برحال نزارش رقت‌نیاوریم،قادر نیستیم که شکم گرسنه و پای برهنه‌یکی از برادران نوعی خود را به‌بینیم و در عین حال خاموش و ساکت باشیم می فهمیم و از سوختن دیگران دررنج و عذابیم چون پروانه باید دربرابر شمع وجود دیگران بسوزیم و بسازیم. معنی آدمیت همین است‌و بس‌و گرنه حیوانات و جمادات هم در بعضی قسمت ها با افراد انسانی برابر هستند زیرا :

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب
ورنه ددی بصورت انسان مصوری

من گاهی برای بدبختی و درماندگی دیگران آنقدر از خود بیخود میشوم که سرازپا نمیشناسم - میخواهم همه در خوشی و شادمانی باشند و من هم از مسرت آنهادلخوش باشم. میل دارم هرچه‌دارم‌برای‌رفاه‌دیگران، برای خدمت بخلق و برای‌ارضای خاطر خدای‌بزرگ مصروف دارم.

من فکر میکنم عموم مردم دراین باره بامن شریك‌هستندوهیچ‌فردی پیدا نمیشود که از رنج والم‌دیگران مشعوف وسرمست‌باشد.

ازابتدای خلقت تاکنون هرچه پیمبر وراهنما وفلاسفه بوده همه باین حقیقت اذعان کرده‌اند که مردم باید یارویاور یکدیگرباشند ولی این بشر گمراه که‌اغلب‌پای‌بند اصول‌مادیات میشود بقدری‌خودرااسیرتمایلات‌نفسانی مینماید که‌دیگر ابدا درفکردیگران نیست.

تنها میخواهد خودش در زندگی دلخوش باشد و اگر این دلخوشی بقیمت زجر و آزار دیگران تمام شود باکی ندارد و با بیشرمی تمام برای بدست آوردن پشیزی چند بتمام معتقدات و معنویات پشت پا میزندو مفهوم انسانیت و آدمیت راازیاد میبرد . دراینجاست که قرآن، آن راهنمای بزرگ بشریت میفرماید(اولئك كالانعام بل هم اضل) یعنی اینهاحتی از چهارپایان هم گمراه ترند .

بعضی کوته نظران بخیال خام خود همیشه در اشتباهند . آنهافکر میکنند که باتظاهرات پوچ و بیمعنی میتوانند خدا و خلق را فریب دهند و از عقوبت و مجازات نهائی خود راتبرئه کنند یعنی میشود با چنددانه تسبیح و چند رکعت نماز برروی اعمال گذشته و آینده پرده فراموشی و نسیان کشید و یا آنکه در پیشگاه خدائی این قبیل امور قابل بخشش است،اینها باید بدانند که فلسفه وجود کمك و هدایت بدیگران است .

قرآن همه مردم را برادر یکدیگر خوانده‌استو برادری هم با اذیت و آزار فرق بسیار دارد . در این صورت این اشتباه محض است که‌ما دردوران عمر با اشك چشم بیوه‌زنان و بقیمت خون دل یتیمان و مسکینان صاحب‌ثروت وتمکن شویم‌وبخواهیم بوسیله چنددانه تسبیح خودرا مرد خدا معرفی کنیم.

راستی چقدر اشتباه و چه نادان و ابلهندآن کسانیکه خدمت بخلق را باتظاهرات بیمعنی یکسان و برابر میدانند بگفتهٔ حافظ:

گر مسلمانی از این‌است که حافظ‌دارد

وای اگر از پس امروز بود فردائی

من برای این قبیل مسلمانان که از حقیقت اسلام و دین‌و آئین‌بوئی نبرده‌اند هیچگونه ارزشی قائل نیستم .

من حقیقت دین را در تشریك مساعی بادیگران ، در رحم بحال بینوایان، درنوع‌دوستی‌وانجام وظیفه وخدمت باینمردم گرسنه‌و برهنه‌میدانم.

من میگویم در پیشگاه خداووجدان وقتی سربلند و سر فراز هستیم که بسهم‌خود یك شکم گرسنه راسیر کنیم ، نادانی راازظلمت.جهل نجات دهیم ، دیوانه‌ای را عاقل کنیم ، بی‌خانمانی را پناه‌دهیم ، یتیمی را دردل شب کمك ویاری کنیم و خلاصه آنچه را که بتوانیم در راه خدا و خلق انجام دهیم.

در آن هنگام باید خود را یك مسلمان واقعی بدانیم و بگوئیم ما حقیقت اسلام را بمعرض عمل در آوردیم زیرا بگفتهٔ سعدی:

عبادت بجز خدمت خلق نیست
به تسبیح و سجاده و دلق نیست

وقت را مغتنم شمارید

تا بموفقیت بیشتری نائل آئید

سعدیا دی رفت و فردا همچنان خواهد گذشت
پس میان این و آن فرصت شمار امروز را

میگویند وقت از طلا گرانبهاتر است چرا که طلا را میتوان بهر قیمتی بدست ولی اوقات تلف شده را بهیچ روی نمیتوان فراهم کرد. این زندگی پر شور و شر که تا چشم روی هم گذارده ایم تمام میشود نباید آنرا سرسری پنداشت و برای دقایق و ساعات آن ارج و ارزشی قائل نشد!.

ما باید دردوران کوتاه عمر ودر این چندصباح زندگی حتی المقدور اندوخته‌ای از نیکوئیها ، خوبیها ، فضائل و کمالات معنوی برای خود فراهم آوریم و باعث رستگاری دوجهان گردیم.

بگفتهٔ سعدی:

ایکه پنجاه رفت و درخوابی مگر این پنج روزه دریابی

ما بیشتر اوقات خود را ببطالت و کسالت میگذرانیم و بدون داشتن برنامه منظم روز رابشب و شب را بروز بسر می‌آوریم و نتیجه مطلوبی نمیبریم یکوقت از خواب غفلت بیدار میشویم که ضعف ، انحطاط، پیری بما روی آورده ودیگر باید غزل خداحافظی را بخوانیم یك موقع بهوش میآئیم که کار از کار گذشته و جز افسوس و حسرت حاصل دیگری نداریم.

ما بچشم خود مشاهده می کنیم .که دیگران یعنی آنهائی که با ما هیچگونه تفاوتی ندارند فرسنگها جلو افتاده‌اند وما همچنان لنك لنگان قدمی بر میداریم و انتظار داریم که با آنها برابر باشیم ولی هیهات! هیچوقت ممکن نیست یك جامعه‌و افرادی که اینقدر درخواب غفلت فرورفته اند باسایرین که دائما

در فعالیت هستند یکجا بسرمنزل مقصود نائل گردند .

ما عادت داریم که تمام کارهای خودرا بعقب بیندازیم و تنها چیزی که برایمان هیچگونه اهمیتی ندارد همان ساعت عزیز و گرانبهای عمر است

شما در زندگی روزانه خود دقیق شوید می بینید هیچ کارتان ازروی یك برنامه صحیح و منظم نیست ، بیشتر اوقات شما ببطالت میگذرد در صورتیکه میتوانستید کارهای زیاد و قیمتی را انجام دهید . افرادی که در زندگی مبتلا بافیون و دخانیات و الکل میشوند نیز ازهمین طبقاتند اینها چون وقت عزیز و عمر گرانمایه را یك چیز بی مصرفی میدانند دقایق و ساعات آنرا بکشیدن سیگار و صرف الکل و یاوه سرائی میگذرانند و یك وقت متوجه میشوند که هم ازمقامات مادی وامانده وهم ازمعنویات بهره ای نبرده اند . این گونه افراد همیشه در نبرد زندگی مغلوب و بـا بدبختی و بیچارگـی دست بگریبانند — علـی علیه السلام پیشوای شیعیان می فرماید :

مافات مضی و مـاسیاتیك فاین　　　قم فاغتنم الفرصت بین العدمین

از شعر فوق چنین مستفاد میشود که دقایق گذشته و آینده برای ما فایده ندارند . باید فرصت را غنیمت داشت و نگذاشت که اوقات ببطالت بگذرد .

خوب است در زندگی نوابغ و مردان بزرك جهان دقیق شوید وسر ترقی وتعالی را دریابید

می بینید آنها از تمام ساعات زندگی بنحو کافی نتیجه گرفته و بالمآل بآرزوهای خود نائل گشته اند .

این تك تك های متوالی ساعت خوب یادآوری هستند آنها درگوش بشر فراموشکار ، بشر تنبل و بیکاره ، فرو میخوانند که دوران عمر چون برق سپری میشود بهوش باش ،از کسالت بپرهیز .

این دقایق و ساعات را بهیچ قیمتی نمیتوان خریداری کرد . کوشش نما تا درزندگی موفق وکامیاب شوی و برستگاری ابدی نائل آئی بگفتهٔ شاعر:

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی
حاصل از حیات ای جان یك دم است تا دانی

من نمیتوانم برای افراد سست عنصر و آنهائیکه روزگار را فقط در کاهلی و تن آسائی میدانند دلیل و برهانی قائل شوم زیرا همه کس میداند این آمدن ورفتن بیهوده نیست این زمین و آسمان و کواکب درخشان واین سیر شبانه روزی افلاك را نمی توان ببازیچه گرفت . ما بـاید از وجود

خود و ازاینکه دراین کره‌خاکی بزندگی مشغول هستیم یك بهره ای بریم ودیگران را نیز از پرتوکار و فعالیت خود مستفیض‌سازیم. برای‌زنده‌بودن وعرض وجودکردن شخصیت وخاصیت لازم‌است . باید از وقت استفاده برد وباین نکته توجه داشت کـه خدای بزرك ما را عبث و بیهوده نیافریده است .

ترقی و تعالی در نگاهداشتن فرصت و غنیمت وقت‌است . پایه‌های مجد و عظمت افراد و جوامع بر روی همین کلمه گذارده‌شده است‌هروقت ملتی از هرلحاظ بردیگران برتری داشت مطمئن باشیدمردمان آن‌ساعات عمر خودشان‌را مهمل نگذرانده‌اند وبا اتکاء بنفس‌وکار وفعالیت‌بردیگران پیشی‌گرفته اند. ما نیز ناچاریم برای‌سعادت وموفقیت‌خودوبرای‌بهترزندگی کردن وقت خویش‌را غنیمت شمریم تا سرانجام شاهد مقصودرا بکف‌آریم از تنبلی و بیکاری گریزان باشیم وبدانیم که باتن‌پروری وسستی‌پیشرفت وترقی برای‌ما میسر نخواهدبود .

پایان

آیا تربیت در وجود افراد مؤثر است یا خیر؟!

من فکر میکنم توضیح واضحات باشد اگر بگویم‌تربیت در وجود اشخاص تأثیر میکند زیرا امروز دیگر از خردو کلان ، متمدن‌و نیمه وحشی و حتی سیاهان افریقائی‌هم‌بخوبی میدانندکه بوسیله تربیت میتوان‌حیوانات راهم بروش نیکوئی عادت‌داد وآنهارا از سبعیت باز داشت‌والبته‌درمورد افراد انسانی که باکوچکترین مواظبت ودقت هر بد نهاد و پست‌طینتی را ممکن است در ردیف اشخاص با تربیت قرار داد . امروز بواسطهٔ توسعه دستگاههای تعلیم وتربیتی خیلی سهل وساده است‌که بتوان بتربیت مردم همت‌گماشت ومانع آن‌شدکه اشخاص بعادت زشت و نکوهیده خوگیرند . اصولا نفس انسانی قابلیت و استعداد هرگونه تربیت را دارد و میتوانددر اثرآمیزش وپرورش قبول هرگونه خصلتی‌را بنماید .

امروز میخواهیم اصول تربیت را از نظر سعدی مورد توجه قرار

دهیم و نظر خودرا ذکر نمائیم .

سعدی میفرماید آنکسانیکه بد طینت و بداصلند بهیچوجه قبول تربیت نکرده و بهمان روش اولیه باقی هستند زیرا :

خوی بد بر طبیعتی که نشست　　　　نرودتا بروز حشراز دست

در اینجا یك نکته لازم بیادآوری است که این خوی بد از کجا پیدا شده است ؟ آیا بشر از روزیکه پا بدائره وجود گذارده دارای طینت بد وسرشت ناپسند بوده است

آیا خدای بزرك در خلقت تبعیضی قائل شده و عدهٔ راخوش طینت و خوش خوی و افراد دیگری را بد نهاد آفریده است ؟!

بعقیده هرصاحب شعوری این تبعیض در دستگاه آفرینش بهیچوجه وجود خارجی ندارد وهمه بر این امر متفق القولند که در تمام موارد عموم افراد نوع بشر یکسانند وهیچکس را بر دیگری مزیت وترجیحی نیست ، زیرا بگفته خود سعدی :

بنی آدم اعضای یکدیگرند «یا»(یك پیکرند)

که در آفرینش ز یك گوهرند

پس وقتی همه از یك گوهر باشند بالنتیجه در تمام خصائص وجود برابر ومساوی خواهند بود. از اینرو وقتی ماقائل شدیم که هیچگونه تفاوتی در اصل خلقت بشر نیست باید اعتراف کنیم که نا اهل بودن و بد سرشت شدن نیز اکتسابی است ودر بدو خلقت هیچ فردی بداصل و بدذات آفریده نشده است .

اما اینکه چرا یك فردی بدنهاد و کج طبع شده ؟ بعقیده من این خود هم اثر تربیتی است که ناقص و یابد انجام شده است .

مثلا اکنون درآمریکا مدارس وآموزشگاههائی است که دزد وجیب بر تربیت میکندو یاآنکه افراد را بانواع و اقسام جاسوسیها مجهز میسازندو درس خرابی وفساد میآموزند.

پس باید فلان جیب بری که تحصیلات خودرا درآن مدرسه یاد گرفته است بید سرشتی و بد نهادی نام ببریم ؟ درصورتیکه همان شخص ازروزاول دزد نبوده بلکه بدی اجتماع ویا فقر وتنگدستی اورا باین امر واداشته است

چیزی که ممکن است در اینجا یادآور شد اینست که مثلا از درخت بید انتظار داشته باشیم که پرتقال بدهد و یا از خار توقع بوی عطر کنیم در صورتی که این امر بهیچوجه مربوط بتاثیر تربیت نیست من معتقدم که هرامر

خوب° ویابدی° را اجتماع ومحیط بافراد یاد میدهد اگر اجتماع فاسد بود، اگر محیط خانواده بد بود. اگر پدر و مادر طفل واولیاء دیگر طفل دراثر تربیت بدپیشین بپلیدی عادت کرده بودند طفل‌هم‌همان اخلاق وورویه را فرا میگیرد ودر زندگی بکارمیبرد. پس اگر کسی بدزدی وشرارت و یادنائت خوگرفت این خود اثر تربیت است زیرا آنشخص بتربیت بد و نا پسند بارآمده و بالنتیجه جزء فطرت وطبیعت او گشته است .

من مطمئن هستم که سعدی آن حکیم‌دانشمند خودباین قسمت معترف بوده باشد که تربیت چه‌خوب وچه‌بد بالاخره تاثیردارد وچون‌نقش برسنگ زوال ناپذیراست چراکه خودشاعر درجای دیگر میفرماید .

سگ‌اصحاب کهف روزی‌چند　　پی نیکان گرفت‌ومردم شد

ویا جای دیگر :

بابدان کم نشین‌که درمانی　　خوپذیر است نفس انسانی

پس وقتی که حیوانات دراثر مجالست‌ومصاحبت‌خوی‌نیکان‌را بگیرند پر واضح‌است‌که انسان با شدیدترین وجهی‌تربیت میشودو بهرراه‌وصراطی که اورا هدایت کنند رهبری‌میگردد .

پس میتوان چنین نتیجه گرفت‌که افراد بد نهاد و نااهل‌نیز بواسطهٔ تربیت بد ومعاشرین بدسرشت از اوان‌کودکی ، ازهمان هنگامیکه ضمیر آنهابرای پذیرش هر نقشی مهیا است‌ببدی عادت کرده ودیگرقادرنبوده‌اند که از خوی اولیه منصرف شوند زیرا باید باین حقیقت معترف بود که تربیت مخصوصا در دوران جوانی بی‌نهایت مؤثر است‌واگر خدای‌ناکرده طفلی از اوان طفولیت ببدی ها وپلیدی ها خوگرفت دیگر ممکن نیست‌او را براه‌راست هدایت نمود و بطورحتم نظر سعدی هم‌همین است‌چراکه‌در جای دیگر میفرماید :

هر که درخردیش ادب نکنند　　دربزرگی فلاح‌ازاو برخاست

چوب تر راچنانکه‌خواهی‌پیچ　　نشود خشك جز بآتش راست

در اینصورت باید تربیت‌را از مرحله کودکی شروع کرده ونگذارد که‌طفل در محیط فاسد و با افراد ناشایست معاشرت و آمیزش کند زیرا بطور یقین چون ضمیرآنان پاك ومنزه است برای پذیرش هر نقشی مستعد میباشد و بمثابه آینه صور خوب وبدرا درخود منعکس‌میسازد. پس‌هیچگونه شك و تردیدی نخواهدبود که تربیت‌دروجود کلیهٔ افراد موثر است زیرا با روش‌کنونی و با ازدیاد مربیان تربیتی امروز میتوان گذشته از انسان

حیوانات را نیز تحت یك انضباط و نظمی در آورد و آنهارا بهرطریقی که میل داشته باشیم رهبری وراهنمائی کنیم .

آرامگاه مادر

دوراز هیاهوو غوغای شهر نشینان ودوراز اجتماعات بشری جسدی بی جان باهزاران امیال و آرزو دردل خاك مدفون است. آری او درخواب ابدی فرورفته و برای همیشه ازنظرها محوشده است روح پاك و منـزهش اینك در آسمانها ، درجوار فرشتگان جای گرفته و با آنها دمساز شده است. او رفت و برای همیشه بار اندوهی برای بازماندگان برجای گذارد .هرگاه بیاد آن محبتها، نوازشها ، بی خوابی ها و بالاخره بیاد آن قیافه ملکوتی ودوست داشتنی می افتم لرزش غریبی سراپایم را فرامیگیرد ۰ بی اختیار سیلاب اشك از دیدگانم فرومیچکد . آری این قطرات سوزان اشك همان زبان قلب است که بدینصورت از گوشهٔ چشمان سرازیر میشود وشرارههای محبت را اندکی خاموش میسازد . مگر میتوان جلو احساسات را گرفت، مهر مادر است شوخی برنمیدارد . درانوار نقره فام مهتاب ،درنسیم سحرگاهی، در ناله جانسوز تار ،در چشمك ستارگان ، درزمزمه جویبار ، در ناله مرغ شباهنك ودر هر که وهرچه سیمای آن مادر عزیز رامینگرم . چه زحمتهائی که در دوران کودکی ام برخود تحمل نمود وچه بیخوابیهائی که برخویشتن روا داشت . درهرحال و هرگاه سلامتی وسعادت فرزندانش راخواستار بود و آنی از آنها منفك نمیشد. دراینصورت جا دارد که فرزندهم تااین اندازه ازفراق او در سوز و گداز باشد .

دنیا چقدرپست وناچیز است، زندگی چه اندازه بی ارزش واهمیت است همینکه نوع انسانی میخواهد چند صباحی بزندگی مشغول گردد که بیکباره دست اجل گریبانش رامیگیرد و بوادی دیگری گسیل میدارد.

همان به که دراین دنیای دون، علاقه ومحبت ابدا وجود خارجی نداشته

باشدتادرد فراق‌ومرگ‌عزیزان آنقدر گران تمام نشود .

علی علیه‌السلام میفرماید :

یقولون‌ان الموت صعب علی الفتی   مفارقت الاحباب والله‌اصعب

ولی بخدا قسم که مفارقت‌ومرگ مادرصدچندان محنت‌افزاتر ازدوری احباب ودوستان است.

مردن خیلی دشوار است‌ولی‌زنده بودن‌وبدردفراق مبتلاشدن بینهایت سخت تراست .

گرچه‌باید به‌رضای ایزدی تن درداد ، گرچه‌به مصیبت‌ها وآلام باید ساخت وآنچه مقدر است واقع‌خواهد شد ولی شراره های محبت و علاقه بقدری تند و زننده‌است که‌بااین چیزها نمی‌توان جلوآن‌را گرفت . بقدری دامنه‌تأثر آن وسعت‌دارد که‌تاقیام‌قیامت و تادم مرگ‌نمیتوان ازیاد آن بر کنار ماند .

این گورستان بزرگ‌وموحشی که اینهمه اجساد را درخودجای‌داده است چقدر بی‌شرم وحیااست . ازاین‌همه ناله های جگر خراش و قطرات سوزان اشک‌باکی‌ندارد وبازهم دهن‌خودرا برای بلعیدن یکعده دیگرباز گذارده است پس‌بیائیم عبرت گیریم ودراین دوران عمر ، حسدها، کینه‌ها، بدیهاوبالاخره صفات‌حیوانی‌رابدوراندازیم وبا یکدیگر خوب باشیم‌خوبی کنیم‌وبرای آن‌دنیاتوشه ای فراهم آوریم .

پایان

چرا خوشبخت نباشیم !...

اززمانی که‌پابعرصه‌زندگی‌میگذاریم وتاهنگامیکه‌بسوی مرگ‌وحیات ابدی رهسپار میشویم همه‌گاه‌بفکرسعادت هستیم .

میخواهیم‌در زندگی کلیدخوشبختی‌رابدست آورده بافراغت خاطر زندگی‌نمائیم . افکاروخیالمان همیشه‌متوجه‌آن‌است که‌بچه‌راه‌میتوانیم این گوی‌را از میدان پرهیاهوی زندگی بربائیم .

زمانی فکرمی‌کنیم درصورت داشتن تمول‌خوشبخت خواهیم شد

لحظه‌ای میاندیشیم که فضل ودانائی سعادت را کامل‌مینماید .هنگامی دیگر سعادت را در رسیدن بدرجات عالی میدانیم بالاخره‌شبانه روزافکارمختلف چون پرده سینما از جلو چشمان عبور میکنند ، دمی راحت نبوده و بدون جهت حواس خودرا مغشوش میسازیم .

در صورتیکه‌خوشبختی‌دراین قبیل موضوعها وجود خارجی‌ندارد جز خیال واهی چیز دیگری‌نیست .

ما اگر بفرض ثروتمندهم بوده باشیم بخیال فزونی تمول‌بوده‌ودائم در صدد ازدیاد آن میباشیم . میگوئیم‌اگر دارائی ما دویاسه‌برابرو بیشتر شود ، اگر میتوانستیم راههای استفاده دیگر را پیدا کنیم در آن وقت بخوشبختی واقعی خواهیم رسید . این است که ثروتمندان‌هم اززندگی‌خود رضایت ندارند و افکارشان بیش‌ازسایرین مغشوش و دمی آرام نمی‌گیرند. علم و فضل‌هم مارا بخوشبختی نمیرسانند . زیرا هرچه پایه فضل‌ودانائی‌ما زیادتر گردد باز قانع‌نشده ودرجستجوی معلومات دیگر هستیم

هیچگاه روح رضایتمندی در افراد فاضل‌مشاهده‌نمیگردد وحتی بعضی از درودیوار بدبین هستند . واگر خدای نخواسته‌مفلس و بی‌چیز باشندشبانه روز از فلاکت خودمینالند .

رسیدن بدرجات عالی‌نیز مایه خوشبختی‌نیست‌زیرا بشرهراندازه‌ارتقاء درجه ومقام یابد باز قانع نشده ودر جستجوی رتبه بالاتر است . هیچگاه مشاهده نشده کسی بدرجه رفیعی‌برسد ودست از ناله وشکایت‌برندارد‌صدای نارضایتی از مشاغل همه‌گانه بلنداست .

تنها چیزیکه مارا از سعادت حقیقی محروم میدارد همان دیدهٔ حسادت بین است . ما همیشه بتمول ، بفضل ، بدرجه وسایر مزایای دیگران بدیده رشك وحسرت مینگریم و همین امراست که جان مارا بدرد می آورد. فیثاغورث حکیم یونانی میگوید :(کمتر از مردم راه خوشبخت شدن را میشناسنداکثر ازآنها بازیچه‌هوی وهوس‌شده بنوبت دستخوش امواج مخالف‌گشته در روی دریائیکه ساحل ندارد موج میزنند و مانند کوران‌درمقابل طوفان نه حس‌مطاوعت دارندنه‌تاب‌مقاومت) زندگانی بشر بآرزوها وتمایلات‌گوناگون آغشته‌است . اگربخواهیم‌خود را پای‌بندآنها کنیم ودرپی هوسهای بیجا باشیم‌بیکباره صاعقه مهیب بدبختی وفلاکت سبزه زاروجودمان را پایمال‌خواهدکرد .

باید اذعان‌کنیم که خوشبختی همان روح رضایتمندی است ویا اگر

بهتر بخواهیم بگوئیم در نزد وجدان خود راضی باشیم .
خوشبخت کسانی هستند که از شغل و کار خود راضی باشند و با روی خوش بدنیا و مافیها بنگرند . آنهائی بسعادت واقعی میرسند که همه‌گاه خوشبین بوده باشند .

پایان

دوشیزه ناکام

بیش از شانزده‌سال از سنین عمرش نگذشته بود . هنوز طراوت و ملاحت جوانی در جبینش آشکارو نمایان بود . گونه‌های زردوپژمرده‌اش حاکی از عمر بسیار نیست . تنها در اثر یك اشتباه‌باین فلاکت‌وتیره‌روزی افتاده است ، تندباد حوادث‌نهال عمرش را سرنگون و دست غدارروزگار بهار زندگیش را بخزان مبدل کرده است .

بروی لبان چون برك‌گلش دانه‌های چندی پدیدار و خراش‌سینه‌اش بیش از هرچیز تاثر آور و ملال انگیز بود . موهای خرمائیش چون‌شاخه های بید مجنون بهرسوئی واژگون‌گردیده بود .

درگوشه ای دور از عالمیان مسکن گزیده و با هیولای مرك‌دست بگریبان است . ازدنیا ومافیها بدبین و از نوع انسانی گریزان .

گاه‌گاه ناله‌های جان خراشی از گوشه‌دل‌بر میآورد وباخدای‌خود زمزمه مینمود .

این آههای‌جگرخراش باندازه‌ای‌تاثر آور بود که‌گوش طاقت‌شنیدن و دیده تاب‌دیدن نمی‌آورد !

من نیز ازآنجائی که دراین قبیل مناظر رقت‌بار اندکی کنجکاوهستم بنزدیکش رفته و از حال نزارش استفسار کردم . بیچاره پس از کشیدن آه درازی چشمهارا متوجه من کرد و با حالتی اسفناك وضع‌دردناك‌خودرا بیان نمود . شما خوانندگان‌باین داستان‌گوش‌فرادهیدواندکی‌عبرت گیرید:

«سال گذشته در نهایت‌خوشی‌وخرمی وبه آرامش خاطر مشغول تحصیل

بودم . دنیا درنظرم طور دیگری جلوه گر بود ، زشتیها، ناکامیها، بدی‌ها بهیچوجه نمیتوانستند در مخیله من خطور کنند . اغلب صورت زیبای خود را در آینه تماشا کرده ولذت میبردم فکر می کردم که حقا دوست‌داشتنی بوده و درآتیه میتوانم خانواده سعادتمندی را تشکیل دهم . نورایمان در قلبم می درخشید ، تکالیف مذهبی را بموقع انجام داده ودرهمه امورخدارا ناظر خود میدانستم. هر روز با خاطری راحت وروئی گشاده بسوی دبستان روانه میشدم . خصوصا درآن ساعاتی که دروس مذهبی داشتم با عشقی مفرط وعلاقه‌ای فوق‌العاده سرتاپا گوش‌میشدم . ازآن اندرزها روح دیگری در کالبدم دمیده میشد ، سال بپایان رسید . در امتحانات موفق گشتم عشق بخانواده ، عشق بسعادت آتیه بیش ازهرچیز مرا فراگرفته بود. یکی دو ماه بین راه منزل ودبستان جوانی را مشاهده می کردم که باحرکات لوس و بی معنی و چشمهای فریبنده مرا متوجه خود مینمود من نیز بسادگی و بی آلایشی از این قبیل حرکات معنائی نفهمیده و از درون آن جوان نابکار اطلاعی نداشتم تا سرانجام یکروز همان روزی که این فلاکت و بدبختی از آنموقع شروع شدفریب آن تبه کار دیوسیرت راخورده وبااو صحبت کردم وی نیز پس ازوعده های پوچ ، پس‌از هزاران نوید وامید مرا باین روز سیاه انداخت . بعداز چندهفته آثار مرض در وجودم ظاهر وپدر و مادر بواسطهٔ نگهداری شرافت خانوادگی مرا بآن سیاه چال انداختند و محبت های قلبی خودرا فدای هوی وهوس من ساختند . من میگویم ای دوشیزگان فریب این دیوسیرتان را نخورید و جز راه ایمان طرق دیگری را نپوئید که (گرره دیگر روی ملال مبین است) ای کسانی که خود را اشرف مخلوقات دانسته و خواهان سعادت دوجهانید اندکی براین مناظر مرگبار دیده بگشائید و بدانید که از شیر درنده‌تر واز اژدها زهرآگین‌تر هستید. مطمئن باشید که‌خدای بزرك روزی مکافات آنهمه بدی و بدکاری‌را میدهد دنیا دار مکافات است وهرکس پاداش وسزای نیکی وبدی‌خود را خواهد دید .

پایان

ایمان بمبانی اسلام

و اجرای احکام قرآن باید اساس وشالوده زندگی ما قرار گیرد

پایه و اساس دین اسلام بطوری محکم و بادوام است که تاقیام قیامت پایدار و استوار خواهد بود . هر روزی که میگذرد دنیا ببرتری ومزیت اسلام ومبانی آن پی میبردو باین نکته متوجه میشود که برای برقراری مساوات و جلوگیری از اجحافها و تعدی‌ها باید تنها بدین مبین اسلام تکیه داشته باشد و از احکام آن پیروی کند .

یك دین وآئین محکم وقتی که هزار و اندی سال امتحان خود را داد و مردم نیز باوامرو احکام آن ایمان آوردند دیگر ممکن نیست که یك چنین راه و روشی در بوته فراموشی واقع شود و یا آنکه تحت الشعاع ادیان دیگر قرار گیرد .

دستورات قرآن و تجاربی که بشر درطول سالیان‌دراز از آن گرفته یك شاهدزنده وعادلی است که دوست ودشمن بصداقت ودرستی آن اذعان‌واعتراف‌دارد و حتی روز بروز رونق‌وجلوه گری آن افزوده میگردد . بدبختانه ما مسلمانان آنطوری که شایسته است بدین خود اهمیت نمیدهیم واغلب از اجرای احکام و فرامین آن خودداری میکنیم ولی دیگران ازهمین‌دین وآئین دانستنی هارا فراگرفتندورسیدندبآنجائی که آرزو داشتند .

شما وقتی که درعمق دین اسلام دقیق میشوید ، می بینید همه‌چیز را گفته ودیگر جای خالی نگذارده‌است .

ازیکطرف میگوید بفکر آخرت باش‌توفردا خواهی مرد

این دنیا بمثابه یك بازاری است باید درآن اشیاء خوب و ذیقیمت را خریداری کنی و توشه ای‌فراهم آری

(الدنیامزرعة‌الاخره) در این سرای‌ناپایدار تو باید منشأاثری‌باشی وجود تو بیجهت خلق نشده وفلسفه‌ای‌درآن بوده است . خدا نیکوکاران را پاداش خیر میدهد . از بدی بپرهیز . تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود

قرار ده زیرا رستگاری دوجهان درآن است . از یادخدا غافل‌مشو، بایتام ومساکین بذل‌وبخشش کن زیرااغنیاوثروتمندان پدران‌فقرا ویتیمان هستند .

دراین سرزمین پهناور همیشه در تقـلا و کوشش باش . زیرا خدا بیکاران و تن پروران را دوست نمیدارد. از آنطرف میگوید : این زمین‌و آسمان و کرات سماوی را عبث و بیهوده خلق نکردیم ، تو باید منتهای استفاده را از آنها ببری و برای خلق خدا وجود پرخاصیتی باشی . درمال خود زیاده روی مکن زیرا خدا مسرفین را دوست نمیدارد . در مـادیات غوطه‌ور مشو زیرا وبال آن بتو خواهد رسید . برای نگهداری ناموس ، دین ووطن خود جانفشانی کن ، جهادنما ، در راه‌اسلام هر کوشش وتقلائی کنی بحساب آخرت توگذارده خواهد شد . سرانجـام غافلان و بیخبران پشیمانی است .

شما واقعاً فکر کنید یك‌چنین دین و آئینی که حتی راه وروش‌زندگی و طرز معاشرت را هم بانسان یاد میدهد نباید جاویدان بماند ؟! البته چرا ولی ما بواسطه کاهـلی وغفلت از اجرای این دستورات سرپیچی میکنیم و براه کج و خطا میرویم و سر انجام نیز نتیجه کج و غلط میگیریم زیرا (گندم از گندم بروید جو زجو) ما می گوئیم چرا ملل مغرب از ما سبقت گرفته اند ؟ ! .. درحالی که‌خودمان کنج‌خانه‌را بر کاروفعالیت ترجیح می‌دهیم!

باید باین قبیل آقایان گفت آنها اگر مسیحی هستند معهذا از اعمال دین خودسرپیچی نمیکنند .

ملاحظه کنید درطول جنك جهانگیرهمین اروپائیان چه‌اندازه بوسائل ممکنه بمجروحین جنك وبه بیچارگان کمك کردند ؟ .. بنگاههای خیریه‌از صدها تجاوز نمود وتا آخرین حد دراین راه پافشاری نمودند . آنها بـه کلیسیای خود زیاد اهمیت میدهند کلیسا را مقدس میشمارند . بیرادر دینی خود ظلم وستم روا نمیدارند ، احتکار نمیکنند ، مال مردم را نمیخورند .

ولی‌ما باوجودی که دارای یکدین محکم و زوال نـاپذیر هستیم و می دانیم که رستگاری در احکام آن است معهذا اغلب با بی اعتنائی و خون سردی به‌آن می‌نگریم و یکوقت بیدار می‌شویم که درتنگنای بدبختی ومذلت گرفتاریم وچاره‌ای هم نداریم .

من مطمئن هستم که اکثر بدبختی‌های امروز در اغلب بحرانهائی که‌درامور داخلی‌ما مشاهده‌میشود همه‌بواسطه آنست که ما بایمان و دین

خود پشت‌پا زده‌ایم وجز باصول مادی بچیز دیگری اهمیت نمیدهیم . باور کنید این راه که‌میرویم بترکستان است . این‌روشی که ماداریم جزانحطاط وسقوط وجز نکبت ومذلت نتیجه‌ای دیگر نمیتواند داشته باشد .

ما باید درسیر کنونی خود تجدید نظر کنیم و همان روشی را اتخاذ نمائیم که مسلمانان صدر اسلام دارا بودند . آنها یکجو ایمان‌داشتند،معتقد بودند که مکافاتی وجود دارد ، خدا سزای بدکرداران وپاداش نیکوکاران را میدهد . از اینرو پیش میرفتند و درهمه‌جا باموفقیت وافتخار مواجـه میشدند درجنگهای بزرك‌بدون هیچگونه وسائل دفاعی فاتح میگشتندزیرا معتقد بودند درصورت کشتن یا کشته شدن‌ببهشت خواهند رفت . این بود که دنیای آنروز وتمدن بزرك ایران و روم را بلرزه درآورده و درهم فرو ریختند.ولی‌ما امروز اگراسمی ازجهاد مقدس بمیان آید واگر برای‌دفاع از مرز و بوم میهن احتیاجی پیش‌آید خودرا درگوشه وکنار پنهان‌میکنیم وتمام این مسائل را پوچ وبیمعنی می‌پنداریم . دراینصورت تعجب ندارد که یکچنین ملت و قومی هرچه زودتر درسراشیب سقوط و انهدام قرارگیرد ونیست و نابود شود . من هنوز هم چندان ناامید نیستم زیرا دوگوشه و زوایای کشور افرادی هستند که انوار تابناك ایمان درقلوب آنها تـابیدن گرفته است . آنها بدین وآئین خود علاقمندند و برای هرفداکاری در راه اسلام حاضرند . دیگران نیز باید باین قبیل افراد مؤمن و پاك نهاد ونیك فطرت تأسی جویند و راه و رسم مسلمانی را فراموش ننماینـد زیرا من اطمینان دارم که دین اسلام مارا بسوی یك سعادت ابدی رهبری و راهنمائی میکند .

پایان

بیاد گذشته

بگذار تا دمی بیاد خاطرات شیرین گذشته افتم وآنرا از جلو چشم عبور دهم . بگذار تا اندکی درافکار پیشین که جز شبحی در نظرم نمانده

است غوطه‌ور شوم . بگذار تازمانی عوالم زیبای جوانی درجلو دیدگانم جلوه‌گر شود . مگر نمیدانی ایام سعادت من میخواهد سپری شود ؟!..

جوانی باآن همه شکوه وجلال مرا رها کرده است . دیگرروزگار را بامن الفت وموانستی نیست .

درهای نیستی کم‌کم برویم باز وهیولای مرگ بطرفم نزدیک‌میشود چرا غمین وافسرده نگردم !؟ . چرا بفکر آن ایام فرح بخش نبوده باشم؟! هرگاه بیاد یک‌یک مناظر زیبای آن میافتم زمانی شاد و هنگامی غمین میشوم . شاد میشوم برای آنکه آن عوالم خوش درنظرم خودنمائی‌میکند وافسرده میگردم زیرا بدریافت آنها نائل نمیشوم ...

عکس های دوره جوانی بیشتر جانم‌را بدرد میآورد . زیرا هروقت آنان را می‌نگرم سراپایم بلرزه درمیآید . وغصه و اندوهی بی‌پایان مرا فرا میگیرد .

ای روزهای پرسعادت و ای ایام شادی و شادکامی بدرود باشید !. گرچه‌گامهای زیادی از من دورید ولی بدانید که تا دم‌مرگ تنها بیادشما هستم . کاش اصلا روی خودرا بمن نشان نمی‌دادید ؟! کاش بهیچ روی با شما سروکاری نداشتم ؟! . رحم وشفقت را در دل شما راهی نیست . .

همینکه انسان میخواهد چند صباحی اززندگی بهره‌ای‌برد اوراترك میگوئید . بیچاره تا آخرین نفس عمر آههای سردی از دل بر می‌کشد و آرزوی بازگشت آن ایام را مینماید ولی نمی داندکه امری محال و نشدنی است .

امروز دیگر آن نشاط و سرور جوانی را از دست داده‌ام . دیگر خود نمائی در خانه دل من راهی ندارد قوایم ضعیف و روحم خسته و کسل شده است ؟

موهایم سپید وچهره‌ام پرچین گردیده تنها تسلیت دلم آنستکه‌اغلب بفکر گذشته افتاده و بیاد آنها مسرور باشم . ای جوانان و ای کسانیکه درگلزار پرنشاط جوانی میخرامید ، قدر بدانید وآن مواقع را بیهوده و بیمصرف نگذرانید . روزهای جوانی سپری میشوند و از خود جزیادبودهای حسرت باری بجای نمیگذارد .

پایان

میباش چو خار حربه بردوش

تا خرمن گل کشی در آغوش

(العزة تحت ظلال السیوف)

میگویند عزت وافتخار ، بزرگی و آقائی بیخود و بی جهت بخانه اشخاص نمیآید ، بلکه آنهائی در زندگی بدرجات ومقامات عالی نائل می شوند که دردوران عمر خویش باعوامل مخالف و باپستی ها و بلندیها مبارزه کنند و درنبرد زندگی فائق و پیروز آیند .

کمتر دیده شده است فردی بتنبلی و کسالت عادت کند و درعین‌حال هم روز بروز از نردبان ترقی وتعالی بالا برود ! زیرا ناموس بقاء وعلت غائی خلقت همان‌کار و کوشش وشجاعت وشهامت است .

اغلب اشخاص سست عنصر وبیمار که بکنج خانه نشستن روزگار را میگذرانند از پیشرفت سریع دیگران در رنج و عذابند وبدون اینکه بعلت اصلی آن پی‌برند از زندگی بدبین میشوند .

اینها نمیدانند که امروز دیگر نمیتوان باکسالت و سستی و ترس و واهمه بجلو قدم گذارد . زیرا زندگی جز زد و خورد های متمادی‌چیز دیگر نیست .

خداوند بزرك بما چشم وگوش و هوش وعقل عطا فرموده است که باندازه استعداد خود جلو برویم وحداکثر استفاده رااز موقعیت خودبنمائیم ولی‌ما بعکس آرزومندیم ناخوانده باسواد شویم وبدون کوچکترین‌فعالیتی زمام امور دنیا را در دست گیریم اینهم غیرممکن است .

شما خوب است بتاریخ مراجعه کنید واحوال ملل و جوامع را بدقت مورد بررسی قرار دهید ببینید علت پیشرفت سریع و بالعکس تنزل و انحطاط گذشتگان از کجا سرچشمه گرفته است ؟

آیا ممکن است بدون سبب یك فرد یا یك ملت از دیگران پیشی گیرد و ازهرلحاظ سایرین را تحت‌الشعاع خود قرار دهد ؟ البته‌خواهید گفت خیر !

چگونه میسر میشود که بدون کوشش وتقلا و دلیری، وبی باکی‌جلو افتاد. باید اذعان کرد که تنها علت‌العلل پیشرفت وترقی استفاده‌ازموقعیتها

است باید باجسارت وشهامت باموانع مبارزه کرد تاشاهد مقصود رادرآغوش کشید . ملت ایران‌در زمان هخامنشیان ، ساسانیان صفویه ، نادرشاه‌افشار بترقیاتی نائل آمد ونظر جهانیان را بخود جلب نمودپرواضح است که‌آن ترقی‌وتعالی بواسطه دلاوری ورشادت واز خودگذشتگی ایرانیان آنروز بود که‌از خودبمنصه‌ظهور میرسانیدند وچنانچه‌دیدیم‌دنیای آن‌وقت راتکان دادندو تاحد امکان آقائی وسیادت کردند . یکروز هم‌روم ویونان ویك زمان انگلستان وآلمان‌این سیادت‌را داشت زیرادرآنوقت‌افراد آن کشورها برای حکمفرمائی وافتخار بدون ترس وواهمه‌بجلومیرفتند وازهیچ حادثه‌ای روی گردان نبودند .

پس‌باید بتاریخ مراجعه کرد وتوجه داشت که‌بابیم و هراس و تنبلی نمیتوان بآرزوها نائل گشت . امروز اغلب مادرست مجسمه سستی‌ورخوت شده ایم وانتظارهم داریم با این‌لاقیدی ولاابالی گری عموم‌جهانیان‌بادیده احترام بما بنگرندولی این توقع کاملا بیجاست . امروزهربدبختی‌و فلاکت که نصیب‌مامیشود همه‌بواسطه ترس بیجا وعدم شهامت است . اشتباه نشود مقصودمن از شهامت وشجاعت وبی‌باکی آن نیست که مثلا شما خودتان‌را ازبام خانه بزمین‌پرت کنید بلکه منظوراینست که یك کمی بخودتکان بدهیم ازکسالت بپرهیزیم این‌ترس‌های‌موهوم‌واین افکارکج وغلط رابدوراندازیم از دیگران سرمشق گیریم و باحرارت وجسارت‌از هر پیش آمدی‌نهراسیم بلکه به نیروی اراده قوی‌در مقابل سیلاب مصائب چون کوه ثابت‌قدم باشیم. مطمئن باشید در آن موقع در هر نبردی پیروزی با شهامت خواه برای ارتقاء شخصی باشد و خواه برای خاطر ترقی و افتخار میهن عزیز انجام‌گیرد . درهر صورت فتح و ظفر با افراد جسورو باشهامت است .

باور کنید تازمانی که این‌عوامل دامن مارا رها نکنند یك‌قدم‌بجلو نخواهیم رفت . باید چون‌خار همیشه حربه بدوش‌باشیم تابتوانیم‌خرمن گل رادر آغوش گیریم .

این یك نمونه پندو اندرزی است که برای افراد سست‌عنصر وترسو لازمترین درس زندگی است دنیای امروزدیگر به‌افکاردرویشی و گوشه‌گیری‌لبخند تمسخر می‌زند . این فلسفه‌ها بدردما نمی‌خورد باید با دشمنان آب وخاك به مبارزه پردازیم وبدون ترس‌وواهمه هیبت و صولت خود را عملا به جهانیان نشان دهیم . بآنها بفهمانیم که ایرانی مجسمه شهامت

دلاوری ، بی باکی ورشادت است . باید برای ترقی وافتخارخود و جامعه تا آخرین نفس دست از کوشش باز نداریم ودرراه سعادت کشور ازهیچ حادثه‌ای شانه خالی نکنیم .

ما باید افتخارات گذشته‌را تجدید کنیم .

ترس ووحشت موهوم وسست‌عنصری ولاقیدی مایه و پایه بدبختی و بیچارگی است .

باید باسری پرشور ودلی پرحرارت وقلبی بیباك برای پیشرفت کشورعزیز باموانع موجود مبارزه کنیم تا بتوانیم بردیگران سبقت جوئیم .

پایان

راه موفقیت

همه میخواهند موفق وکامیاب شوند . همه‌خیال دارند این گوی رااز میدان زندگی بربایند . این‌میلیونها نفوسی که‌درروی زمین بجنب‌وجوش مشغولند بیشتردرتکاپوی آنند. توفیق اشعه‌ایست که‌درقلب‌عموم‌افرادتابیده و شعله ایست که‌جان مردم راسوزانده‌است .

پس‌چرامردم‌دراین وادی گمراه وسرگردانندو برای چه‌هرچه بیشتر میجویند کمترمی یابند ؟

من مطمئن‌هستم‌اگر کسی درپی‌موفقیت باشدبابکار بستن‌عوامل‌نامبرده درزیر بآمال خودخواهد رسید

تندرستی عاملی است که دررسیدن بموفقیت اشخاص تاثیرزیادی دارد ومنشاء سایر عوامل است .

هنگامیکه شخصی تندرست باشد میتواند برای هرپیشرفتی خود را آماده کرده وحقاً کار کند . شخص تندرست که دارای‌چهره بشاش‌وگونه های شاداب است قادر بهر کاری می‌باشد وبرای‌مبارزه‌باهرگونه موانعی مهیاست .

افرادیکه درزندگی زبون و بیچاره‌شده اند . کسانیکه تیره روزی

و فلاکت دامنگیرشان شده برای آنستکه دارای بدنی ضعیف وروحی کسل و خموده بوده‌اند . زیرا بدنی که‌دچاررخوت و کسالت گردداز کار گریزان و به‌تنبلی مایل است.

همانطوری که گفته شده (عقل سالم در بدن سالم است)عین‌حقیقت میباشد . گرچه خواهید گفت تندرستی سپرده بدست مانیست‌ولی‌میگوئیم بیشتر بعهده خود ماست . زیرا اگـر اصول بهداشت وورزش را مراعات کنیم هرگز دچار امراض نمیشویم و در مقابـل بیماریها تاب مقاومت داریم . اراده قوی ما را زودتر بموفقیت و بمقصود نائل میکند اراده قوی یعنی نترسیدن و برای هر گونه صدمه‌ای درراه مقصود حاضر بودن یعنی در مقابل کوههای موانع ایستادگی کردن‌و برای‌هر گونه‌پیش آمدی حاضر بودن.

شیللر شاعر آلمانی میگوید : (اگر حرفهای ترا اراده‌وعمل‌تعاقب نکنند پس از کجا میتوان‌قیمت و قدرت ترا شناخت. دوست‌عزیزمن‌همیشه اینطور بوده و بازهم خواهد بودبیقدرتی برای خود قانونی‌داردامااراده جز کامیابی نمیشناسد).

گوته بزرگترین شاعر آلمانی میگوید (درهر کامیابی شرطاساسی داشتن یك اراده قوی است بایك‌متانت بزرك شرطهای‌دیگر چندان‌اهمیتی ندارد).

چارلز شاعر انگلیسی می گوید« اگر نقشه نجیبانه طرح‌ریزی کنی از هیچگونه فداکاری فرو گذاری نکنی تاآن هارا بجای‌آوری و اگـر هرگونه شك و تردید را که در دل تو راه مییابد دور بیندازی‌و اگر در میان خطر های بزرك و بسیار باجسارت پیش روی یقین دان که در این مبارزه ظفر نصیب توخواهدشد و بمقصد خواهی رسید.»

در سرراه ترقی بشر موانع زیاد است . تنها مردان جسور وصاحب فکر میتوانند آن موانع را بردارند . بدبختی وفلاکتی و تصمیم‌ماراوادار میکند در مواقعی که سیلاب حوادث وبلایا برویمان سرازیر میشودخودرا نبازیم و ایستادگی کنیم.

اعتماد بنفس داشته باشیم . بکمك دیگران اعتنائی نداشته و برای رسیدن بمقصود تنها خود را آماده سازیم زیرا در اینصورت پیش میرویم‌و چون انتظار خارجی نداریم بهتر میتوانیم بآرزو ها برسیم و شاهدمقصود را مکف گیریم.

دیگر از عوامل موفقیت استقامت است. استقامت آنست که از هر کاری خسته نشویم و تاآخرین نفس پایداری راازدست ندهیم.

چه بسا اتفاق افتاده که نداشتن استقامت مارا ازرسیدن بهدف معینی محروم میدارد. چقدر بداست که بگوئیم اینکار خسته کننده است ویا آنکه دیگر نمیتوان پایداری کرد. همین مشکلات است که بیشتر راههای ترقی و سعادت را بروی ما مسدود میکنند و همین افکار است که درروح ما تزلزل ایجاد مینماید.

«یك نامه»

دوست عزیز . نامه ات را زیارت کردم از سلامتی و موفقیتی که بتازگی درکار خود پیدا کرده‌اید بسیار خرسند و مشعوف شدم امیدوارم همیشه بسلامت باشید و درپناه ایزد تعالی روز بروز مدارج ترقی و تعالی شما روبفزونی رود . در نامه‌ای که نوشته‌اید دو نکته بسیار جالب توجه است اول اینکه متذکر شده‌اید بتازگی سیگار را ترك کرده‌اید و از این خبر نهایت خوشوقت شدم و دانستم که نصایح و اندرزهای پیشین کار خود را کرده و درشما موثر واقع شده است در اینصورت امیدواری من زیاد تر است، قطع دارم که در آتیه نزدیکی بایك پیشرفت و افتخار بیشتری مواجه خواهید بود.

اینرا بدانید که دخانیات و الکل وسایر گرفتاریهای دیگری که امروز مردمان نادان بآن مبتلا هستند یك بدبختی مافوق التصوری است که روز بروز افراد را درغرقاب فنا و نیستی میاندازد.

دخانیات گذشته از ضررهای جبران ناپذیری که برای قلب و ریه و سایر اعضاء بدن دارد ما را بتنبلی و بیکاری سوق میدهد و بناچار بایدروزانه مبالغ هنگفتی صرف الکل ودخانیات شود و بالنتیجه بدبختی هارا صدچندان کند .

اینك واضح میشود که شما مردی صاحب اراده هستید و میتوانیدبر

تمام مشکلات فائق آئید .

من امیدوارم بزودی درسایه یك همت عالی بتوانید ازتمام قیود پوچ وموهوم رهائی یابید ویك زندگی آبرومند وشرافتمندانه ای برای خود تشکیل دهید .

موضوع دیگر آنکه بتازگی اوقات شبانه خود را وقف تحصیل کرده‌اید و میخواهید ازاین رهگذر هم منتهای استفاده را برگیرید وسال جاری درامتحانات شرکت جوئید . این خبر یك نوید مسرت بخش دیگری بود که برای من ارزش واهمیت زیادی دارد زیرا مدتها بود بشما توصیه میکردم از اوقات بیکاری خود استفاده برید بعوض گردش و تفریح بیجاو بیفایده درخیابانها ، بجای همنشینی با رفقای متظاهر و بی‌حقیقت کمی از وقت استفاده کنید ومخصوصا دراوقات فراغت بقیه تحصیلات را ادامه‌دهید وبرای امتحانات نهائی خودرا حاضر کنید . شما اغلب بایك لبخند واینکه نمیشود تحصیل کرد جواب مرامیدادید وبازهم بولگردی وگز کردن خیابان ها خود را مشغول میداشتید .

امروز دریافته‌ام که نتیجه آن نصایح و اندرزها کم کم آشکارمیشود وشما فهمیده‌اید که برای پیشرفت و ترقی وجلو افتادن در زندگی هیچ وسیله‌ای بهتراز تحصیل علم و فضیلت نیست . امروز تصمیم راسخ گرفته‌اید که تحصیلات خودرا ادامه دهید تابالنتیجه باخذ گواهینامه پنجساله دبیرستان موفق شوید .

بلی دوست عزیز دنیای امروز غیراز دنیای دیروز است . امروز به واسطه ترقی روز افزون علم وهنر دیگر نمیتوان دست را روی دست گذارد وبیکار نشست .

باید کار کرد وبا پشتیبانی بعلم ومعرفت بترقی نائل شد .

امروز حتی درحبشه وزنگبارهم مردمان بفکر هنر وصنعت واختراع واکتشاف هستند . زیرا ترن سریع السیر زمان باسرعت خیره کننده‌ای به حرکت خودادامه میدهد . ما باید سعی کنیم از دیگران عقب نمانیم ولااقل بقدر همسایگان خود اظهاروجود وعرض اندام کنیم . دراین صورت برهر فرد ایرانی واجب و لازم است که خود را بحربه مؤثر دانش مجهز کند تا بپیروزی نهائی نائل شود . ببخشید ازمرحله دور شدم . مقصودم اینستکه شما نیك دریافته‌اید که برای بهتر زندگی کردن وبرای سرفرازی وافتخار باید یك فرد تحصیل کرده و فهمیده وروشنفکر باشید . و خوشوقتم که باشروع

بتحصیل دیگر درهای سعادت و خوشبختی بروی شما باز خواهد شدوچیزی نمیگذردکه بتمام منویات خودخواهیدرسید .

دوست عزیز: یك نکته‌هم باید بدانید که‌علم و معرفت تنهادرخواندن نیست باید عمل درکار باشد بگفته سعدی :

علم آدمیت‌است‌وجوانمردی‌وادب ورنه ددی بصورت انسان‌مصوری

باید توجه داشته باشید که ادب و مردم داری از ارکان اساسی زندگی است .

اینهمه‌پیمبران و فلاسفه و راهنمایان که دردنیا پا به عرصه وجود گذارده اند بنوبه خود بشررا بسوی‌یك تربیت صحیح‌راهنمائی نموده اند

زیرا ما اگر ادب نداشته باشیم‌فیلسوف دهرهم باشیم‌معهذاهیچگونه ارزشی در جامعه نخواهیم داشت . سعی کنید همیشه با اطرافیان‌خودبمدارا و مرافقت رفتار کنید .

سعادت خود را در مسرت دیگران بدانید . حسود نباشید و بی جهت عصبانی نشوید مطمئن باشید با توجه باین نکات هیچوقت لغزش و خطائی برای شما روی نخواهدداد بلکه دوستان وآشنایان با چشم‌رأفت‌ومهربانی شمارا خواهند نگریست . بزندگی خود خوشبین باشید و بدانید درصورت نومیدی و یاس اندوه وغم بشما هجوم خواهدآورد .

بیش ازاین مزاحم اوقات شریف نمیشوم آرزومندم هرکجا باشی با موفقیت و افتخار بزندگی خود ادامه دهید . ایزد یار ویاورت باد خواهان سعادت همیشگی تو

پایان

با اتحاد و هم آهنگی

میتوان برتمام مشکلات فائق آمد

توکز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی
(سعدی)

وقتیکه سخن از اتفاق واتحاد بمیان می‌آید ، هنگامی که‌ازدوستان

و آشنایان در باب وحدت و هم‌آهنگی گفتگو هائی میشنویم بلا درنك درخود احساس مسرت و خوشحالی میکنیم مثل اینست که یك خبر خوشی را بما داده‌اند.

از دیر زمانی هرچه راهنماومعلم اخلاق در این عرصه‌پهناور بوده‌اند همه از اتفاق و اتحاد بحث کرده‌اند. همه آنها این حقیقت‌روشن‌را بمردم گوشزد کرده و بشر را از نفاق و اختلاف و عاقبت وخیم آن‌ترسانیده‌اند زندگانی پیشینیان و صفحات تاریخ خود گواه و شاهدصادقی براین‌مدعی میباشد.

هر وقت یك ملت یا یك خانواده با هم اتحاد و وحدت نظرداشتند توانسته‌اند بترقی و تعالی نائل آمده و بآمال خود موفق گردندوبرعکس چنانچه اختلاف وتشتت در بین‌آن‌جامعه وجود داشته‌استدرسراشیب بدبختی ومذلت قرار گرفته‌اند.

در تمام ادیان مخصوصا این موضوع بیش از هر چیز مورد توجه واقع شده است.

اسلام میگوید «**انما المؤمنون اخوه**» یعنی مؤمنین‌واشخاصی که بدین اسلام ایمان آورده اند بایکدیگر برادر وبرابرهستند، آنها نباید بیکدیگر اجحاف و تعدی روا دارند بلکه چون برادر در تمام امور با یگانگی و اتحاد و با کمال صداقت و امانت زندگی کنند وازحال‌هم غافل نباشند.

وقتی یکی از آنها دچار بدبختی و فلاکت شد دیگران باید بدون درنك اورا یاری کنند و نگذارند که بدبختی و بیچارگی برادر دینی آنها دوچندان شود.

دلهای خود را از کینه و حسد پاك کنند و جز خیر وصلاح همنوعان منظور دیگری نداشته باشندخدا منافقین را دوست نمیدارد.

اینهائیکه اختلاف و نفاق بین افراد میاندازند بدانندکه موردغضب وبی‌مهری ما واقع میشوند، زیرا:

میان دو کس جنك چون آتش است
سخن چین بد بخت هیزم کش است

براستی نفاق ودودستگی از آتش‌هم سوزان‌تر میباشد

چه خوب است در زندگی امروز خود دقیق شویم به بینیم منشاء وموجد بدبختی ها و فلاکتها کجاست؟ می بینیم همه از نفاق ودوئیت‌است

هرچه بلا میکشیم و بهراندازه بار مصائب و سختیها بر دوش ما گرانبار میشود همه بواسطه نبودن وحدت و اتحاد است.

از طرفی زندگی اعراب صدر اسلام را در نظر گیرید و به بینید مسلمین بچه فتوحات درخشانی نائل آمدند. پس از آن نیز علت سقوط و اضمحلال مسلمانان بعد از اسلام را نیز با مراجعهٔ بسوابق تاریخی نگاه کنید آن وقت معلوم میشود چرا وقتی یك ملت اتحاد خود را از دست میدهد چگونه خرد و مستأصل می گردد و شیرازه زندگیش از هم گسیخته می شود؟!

امروز ما ایرانیان باید فریب این و آن را نخوریم با یکدیگر خوب باشیم. دست ضعفا را بگیریم و نگذاریم که برادران نوعی ما در چنگال فقر و بدبختی گرفتار باشند. زیرا اساس و پایه ملیت ما برروی اصل تعاون و اتفاق گذارده شده است

من در بعضی مواقع از آتیه خودمان بیمناك هستم زیرا همه نابینا و چاه را می بینیم و خاموش می نشینیم همه پنجه‌های قهار و ظالمانه را ملاحظه میکنیم و دم در نمی آوریم.

هر واقعه تأثر آوری را که مشاهده کنیم میگوئیم بمن چه و بدون آنکه کوچکترین عکس العملی از خود نشان دهیم همه چیز را بخونسردی و بی اعتنائی تلقی میکنیم.

از این رو است که برای این چنین جامعه نمی توان ارزش انسانیت قائل شد و آنها را آدم دانست زیرا آدمیت در کمك و یاری و همدردی دیگران است.

ما باید در دوران کوتاه زندگی هر جا که توانستیم بکمك و مدد همنوعان خود بکوشیم و این وظیفه وجدانی را بنحو رضایت بخشی بمرحله اجرا و عمل درآوریم.

ما اگر بخواهیم با سربلندی و افتخار بزندگی خود ادامه دهیم.

ما اگر توقع داشته باشیم دیگران با چشم احترام بکشور ایران نگاه کنند باید هدف خودرا در اتحاد و هماهنگی بدانیم و برای اجرای این فکر مقدس پافشاری و از خودگذشتگی کنیم. من مطمئن هستم که دیگران میل ندارند این وحدت و یگانگی ما دوام یابد از اینرو با وسائل ممکنه ایجاد تشتت و تفرقه مینمایند مثلا روزی قضایای آذربایجان اتفاق میافتد و دیگر روز نهضت جنوب را بپا می کنند تا بهتر بتوانند از آب گل آلود

ماهی بگیرند .

پس ایرانی باید بهوش باشد و بهیچ قیمتی این اتحاد کلمه و این ملیت چندین هزار ساله‌را ازدست ندهد . ما باید اغراض کوچك و مشاجرات خصوصی را کنار بگذاریم ، همه از خرد و کلان در ایجاد این هدف عالی کوشا باشیم .

اگر واقعا بیکدیگر راست بگوئیم و بدخواه همدیگر نباشیم بزودی پایه‌های استقلال و حریت ما محکمتر و با دوام تر خواهد شد و چون سدی آهنین در مقابل سیلاب حوادث ایستادگی و مقاومت خواهیم کرد .

من آرزومندم که عموم ایرانیان قلباً خواهان چنین اتحادی باشند و هر کس بنوبه خود در این راه سعی وافی مبذول دارد .

باید جوانان و بخصوص دانش آموزان از دوران تحصیل این فکر را درمغز خود بپرورانند و قبل از آنکه وارد اجتماع شوند باهم متحد باشند زیرا :

پشه چو پر شد بزند پیل‌را	با همه تندی و صلابت که اوست
مورچگان را چه فتد اتفاق	شیر ژیان را بدرانند پوست

باید این کبر و نخوت و غرور را از خود دور کنیم و همه‌را برادر خود بدانیم . اغنیا بفقرا کمك کنند . دانایان بنادانان علم و ادب بیاموزند و خلاصه همه در مصائب و آلام یکدیگر شریك باشیم تا بالنتیجه وحدت و یگانگی ما محفوظ بماند .

ما همه ایرانی هستیم زبان ما فارسی است آئین ما اسلام است در این صورت جای هیچگونه نگرانی نیست . باید چون زنجیری آهنین، محکم و با دوام یار و یاور یکدیگر باشیم تا بیاری خداوند متعال بتوانیم افتخارات گذشته را نگهداشته یك ایران بزرك و مترقی بوجود آوریم .

پایان

آموزش و پرورش

برای دوشیزگان امروز و مادران فردا لازم است

برهیچکس پوشیده نیست که سبزه‌زار وجود مارا فقط جهل و بیسوادی

میسوزاند و همین هیولای مهیب و وحشت زاست که مانع میشودایرانی در جاده ترقی قدم برداردو چون دیگران مراحل سعادت وخوشبختی راطی نماید.

امروز دیگران هرچه دارند از نعمت تعلیم و تربیت و ثمرهٔ فضائل و کمالات است و ما هرچه روبعقب میرویم بواسطه آنستکه از این لحاظ فرسنگها ازدیگران عقب هستیم و برای کسب علم وهنر چندان جنب وجوشی بروز نمیدهیم.

ما میخواهیم با همین بیسوادی ونادانی وباعدم توجه بعلم ومعلومات کوس آقائی بزنیم و دنیا را مسخر اراده خود سازیم ولی چه حیف که این افکار کاملا پوچ و مارا بسرمنزل مقصود رهبری نمی نماید؛ چرا که اکنون حتی در حبشه وزنگبار و سایر نقاط نیمه وحشی دنیا سعی میشود که مردان و زنان همه از مزایای آموزش و پرورش وعلم وعمل بهره مند گردند.

دنیای کنونی باین قسمت معترف شده که برای بهتر زندگی کردن و برای ترقی و تعالی تنها باید بحربه مؤثر دانش متوسل گردید وهر کس بجز این، راه دیگری برود باید برای ابد ریزه خوار خوان دیگران باشد و همه چیز خودرا ازدست بدهد.

دنیای امروز یک دنیای سعی وعمل و فعالیت است زنان و مردان بطورتساوی باید بزینت فضل ودانش مزین باشند تا بتوانند کشور خود را از کشاکش حوادث و مخاطرات حفظ نمایند. متاسفانه در کشورما اغلب مردان وزنان اینطور فکر میکنند که میتوان لنک لنگان قدمی برداشت و با رخوت و سستی وجهل ونادانی با دنیای متمدن برابری نمود.

اغلب دوشیزگان که مادران فردا هستند و باید در دامان آنها جوانان غیور وتحصیل کرده وهنرمند تربیت شود ابدأ توجهی بامر آموزش و پرورش ندارند و شاید علم را برای زنان لازم نمیدانند در صورتیکه هزار وسیصدسال پیش پیشوای مسلمانان فرمود : «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمه» این دستور کافی است که عموم زنان از دوران کودکی بتحصیل علم بپردازند و دل خودرا بنور تابناک دانش منور سازند. امروز مخصوصا زنان در ترقی مردان و جامعه خویش رل مهمی بازی میکنند اینها درسرنوشت کشور خود تأثیر بسزائی دارند.

اگر دوشیزگان امروز و مادران فردا از نخستین دوران زندگی بتحصیل اشتغال ورزند و واقعا تربیت شده بار آیند بخوبی قادرخواهندبود که عموم

افراد خانواده و فرزندان عزیز خویش‌را باطرز پسندیده و نیکوئی راهنمائی کنند وجوانانی بجامعه عرضه دارند که از هرحیث برای کشور منشاء اثر و خاصیت بوده باشند.

این بدبختی که امروز مااداریم و این بیسوادی که چون‌زهرهلاهل جان مارا بدرد می‌آورد همه بواسطه آنست که اغلب مادران گذشته، از تعلیم و تربیت بهره‌ای نداشته اند و اوقات گرانبهای عمر خودرا بکارهای بیهوده گذرانده و بالنتیجه فرزندان آنها بیسواد وسربار جامعه شده‌اند.من مطمئن هستم که برای اصلاح این کشور باید اول ازدامان مادران شروع کرد وآنها را باسواد و باعلم بارآورد.

وقتی مادر نیکو تربیت شده باشد و نیك و بدخویش‌را بخوبی دریابد بدون شك فرزند چنین مادری یکفرد خوب وصاحب کمال‌خواهد بود.شما اغلب مشاهده میکنید بعضی اطفال باوجود آنکه بمدرسه‌می آیندفاقدتربیت صحیح بوده و محیط دبستان یادبیرستان آنطوری که شایسته است در روحیه آنان تأثیری ندارد چرا که مادران اینگونه اطفال از تعلیم‌وتربیت بهره‌ای نبرده‌اند ازاینروقادر نیستند جوانان برازنده ای در دامان خود پرورش دهند.

پس برای آنکه باصلاحات اساسی موفق شویم وشالوده خوشبختی و سعادت ملت ایران رابریزیم باید دراول تحصیل را برای دوشیزگان امر ضروری ولازم بدانیم و آنها را تشویق کنیم که این وظیفه‌مقدس‌راانجام دهند و برای خدمت بخلق‌و ملت از دوران کودکی بفضل‌وعلم گرایندزیرا:

زدانش به‌اندرجهان هیچ نیست	تن‌مرده وجان‌نادان یکیست

من ایمان دارم تا عموم مردم از خردوکلان بتجربه دانش و بینش مجهز نباشند امید هرگونه پیشرفتی برای‌ما نقش برآب خواهدبوددوشیزگان مخصوصا باید قدر این‌نعمت گرانبها را بدانند وبرای بدست آوردن آن کوشاباشند.خوشا روزگاری که عمرانسان صرف‌تعلیم وتربیت‌میشودوچه سعادتمند آنهائی که جان خود را از انوار درخشنده و تابناك‌علوم‌وفنون روشن میسازند. زنان و مردان عالم همیشه فرا راه خودیك‌چراغ‌فروزانی دارند تابدانوسیله از لغزشها و خطاها برکنار بوده و ازموانع‌ومشکلات زندگی درامان باشند.

اگر دوطفل را دردوخانواده مختلف که‌یکی عالم و دیگری جاهل

باشد مقایسه کنیم بخوبی میتوان تشخیص داد که تاثیر روحیه مادران وزنان در کودکان تاچه‌اندازه است. زیرا ضمیر اطفال پاك و بی آلایش است و دل آنها برای پذیرش هر نقشی آماده و مهیا میباشد. وقتی طفل باچشم و گوش خود حرکات و سکنات مادر و سایر اعضاء خانواده رامشاهده میکند بلادرنك اوهم تقلید میکند و باعقل ناقص میخواهد بنحو کامل اعمال ورفتار بزرگتر هارا پیشه خود قراردهد اینست که می بینیم درخانواده هائیکه اغلب افرادآن دارای تربیت صحیحی نیستند و محیط آموزشگاه را ندیده اند اطفالی پیدامیشوند که عینا دارای همان روحیه و خصائص میباشند. مثلا بحرف های رکیك عادت کرده‌اند دروغ میگویند، پرخاش میکنندو خلاصه از هرعمل حسنه‌ای رویگردان هستند چرا که درطول ساعات متوالی عین همین رفتاررا ازدیگران آموخته و برای خود یك سرمشق کاملی قرارداده اند.

پس باید عموم دوشیزگان و زنان باین امر توجه کامل داشته باشندو با جدیت وکوشش بتحصیل مشغول گردند:

« مادردانا، توانا پروردفرزندرا »

خوبست کمی بگذشته پرافتخار خود امعان نظر کنیم. ببینیم اسلاف و اجداد ما چگونه توانستندنام ایران را زنده وجاویدسازند؟! چگونه ممکن است باجهل و بیسوادی و بی خبری آن همه سر بلندیها و سرفرازیهای گذشتگان راحفظ نمود؟ آیادنیای کنونی بمااجازه می دهد بابیحالی و سستی روزگار خود را بگذرانیم و سرزمین ایران را از هرگونه مخاطره ای حفظ و حراست کنیم جواب این سئوالها همه منفی است زیرا افتخار، سعادت، ترقی و هر آمال و آرزوی دیگر تنها در سایه کسب فضائل و معنویات میسر است. باید زنان ایران بتحصیل علاقمند شوند. باید دوشیزگان بیشتر اوقات خود را درراه تعلیم و تربیت مصروف دارند تا بالنتیجه نوباوگان و جوانان آتیه کشوردردامان این قبیل مادران تحصیل کرده درس شهامت، شجاعت، میهن پرستی، دانائی و توانائی بیاموزند و برای کشور عزیز خود یکفرد مؤثری بوده باشند.

امروز ما ازداشتن مردان کاردان در مضیقه هستیم زیرامادران ما وظائف خود را انجام نداده ودر پیشگاه مام میهن سرافراز نیستند.

ما بمردان و زنانی نیازمندیم که عالم وهنرمند باشندتا با تأییدات خداوند متعال و قریحه سرشار خداداد خود بتوانیم با دیگران

در جاده ترقی گام برداریم و گذشته از حفظ و حراست افتخارات پیشینیان سعادت و خوشبختی واقعی ایران باستان را فراهم سازیم.

پایان

از نظر یك دانش آموز

چه نواقصی در برنامه دبیرستانها مشاهده میکنید ؟ . .

برنامه ای که امروز در دبیرستانها تدریس میشود دیگر بدرد ما نمیخورد مگر تا کی میتوان شاهد و ناظر بود که جوانان ایرانی اوقات گرانبهای خودرا برایگان از دست بدهند و پس از سالها رنج تحصیل قادر بکوچکترین عمل مثبتی نباشند؟!.

امروز حتی اولیاء آموزشگاهها از تدریس این برنامه بستوه آمده اند زیرا با چشم خود می بینند که عدهٔ از بهترین افراد این کشور ناچارند طوطی وار یك مشت محفوظات را در مغز خود جای دهند ودر آخر هم نتیجه و بهره‌ای از آن نبرند . بااینحال هرچه سال نو میآید بازهم همان آش است و همان کاسه .

ما فریاد میزنیم که ایرانی دیگر کله‌اش از تئوریها و محفوظات مختلف گرانبار شده است — ما عمل لازم داریم - باید جوانانی در این آموزشگاهها تربیت شوند که پس از اتمام تحصیلات مردان کار آزموده و هنرمندی بار آیند ولی متاسفانه گوش شنوائی نیست .

برنامه کنونی اولا بسیار سنگین و درعین حال تو خالی است در سال اول دبیرستان دانش آموزان بیشتر اوقات عزیز خود را صرف محفوظات خشك و خالی مینمایند . چون عملی و تجربه‌ای در کار نیست پس از اندك زمانی همه را از یاد میبرند و بناچار یا باید پشت میز بنشینند و یا آنکه طول و عرض خیابانها را گز کنند و فقط اهل حرف باشند.

من نمیگویم از سال اول تنها برنامه آموزشگاهها صرف علوم فیزیك وشیمی وریاضی وطبیعی شود بلکه معتقدم یك رشته علوم معمولی از قبیل ادبیات

فارسی ، تاریخ و جغرافیا و هنرهای زیبا برای دانش آموزان لازم و ضروری است ولی نه آنقدر که همه اوقات بخواندن و حفظ نمودن دروس بگذرد و حتی علوم تجربی وفنی را هم برروی تابلو سیاه یادبگیرند. باور کنید این طرز تدریس و تعلیم جز اتلاف وقت جوانان وخراب کردن قوای دماغی آنان نتیجه دیگری ندارد.

امروز دیگر روش پوسیده وورشکسته لاتین درد ما را دوا نمیکند. این طرز روش کهنه که دردویست و پنجاه سال پیش در فرانسه معمول بوده ما را بسراشیب زوال و فنا میکشاند . ما مرد کار و عمل میخواهیم اینهمه معادن زرخیز که دردل خاکها مدفون است باید هرچه زودتر بوسیله جوانان هنرمند بهره برداری شود.

چرا نتوانیم خود از معادن نفت ، از این طلاهای سیاه که بهدر در جیب این و آن میرود استفاده برگیریم و از منابع سرشار آن وضع اقتصادی خویش را ترمیم کنیم!!

آخر مگر افراد این کشور از دیگران کمترند ؟! مگر ما ادعا نمی کنیم که ایرانی صاحب ذوق ، نبوغ و استعداد فطری است؟! پس چرا روز بروز بعقب میرویم ؟

پرواضح است که این ورشکستگی مربوط ببرنامه تعلیماتی فرهنك ماست و همین راه و روش ما را تا این درجه از دیگران پست تر و وامانده تر کرده است . من معتقدم روش انگلوساکسن که با عمل و کار توأم است تنها داروی دردماست. در این روش هرچه رافرا میگیریم با تجربه و مشاهده همراه و دانش آموز آنچه را که میخواند باید در خارج ببیند و با تجربه و عمل مطالعات خود را تکمیل نماید اینستکه پس از تحصیلات یك مرد دانشمندی است که میتواند از جمیع معلومات خود ، عملا در عالم خارج استفاده برگیرد و در زندگی روز مره آنها را بکار برد . من معتقدم علوم فیزیك - شیمی - طبیعی و حتی ریاضی با این طرز تدریس در دبیرستانها کاملا غلط است باید دروس تجربی در لابراتوارهائیکه با نواع واقسام وسائل آزمایش مجهز باشد تدریس شود نه آنکه یك مشت فرمول های گیج کننده را در مغز آنها وارد کنیم توقع هم داشته باشیم در پایان سال بدون چون و چرا همه را طوطی وار حفظ نمایند . نتیجه این کار اغتشاش فکر و اختلال قوای دماغی جوانان است . چرا علوم طبیعی و ریاضی فقط در روی تابلوسیاه حل و بحث میشود ؟ این کار جز دردسر و زحمت نتیجه دیگری

نخواهد داشت .

درممالك متمدن امروز حتی دروس تاریخ وجغرافیا ، تاریخ طبیعی را بامشاهده توأم میکنند تاروّس مطالب و وضع جغرافیائی وطبیعی نقاط عالم بخوبی در ذهن دانش آموز متمرکز شود وبرای همیشه آنها را در خاطر داشته باشد .

از آنطرف رشته‌های اختصاصی را درنظر میگیریم می بینیم دراین مورداشتباهاتی وجود دارد که بوسیله شورای عالی فرهنك باید سروصورت دیگری بخودگیرد مثلا ما دررشته ادبی ، ریاضی ، طبیعی فقط یکسال در دبیرستان و سه‌سال در دانشکده کار میکنیم وچون مدت کوتاهی بحل و بحث این علوم میپردازیم حقامتخصص نمیشویم زیرا درطول سالهای دبیرستان مغزما از محفوظات مختلف خسته ووامانده شده است ودیگر مجالی برای تمرکزفکر وتخصص در رشته بخصوصی نیست . من معتقدم که از سال‌سوم دبیرستان رشته‌های اختصاصی شروع شود تا دانش آموزان درطول‌چهار سال دبیرستان و سه‌سال عالی یعنی درمدت اقلا هفت سال بتوانند واقعاً در رشته‌های‌ادبی ، طبیعی ، فنی ، ریاضی وسایر علوم متبحر واستادشوند و علوم معمولی را درهمان دوسال اول دبیرستان فراگیرند دراین صورت مردان عالم و فهمیده‌ای وارد جامعه خواهند شد که از هر لحاظ جامع معلومات و اطلاعات کافی خواهند بود . بنظر من نواقص کنونی برنامه دبیرستانها تقریبا همین بودکه مجملا دراینجا یادآوری شد و البته اگر مجال دیگری باشد دراین زمینه سخن زیاد است و باید رساله ای در پیرامون برنامه فعلی و راه اصلاح آن نوشته شود . ما امیدواریم اولیاء وزارت فرهنك که خود متوجه این نواقص هستند درصدد ترمیم آن برآیند وباتوجه ببرنامه‌های ممالك مترقی‌امروز باین اقدام اساسی‌مبادرت‌ورزند.
بامید آنروز

نیکی و نیکوکاری

تو نیکی میکن و در دجله انداز
که ایزد در بیابانت دهد باز

ما برای این پا بدائرهٔ وجود گذارده ایم که دیگران را از فیض

وجود خود بهره‌مند و مستفیض سازیم . این گردش شب و روز و این آمدن و رفتن‌ها همه‌علت وسبب غائی دارد که ما از آن غافل و بیخبر هستیم. آدمیت وانسانیت این نیست که درچند صباح عمر فقط بفکر خود باشیم و از هر کار خیر وعام‌المنفعه‌ای سرپیچی وتبری‌جوئیم . اگر اینطور باشد باید حیوانات را اشرف مخلوقات نامید زیرا آنها گذشته از اینکه اغلب ضرری ندارند درموارد مختلف هم خدمت‌گذار و باربردار ما میباشند . پس معلوم میشود که نوع بشر وجه تمایز و برتریش بادیگران تنها برای آنستکه اوازقوه عاقله ومدرکه بهره مند است ومیتواند در دوران زندگی بدیگران یاری کند وشریك رنج واندوه برادران نوعی خود باشد . من معتقدم که نیکی ونیکوکاری علت غائی خلقت بشر است .

هرجا نیکی نباشد آنجا جهنم میشود آنهم جهنم سوزانی که تروخشك را باهم آتش میزند و شراره آن خانمانها را نیست و نابود میکند . ما باید چون شمع بسوزیم و از روشنائی وجود خود دیگران را از ظلمت و تاریکی برهانیم - معنی نیکی این است وجز این مفهومی ندارد . من میگویم با نیکی میتوان یك بهشت دیگری دراین دنیا بوجود آورد . اگر همه بخوبی بگرایند و دست از آزار و اذیت بردارند دنیا گلستان میشود . دیگر ظالم پیدا نخواهد شد ضعفا قوت میبابند وستمگران بجور وجفای خود خاتمه میدهند آنوقت همه جا بهشت میشود واز اینهمه جهنم‌های جوراجور که روزانه هزاران هزار را درپیش پای‌خود مشاهده میکنیم وجود نخواهدداشت دیگر آه‌مظلومان وناله دردمندان جان مارا بدرد نمیآورد و کشتارهای ظالمانه وخونخوارانه یکی پس‌از دیگری بوقوع نمی‌پیوندد . اینهمه مصیبت و بدبختی وفقر و بیچارگی که امروز می‌بینیم همه بواسطه آنستکه نیکی ونیکوکاری وجود ندارد ومردم ازکار خیر بیزارند .

جز منافع شخصی دنبال کار خداپسندانه‌ای نمیروند . دراینصورت روز بروز دامنه بدی‌ها وبدکرداریها وسعت میبابد وبعکس کارهای نیکو وپسندیده دربوته فراموشی ونسیان قرار میگیرد پس برای اینکه جان خود را از این جهنم سوزانی که بدست خود فراهم آورده‌ایم نجات دهیم بهتر آنستکه ازگذشته درس عبرت گیریم و عموم مردم را بنیکی و نیکو کاری تشویق نمائیم زیرا :

«گندم ازگندم بروید جو زجو» ما اگر نیکی کنیم و بادست وفکر

خویش ببرادران نوعی خود ازهرلحاظ کمك ومساعدت نمائیم بزودی نتایج ومحسنات آنرا خواهیم دید .

اغلب شما در زندگی خود می بینید که یك تصادف خوب وبدی برایتان رخ میدهد درصورتیکه علت آنرا نمیدانید وگاهی درتعجب فرو میروید . ولی این اتفاقات شگفتی ندارد . اینها نتایج اعمال ورفتار شماست که امروز ازثمرات آن برخوردار شده اید . بایدازمکافات عمل غافل نبود وهمانطور که درمقدمه ذکر کردم **این دستگاه باعظمت کون و مکان را بازیچه نپنداشت !** . اگر ملل گیتی امروزدررنج وعذابند واگر دنیا دراضطراب وتشنج بسرمیبرد برای آنست که مردمان روی زمین از هرکیش و آئین خصلت آدمیت را فراموش کرده اند وازصفات انسانیت بی بهره اند اینستکه نتیجه کار خود را می بینند وجنگ وخون ریزی علی الدوام برمردمان حکم فرمائی میکنند . **ما همیشه باید بابدیها و پلیدیها درستیزه ونزاع باشیم و نگذاریم که اهریمن بدکرداری و بدخواهی بروجودمان مسلط گردد .**

اجداد ونیاکان ما همه نیکو بوده اند . یزدان را که مظهر خیر ونیکی بوده است میپرستیدند واز اهریمن بیزار بوده اند . آنها میگفتند که این دو عامل خیر و شر همیشه در وجود ما متمرکز هستند و دائما با هم در نزاعند . انسان باید براهریمن غلبه کند وصفات شیطانی و اهریمنی که بدی و بدکرداری هم جزء آنست از خود دور کند ، بنیکی بگراید تاخشنودی یزدان را فراهم سازد زیرا خدا نیکوکاران را دوست میدارد وپاداش عمل خیر آنها را در دوجهان مرحمت میفرماید . باید توجه داشته باشیم که نیکی تنها دراین نیست که ماچند شاهی بگدائی بدهیم ویاآنکه برهنه ای راپپوشانیم. اینها بجای خود خوب است ولی چه خوب بود که هرکس بنوبه خود این بی سوادان واین گمراهان را براه راست هدایت مینمود . این بزرگترین نیکی است که اینهمه بی سواد وکور ونادان را راهنمائی کنیم . **وباانوار تابناك و درخشنده علم جان آنها را روشن سازیم** . نیکی انواع و اقسام دارد . یك قسم آن همین است که تذکر دادم . زیرا این افراد که از نعمت سواد وخواندن ونوشتن بی بهره اند چون کورانی هستند که راه وچاه زندگی را نمیشناسند ونفهمیده خودرا درغرقاب فلاکت وبدبختی میاندازند پس اگر ما بتوانیم بوسیله دانش قلوب آنها را روشن نمائیم بزرگترین

نیکی را انجام داده‌ایم من میدانم که مصیبت و بلائی بدتر از نادانی وجهالت نیست . وچقدر در نزد خدا مفتخر و سرافرازند اشخاصی که وسائل ارشاد وهدایت این قبیل افراد را مهیا میسازند . اینها در دوجهان رستگار واز فیوضات خدائی بهره‌مند هستند . ما اگر برهنه‌ای را بپوشانیم ، گرسنهٔ را سیر کنیم ، بیسوادی را بوسیله دانش راهنمائی نمائیم ، دل دردمندی را تسلیت دهیم ، مظلومی را ازچنگ ظلم نجات دهیم ، ستمگری را بانصیحت و اندرز از ظلم وستم باز داریم ، اشك چشم یتیمی را بشوئیم ومرهمی بر جراحات قلبش بگذاریم . وخلاصه هرعمل خیری که رضای خدا وخلق در آن باشد انجام دهیم ، نیکی کرده‌ایم وبالاخره روزی بپاداش خوب آن خواهیم رسید . خدا شاهدوناظر اعمال ورفتارماست . دنیا دار مکافات است بهشت وجهنم نمونه‌ای از پاداش ومکافات کارهای ماست . دراینصورت چه بهتر که از اوان عمر بنیکی ونیکوکاری گرائیم و وسائل رستگاری دوجهانرا برای خود فراهم سازیم .

پایان

کمال مطلوب شما چیست؟

من بعکس آنهائی که برای حب جاه واحراز مقامات عالی در تکاپو هستند، معتقدم که ایران و کشور نیاکان ما باید روزی باوج ترقی و سعادت برسد و با دنیای متمدن کنونی عرض‌اندام و برابری کند . من وقتی بمطلوب واقعی وحقیقی خود میرسم که بدانم دریك کشور متمدن ، مستقل، دموکرات ودریك سرزمین پرافتخار وشرافتمند زندگی میکنم . من ازآنهائی نیستم که تنها بفکر مقاصد شخصی و آرزوهای کوچك فردی بوده باشم زیرابی برده‌ام که هر کس کار کند و کوشش نماید بالنتیجه در هررشته‌ایکه باشد موفق وپیروزمند خواهد شد منتها این پیروزی وتوفیق باآن چیزی که‌در نظر داشته ودارم فرق بسیاردارد وبگفتهٔ‌شاعر:

میان ماه من تا ماه پروین   تفاوت از زمین تا آسمان‌است

باید تصدیق کنیم که ترقی وتعالی وقتی ارزش و اهمیت دارد که مصداق واقعی وحقیقت خارجی داشته باشد نه آنکه تنها برزبان و در وهم بگنجد. من هیچوقت آن سعادت ومطلوبی را که یك فرد حبشه‌ای یاهندی یا کانادائی ، یازلاندجدیدی و یا افراد دیگر مستعمرات دارند ندارم .

زیرا آن کشورها تاکنون بواسطه اسارت و بندگی و یااز نظر نداشتن تمدن وفرهنك در دنیاصاحب اسم ورسمی نشده بلکه همیشه ریزه خوار خوان دیگری بوده اند . بواسطه همین امر در نزد ملل راقیه چندان ارزشی نداشته اند.

در اینصورت اگر یکی از این افراد خود راسعادتمند واقعی بداند بنظر من حرف گزاف وادعائی باطل کرده است زیرا در سایه اسارت و بندگی و بردگی ودر زیر فرمان این و آن بودن نمیتوان بکمال مطلوب رسید. این عینا مثال آن حیوانی است که برای زیاد کردن و بیشتر استفاده بردن اورا بعلوفه به بندند و برمقدار خوراك او بیفزایند او ممکن است بنظر خود بسعادت رسیده باشد ولی بزودی مشاهده میشود که این موفقیت آنی و زائل شدنی است پس باید در طلب سعادت ومطلوبی بود که جاویدانی باشد و رشته آن بدست این و آن منقطع نگردد . امروز سعادت هرفرد ایرانی این است که بکوشد تا کشور عزیز خود راپیروزمند کند . سعی نماید که ایران بتجدیدافتخارات گذشته نائل آید وچون دیگران تمدن کنونی رااستقبال کند . ما امروز ازخیلی ها عقب ترهستیم. ماهنوز برای کوچکترین احتیاجات خود دست بسوی اروپا وامریکا درازمیکنیم . هنوز دراینکشور کشاورزی بطور عهد عتیق عمل میشود . ما برای استخراج معادن نفت خود تا کنون وسایل و ابزار کافی نداریم فرهنك ما آنطوری که باید ترقی نکرده وهنوزملیونها بیسواد و نادان درجهل و بی‌خبری غوطه‌ورهستند در اینصورت چگونه **ممکن است با این اوضاع واحوال یکنفر ایرانی بتواند خود را سعادتمند واقعی بداند .**

من بهیچوجه حتی خیال آنرا هم در سر نمی پرورانم و بسهم خود میکوشم تاروزی این احتیاجات برطرف وایران بتواند خود را در ردیف ممالك متمدن بشمار آورد اما یك نکته لازم بیادآوری است که هر کس بایددریکطریق بکشور خود کمك کندتا بالنتیجه باتشریك مساعی وهمفکری روزبروزاز نیازمندیهای ما کاسته گرددو بعکس درجاده ترقی گام برداریم. من همیشه در نظر داشته‌ام که تنهادرشغل نمایندگی مجلس بهتر و بیشتر بتوانم بآب

وخاك خدمت كنم ودین‌خودرا درراه وطن‌عزیز ادانمایم . زیرابخوبی‌پی برده ام كه‌بیشتر بدبختی های امروز ما بواسطه اینست كه كشورایران فاقد رجال وطن پرست است ومجلس شورای ملی‌ما كه باید دردهای مردم‌را دوا كند از عهده وظائف‌خودش بر نیامده است. اغلب نمایندگان برای استفاده شخصی‌وحب جاه این شغل را قبول میكنند از این رو بخوبی‌قادر نیستند كه‌احتیاجات‌مارا مرتفع سازند . شماوقتی كه‌شالوده بدبختیها و خوشبختی‌های كنونی رابخواهیدجستجو كنید می بینید اصل آن ازمجلس‌شروع میشودودرآنجاست كه‌باید تكلیف ملت ایران روشن‌شود و شالوده‌سعادت این كشوربپا گردد. من‌مطمئن هستم كه‌عموم عناصر تحصیل كرده وروشنفكرجزافتخار ، سربلندی‌ایران چیزدیگری نخواهندواین‌امر هم میسر نمیشود مگر آنكه‌نمایندگان صالح وپاكدامنی در مجلس‌باشندو قوانین صحیحی‌را بگذارنند امروز شما ازهرجا مایوس شوید تنها بكعبه آمال‌ملت یعنی‌مجلس رو می‌آورید وحوائج خود را ازآنجا میخواهیدولی بایدباكمال تاسف اذعان كنیم كه در ادوار مختلف مجلس آنطوریكه‌شایسته‌است وظائف‌خودرا انجام نداده و انتظارات واقعی ملت ایران‌رابمعرض عمل درنیامده است .

من آرزومندم‌كه نقشه‌های‌اصلاحی خودرا درآنجا مطرح سازم وبا جدیت‌وفعالیت هرچه تمامتر یك یك را اجرا نمایم • برای من مطلوب و مقصودی ازاین بالاتر نیست‌كه اولا این نیازمندیهای كنونی بكلی مرتفع گردد وازطرف دیگر كشورما درعداد ممالك مترقی‌درآید در اینصورت برای هر كس كه در این سرزمین زندگی میكنند سعادت‌و موفقیت حقیقی میسرخواهد بود• آنوقت‌ما دیگر گریه‌یتیمان را نمیشنویم ، ازشكم گرسنه كسی‌نمی نالد ، جهل‌وبیسوادی بكلی ریشه‌كن شده است ، كارخانجات ما از عهدهٔ تأمین نیازمندیهای ما بر میآیند ، دیگر دست گدائی‌بسوی این‌و آن درازنمی‌كنیم • رشدفكری واخلاقی وعلمی در كشور عملا پیدا می شود و هر كس در سر نوشت و مقدرات خود و میهن خویش ذیمدخل می شود •

من‌تنها آرزویم اینست كه‌یك موقع این منظورها عملی شودوكلیه افراد این سرزمین چون‌دیگرملل متمدن ازمزایای زندگی‌برخوردارشوند درآن هنگام است كه كمال مطلوب من‌حاصل‌شده‌ومیتوانم خودرایكفرد خوشبخت بدانم•

سعادت من تنها درپرتو آسایش وراحتی هموطنان عزیزم تأمین خواهدشد وگرنه بااین‌وضع‌جز خوردن‌خون‌دل وتأسف‌وتحسرچیز دیگری نصیبم نخواهد شد .

من در این راه تا سرحد امکان می کوشم و بیاری خدای بزرك امیدوارم با موفقیت و پیروزی برای کسب سعادت واقعی کوشش و تقلام نمایم .

(چه صفاتی برای یکدختر (لازم است؟..)

امروز دوشیزگان‌دارای وظایف‌سنگینی هستند . اینها چون‌درآتیه عهده‌دار گردانیدن امور خانواده‌هستند‌باید هم‌اکنون خودرا مجهزوآماده سازندتادر پیشگاه خدا ووجدان شرمسار نگردند .

امروزهر خوشبختی وبدبختی که‌در جامعه مشاهده می شود همه از خانواده‌ها شروع می‌گردد ودر آنجاست که‌شالوده تربیت ریخته می‌شود از اینروست که دختران باید در دوران شباب‌جهد کافی مبذول دارندودر سایه تعلیم‌وتربیت‌خوب هرآنچه‌لازم است فرا گیرند .

قبل‌از هرچیز برای‌یکدختر تحصیل علم وادب ضروری است زیرا دانش وبینش چون‌چراغ فروزانی‌است که ما را ازگمراهی‌ها و ضلالت ها رهائی میبخشد وبشاهراه سعادت رهبری میکند اینکه مشاهده میشوداغلب مردمان اعم از زن و مرد ببدبختی وبیچارگی مبتلا می‌شوند ،بیشتر برای آنست‌که دردل آنها انوار تابناك علم وهنرنتابیده واز این نعمت خدائی بهره‌مند نگشته اند .

بشر در طول گذراندن چند صباح عمر دائما در رهگذر مخاطرات‌و مصائب است . دراینصورت‌تنهادانش میتواند ما را بسلامت وبدون‌دردسر بموفقیتها وآمال نهائی سوق‌دهد وبدون تصادم وتصادف بموانع،زندگی را بخوشی و خوبی بگذرانیم مخصوصا باید معتقد بود که‌دختران پیش‌از

مردان احتیاج بمعلومات دارند ·

زیرا اینها باید اساس خانواده را استوار ساخته و افرادی برجسته تربیت نمایند. صفت دیگر که آنهم در خور اهمیت می باشد عفت ونجابت وسلامت نفس است · دختران باید از دوران کودکی تا آخرین مرحله تحصیل جز آموختن دانستنیها بچیز دیگر توجه نداشته باشند زیرا وقتی حواس پریشان شد دیگر نمی توان از تحصیل نتیجه‌ای بر گرفت واین ادعائی است که‌مدتها تجربه شده است ·

عفت نفس برای دختران یك امر واجب و ضروری است

پیشوایان دین ودانشمندان وفلاسفه همه‌در این باره دادسخن داده وفوائدو محسنات آنرا گوشزد کرده اند · اغلب زنان خوشبخت وسعادتمندآنهائی بوده اند که در دوران صباوت و جوانی و تحصیل پیرامن بدیها نگشته وتنها فکروخیال خودرا بعلم وهنر معطوف داشته وبالنتیجه نتایج نیکوئی هم برده‌اند وبالعکس‌دخترانی که تحصیل را بازیچه‌ای پنداشته و درایام فراغت و موفقیت گرد هوسهای کودکانه وخیالات موهوم بوده‌اندجززیان وخسران‌چیز دیگری نصیب آنان نگشته است · مادر اجتماع امثال این‌دو طبقه‌خوشبخت و بدبخت را زیادمشاهده‌میکنیم‌دانایان گویند سعادت‌وشقاوت همه‌سپرده بدست ماست · یعنی‌اگر بشر ازاوان زندگی بتعالیم بزرگان گوش کند وبکار بندد واز جاده صواب و صلاح منحرف نگردد بهیچوجه دچار بدبختی‌و مذلت نخواهدشد زیراخداوند همه‌را دوست‌می‌دارد · پس‌اساس موفقیت هرفرد بدست خوداو گذارده‌میشود واعمال‌ما چه خوب‌و چه‌بد در سرنوشت ما موثر است ·

نجابت واصالت باید در نهاد دختران‌متمرکز باشد تابتوانند بدون تشویش‌واضطراب‌روحی‌تحصیلات خودرا خاتمه دهندو برای‌دوران زندگی اندوخته‌ای‌از تجربیات ومعلومات گرد آورند. دختران‌نجیب وعفیف‌هرگز خودرا بهوسهای بیجا وتوقعات بیمورد دلخوش ومشغول نمی‌دارند· آنها برای‌یك سعادت‌دائمی‌وجاویدان‌کارو کوشش‌مینمایندو باروحی‌باز ودلی‌آرام درفعالیت هستند · صفت‌دیگر اطاعت‌و علاقمندی کامل باوامر پدر و مادر است · زیرا آنهاجز سعادت‌دختر خود چیز دیگری را طالب نیستند اگر گاهی پندهاو اندرزهای اولیاءدرگوش دختران‌گران‌می‌آید برای آنستکه‌آنها تجربیات فراوان دارند و دختران خود را از بعضی تصورات بیجاوانتظارات‌بیموقع بازمیدارند ·

دختر باید بحرف های پدرومادرخود گوش‌جان‌فرادارد
وفقط درپی ارضای‌خاطر آنها باشد زیرا راه دیگر گمراهی و ضلالت‌است جوانی دوره شور وشر وهنگام انحراف از جاده صواب‌است کوچکترین لغزش‌ممکن است یك عمر مارا بدبخت ودرمانده‌سازد دراین صورت باید در مقابل دستورات اولیاء بردباری‌و مقاومت کرد وهمه را انجام‌دادممکن است بعضی از پدران و مادران بی‌سواد و نادان باعث سرشکستگی‌اولاد خود گردند ولی چون این امر کلیت ندارد نباید باعث نافرمانی و تجری دختران شود ٠زیراپدر و مادربدی فرزند دل بند خود رانمی خواهند.

صفت دیگر حوصله صبر وتحمل‌مصائب است . زیرا دختران اغلب عهده دار امورزندگی و کمك‌حال اولیاء خود هستند و یا آنکه ناچارند یادرمرحله‌ازدواج گذارده‌یك‌یاچند فرزندرا نگهداری‌نمایند .البته در این مراحل بدون شك ناکامیها وزحمتهائی وجود داردکه دختران بناچار باید بسازندو تا آخرین نفس از وظایف‌خطیر ومهم خود سرپیچی ننمایندبعضی از دوشیزگان از درس‌و بحث فرار اختیار میکنند . بعضی دیگر شانه از زیربار تربیت اولادخالی‌مینمایند . پاره ای اساس خانواده را یك‌امرپوچ و بی‌معنی‌دانسته در افکار دیگری‌غوطه‌ور هستند . اینها همه دراشتباهندو سرانجام‌جز پشیمانی‌سودی نمیبرند. دختران باید باینگونه‌کارها تن‌دردهند تاسعادتمند گردند .

سعادت‌وخوشبختی‌واقعی‌تنهادرسایه‌خانواده،فرزند،تحصیل میسر است . اگر اینها بردباری نداشته‌باشند‌وباندك‌صدمه ای از میدان بدر روندجز بدبختی وپریشانی نصیب‌دیگری نخواهند داشت .

دوشیزگان بایداز اوان جوانی‌خودرا برای این قبیل امور حاضر سازند تابالنتیجه بموفقیت‌وخوشبختی‌واقعی نائل‌شوند .بایددر دوران‌زندگی جز پیرامن‌تحصیل‌وعفت ونجابت‌واطاعت بچیز دیگری مایل‌نشوند زیرا در غیراینصورت بمصائب ومشقات سرسختی برمیخورند وتوفیق را درخواب و خیال نمی بینند .

پایان

از فضلا و دانشمندان خود

تشویق کنید

امروز دیگر جای هیچگونه تردیدی نیست که ارزش و اهمیت واقعی هر کشور بسته بوجود نوابغ و دانشمندانی است که از آن سرزمین پا بعرصه وجود گذارده و با آثار جاویدان و فنا ناپذیر خود عالمی را احیاء کرده‌اند زیرا هرچه دنیا رو به تکامل میرود و دایره علم و معلومات رو بوسعت میگذارد مردم نیز باهمیت شگرف علماء و فضلا بیشتر پی برده و برای آنهائیکه در راه بسط و توسعه زبان ، ادبیات ، علوم جانفشانی کرده‌اند قدردانی زیادی قائل میگردند . ما و دیگران امروز هرچه داریم از پرتو فعالیت بزرگان و علمائی است که برای ترقی و افتخار کشور خود سالها رنج و زحمت کشیده تا بالنتیجه آثاری باقی گذارده‌اند، آن مرد عالمی که برای زنده کردن زبان و ملیت کشور خود با فعالیت خستگی ناپذیری شبانه روز زحمت می کشد و یا آن دانشمندی که برای اختراع و اکتشاف خود بهزاران وسیله متوسل می شود میخواهد خدمت برجسته ای بعالم بشریت نماید باید مورد ستایش و پرستش واقع شود . زیرا اگر تشویق و تقدیر از بین برود و کوشش بزرگان ناچیز شمرده شود بدون شك پایه علم و فرهنك متزلزل خواهد شد و دیگر هیچکس سالیان درازی رنج تحصیل علم و نوشتن کتاب را بخود نمی دهد .

من معتقدم که نسل کنونی چه اروپائی ، چه امریکائی و چه سایر ملل تا کنون آنطوریکه شایسته است بارزش بزرگان خود پی نبرده و منزلت آنرا نشناخته‌اند ، من معتقدم که ایرانی باید برای فردوسی که زنده کنندهٔ آئین و زبان و ملیت اوست هر سال و بلکه هر ماه جشن بگیرد و بافتخار یك چنین شخصیت بزرك ملی مجالس سرور برپا کند . من می گویم اروپائیان هنوز پایه و درجه بزرگان خود از قبیل ویکتور هوگو ، لامارتین ، شکسپیر ، پاستور ، نیوتن ، گوته و سایر مخترعین و مکتشفین را نشناخته‌اند. این تنها کافی نیست که پس از سالیان متمادی شما روز را بنام جشن صد ساله و یا هزار ساله و امثال اینها برپا

کنید و برای تجلیل روح دانشمندان خود جشن بگیرید. اینها برای زحمات وبیخوابی های سالیان دراز یك ادیب یالغوی یا مخترع کافی نیست. باور کنید روح این بزرگان بعالم بشریت نفرین و لعنت میفرستند و ما را یك مخلوق قدر ناشناس و نفهم تصور میکنند. شما اگر یك روز ملیت وزبان وآئین خود را در معرض خطر به بینید چه میکنید. چقدر عصبانی میشوید؟ خون در عروق شما خشك و منجمد میشود، آنوقت فکر کنید اگر فردوسی بهیچوجه درعالم ظهور نکرده بود امروز سرنوشت ما ازچه قرار بود. آیاملیت وزبان داشتیم؟ هرگز هرگز! ویا آنکه اگر علماء ودانشمندانی دراین سرزمین نبودند آیاامروز دیگران ایران را با حبشه وزنگبار فرق میگذاشتند؟ بازهم باید بگوئیم هرگز! پس باید فکر کرد و برای نوابغ و علمای گذشته خود قدر و منزلت بیشتری قائل شد. باید آنقدر نویسندگان بنویسند و مجموعه هائی از آثار بزرگان برشته تحریر درآید تا مردم بوجود ذیقیمت آنها پی برند و بیاد بود نیاکان خود همه ساله جشن گرفته و شادی کنند.

من کاری بعلماء مغرب زمین ندارم زیرا آنها خودشان باید تکلیف خودرا روشن کنند، همین ایران، همین سرزمین کورش وداریوش که در حدود سه هزار سال سابقه تاریخی دارد. باید بیش از این دارای اهمیت باشد. مگر همین علمای ما نبودند که درقرون وسطی ازهر لحاظ دیگران را تحت الشعاع خود قرار داده بودند.

شاید خوانندگان بیاد داشته باشند که در همان موقع علوم وادبیات از مشرق زمین بملل غربی منتقل و کلیه ترجمه ها و تالیفات بزرگان ما مورد استفاده و بهره برداری اروپائیان واقع شد ویکدفعه در قرن هفدهم و هیجدهم چشم گشودیم دیدیم که نتایج زحمات ماراآنها جمع آوری کرده و تمدن مشعشعی را بوجود آوردند.

خوب است نظری بکتاب «دربیار» فرانسوی بیندازید در آنجائی که مینویسد در قرون وسطی جوانی ببلاد اسلامی مسافرت کرد و در مدارس بغداد و قرطبه بتحصیل علوم اشتغال ورزید پس از مراجعت بفرانسه واتمام تحصیلات آنقدر معلومات او مورد استقبال شایان مردم واقع شد که وی را یکباره بسمت پاپ انتخاب کردند و بزرگترین وعالی ترین شغل آنروزی را بآن جوان تحصیل کرده برگذار نمودند. همچنین قضیه ساعتی را که در بغداد ساخته شد و هرون الرشید آنرا برای شارل پادشاه فرانسه بارمغان

فرستاد نیز از وقایع مشهور تاریخ بشمارمیرود .شمافکر میکنید نوشته های محمد زکریای رازی و پسران شاکر یا ابوعلی سیناوافکار فلسفی خیام ، شیخ عطار ، مولوی و دیگر بزرگان ما مورد استفاده اروپائیان واقع نشده است ؟!

من بجرئت قسم میخورم که تمام‌اختراعات‌واکتشافات علمای اروپائی نتیجه و ماحصل مطالعه کتب ایران بوده است منتهاآنها باکار و فعالیت آن تمدن درخشان را بوجود آوردند و ما بابی حالی و تنبلی‌درسیاه چال مذلت و بدبختی ماندیم‌و تاکنون هم از این خواب‌خرگوشی بیدارنشده‌ایم پس باید از گذشته درس عبرت گرفت‌و به آیندگان وجوانان فهمانیدکه کشور شما مهد تمدن اروپا و سلسله جنبان این همه اختراعات‌قرون‌حاضر بوده است .

کشور شما سابقه یك تمدن شش هزار ساله ای دارد کـه دیگران تاکنون نتوانسته اند همین افتخار را برای خود کسب‌کنند.شما یك روزی بر نصف ممالك ثروتمند و پر جمعیت آقائی و بزرگی می‌کردیدشما یك آثاربزرگی‌چون‌تخت‌جمشید ، شاهپور، بیستون‌دارید شما شعراونویسندگان زبردستی چون‌فردوسی ، سعدی . نظامی ، حافظ ، مولوی‌وعلمای‌متبحری چون محمد زکریای رازی ، ابوعلی داشته‌اید. آخر تاکی درخواب‌غفلت غنوده‌اید ، اندکی بیدار شده وازحال نزار خود با خبرشوید‌کوشش‌کنید تقلا نمائید .

شما یك ملت زنده و صاحب ثروت و دارای گنجینه‌های علوم‌فضائل هستید . هرچه بخواهید میتوانیدانجام‌دهید ، هرکاری ازشماساخته‌است‌باید بنوابغ بزرك خود تأسی جوئید و اعمال‌برجسته آنهارا سرمشق قراردهید اینهاست که امروز باید ایرانیان بدانند و آگاه شوند . من معتقدم کـه نویسندگان و مؤلفین امروز وظیفه مهمی‌بعهده دارند ، اینها بایدکلیه‌آثار سیر تاریخ و اوضاع و احوال دانشمندان‌گذشته ومعاصر را برشته‌تحریر درآورند تا یك درس عبرتی برای نسل‌حاضر شود . باید‌کتب‌علمی وادبی وفلسفی علمای ایرانی را بروی صفحات کاغذ درآورند و بمردم بفهمانند که اجداد و نیاکان شما برای‌افتخار و سعادت کشورعزیز خودچه‌زحماتی را متقبل شده وشما نیز باید بسهم خود در این‌راه فداکاری کنیدبایدنسل حاضر از هر راهی که شده بکشور خود خدمت کند همان خدمتی که دیگر بزرگان بشما کردند و امروز از ماحصل زحمات‌آنها بهره‌میبریم ودربین

سایر ملل عرض اندام وخودنمائی میکنیم . من وقتی که کتب اروپائیان را مطالعه میکنم و مخصوصا درجائیکه اختراعات خود را برخ ما شرقی ها می کشند ، اشك تحسر از دیدگانم فرو میچکد و برمسببین بدبختی این ملتی که یك سابقه درخشان تاریخی دارد لعنت و نفرین میفرستم . من تنها راه علاج و داروی این مرض مزمن را نوشته‌ها و تالیفاتی میدانم که در آن‌ها زحمات بزرگان سلف و جانفشانی‌ها و آثارجاویدان آنها ثبت شده باشد. این مردم باید بدانند که دیگران برای حیات و افتخار این آب وخاك چه کردند و چگونه اوقات گرانبهای خودرا تلف نمودند تا بالنتیجه توانستند کشور ایران را در دنیا بزرك ومتمدن جلوه گر سازند . من همیشه گفته وباز هم تکرار میکنم ، ایرانی صاحب قریحه سرشار است، دارای استعداد خداداد است ایرانی در هر کاری وارد شود موفق و پیروزمند است . باید نومیدی را از خود دور ساخت و با یك فعالیت خستگی ناپذیر کار کرد و کوشش نمود و برای یك زندگی نوینی خودرا مهیا کرد

پایان

باید روح

شهامت و سلحشوری در نهاد جوانان تقویت شود

گمان دارم امروز باید همه باین حقیقت اعتراف کنیم که یك نوع بیحالی ولاابالیگری و پژمردگی درروحیه عموم جوانان مشاهده میشود که ممکن است خدای ناکرده اثرات وخیمی برای ما دربرداشته باشد. اغلب مردم از سرنوشت و تقدیر کشور خود اظهار بی اطلاعی میکنند ومیگویند کارها بدست دیگری است؟! از ما چه عملی ساخته است ! شهامت وشجاعت بکلی از این سرزمین رخت بربسته و بجای آن ترس ، وحشت ، مماشات و بالاخره بیعاری و بیحالی جایگزین گشته است . در گذشته مردم ایران نمونه شهامت و شجاعت بودند .

از کوچکی بیچه‌های خود درس جنك و زیر بار نرفتن را یادمیدادند

اسب سواری ، تیراندازی و سایر فنون نبرد همه از تعلیمات دوران کودکی بود . ترس وواهمه در قاموس آنها هیچ معنی ومفهومی نداشت . این بود که هیچوقت دیگران نمی‌توانستند چشم طمع بسرزمین‌ایران بدوزند زیرا می‌دانستند که با افرادی جسور، دلیر، مبارز . میهن پرست روبروهستند. بدبختانه بواسطه حوادثی چند یکباره این روح سلحشوری از نهاد مارخت بربسته است . من اغلب در قیافه جوانان و دانش‌آموزان اثرات یك ترس موهوم را مشاهده میکنم و از عاقبت آن خوفناك هستم . زیرا وقتی یك‌ملت خصائص آباء و اجدادی و نژادی خودرا از دست داد ودیگران نیز فهمیدند که او چند مرده حلاج است دیگر همه‌چیز را از او میگیرندو مانع آن میشوند که افراد بآزادی وشرافتمندی بزندگی ادامه دهند . من مطمئن هستم که این ترس ووحشت تنها بواسطهٔ آن است که کشور از هر سو در معرض سیاست های ضدونقیض واقع شده استو ما هر بلائی که بدست خود بسرخود وارد می‌آوریم از دیگران می دانیم . باید بجوانان فهمانداین افکار کاملا خطا است.مایك کشورزنده ودارای‌سابقه‌تمدن‌شش‌هزار ساله‌هستیم . مایکروز وارث نصف بیشتر دنیای متمدن بودیم ٠ امروز هم باید برفتار واعمال پیشینیان تأسی جوئیم .

آنها از هیچ چیز باك نداشتند می گفتند باید هرچیز عزیزی‌رافدای میهن کرد. روح سلحشوری‌در نهادآنها متمرکز شده بود،ترس و واهمه را حربه زنان میدانستند و عقیده‌داشتند که‌مرك برزندگی ننگین رجحان دارد . این بودکه‌همیشه‌بآقائی وبزرگواری میزیستندو جهانداری‌میکردند من خیلی شما را بعقب نمیبرم خوب است نظری بهمسایگان خود بیندازیم به‌بینیم آیا مثلا در ترکیه هم‌چنین‌وضعی‌موجود است ؟ آیا همسایگان ما هم همیشه با ترس وواهمه دست بگریبانند ؟ ولی بایك‌نظراجمالی باوضاع و احوال معلوم میشود که آنها نمیترسند .شجاعت دارند و بهیچ قیمتی حاضر نمی‌شوند که‌دیگران در سرنوشت آنهامؤثر باشندهمچنین‌مللزنده گیتی هرکدام بسهم خود از این موهبت‌خدائی بهره‌مند هستند ولی ماروز بروز در آینه تصور وخیال‌جز بیحالی‌ولاابالیگری چیز دیگری رانمیبینیم و عینا بمثابه همان افرادی هستیم که پس‌از حملهٔ مغول و چنگیز دستو پای خودرا گم کرده‌بودند ویا آن پانزده‌نفر اصفهانی که‌پس‌ازتهاجم‌افغانها همه‌ایستادندتایکنفرافغانی‌خنجرخودرا آورد وسرهمه‌رااز‌تن‌جدا کردامروز هم کم کم‌همین‌وضع‌موجوداست . رخوت وسستی وعدم‌علاقه‌بترقی وپیشرفت

و سربلندی کشور در عموم افراد مشاهده میشود . فکر میکنیم باید دیگران برای ما جان فشانی کنندو ما را بسوی یک زندگی آبرومندرهبری نمایند در صورتیکه امروز تنها بمردمانی اهمیت میدهند که خودشان درراه تعالی و افتخار خود پافشاری کنند ، بیچاره و زبون نباشند. این مفاهیم و کلمات بدرد اشخاص عاجز و مستاصل میخورد و در دنیای امروز نمیتواند منشا اثر و خاصیت بوده باشد . باید از مرحله دبستان و دبیرستان روح سلحشوری و شهامت را در نهاد جوانان تقویت کنیم و بآنها حالی نمائیم که تنها باینوسیله میتوان افتخارات گذشته را بدست آورد ایرانی باید شجاع باشد و از هیچ حادثه‌ای ترس وواهمه نداشته باشداین افکار غلط و این ترس موهوم را دیگران برای تثبیت آقائی و بزرگواری خود درما ایجاد کردند . بایدآنهارا بدورانداخت و بعوض آن همیشه خودرا برای مبارزه و نبرددرراه آزادی واستقلال وحریت وطن عزیزحاضرو آماده ساخت.

خدا مردان با شهامت را دوست میدارد و جهاد در راه میهن را مقدس میشمارد شما خوب است اعراب صدراسلام را موردنظر قرار دهید وسرمشق دلیری و شهامت را از آنها یاد بگیرید زندگی پیغمبر اسلام وحضرت امیرالمومنین و حسین بن علی ع و دیگر آزاد مردان را مطالعه کنید وببینید آنها چگونه بدون ترس وواهمه باسری پرشورو دلی پرجرات درراه آئین ودین اسلام جانفشانی کردند و زیربار زور نرفتند.

بلی اعمال و رفتار این بزرگان وپیشوایان هریك سرمشق وراهنمای گران مایه‌ای برای ماست . ما می توانیم در مکتب این استادان درس شهامت وشجاعت و دلیری رابیاموزیم ودرزندگی خودبکار بریم بگفته شاعر:

تازنده‌ای مدار از احداث دهرباك بیرون زمرك سهل بود جمله حادثات

بگفتهٔ یکی از بزرگان اشخاص ترسو روزی هزاربار میمیرند راستی همین است.اینگونه افراد چون حیوانات بهر کس سواری میدهند و درزندگی همیشه باربر و فرمانبردار این و آن هستند زیرا میترسند وشهامت ندارند.

اینك بشما دانش آموزان عزیز میگویم شجاعت داشته باشید. بادلی صاف و سری پرشور و عزمی آهنین برای ترقی خود و کشور عزیز پیش بروید مطمئن باشید موفقیت باشماست.

پایان

از نظر یك دانش آموز

ادبیات یا ریاضیات

کدام را بیشتر دوست میدارید ؟

از سالهای اول دبستان که تازه قدم در آموزشگاه گذارده بودم ، بیشتر مسائل حساب و هندسه نظرم راجلب مینمودند.

میل داشتم ساعتها وقت خود را مصروف دارم تا بتوانم فلان عمل ریاضی را حل و بحث نموده خلاصه و نتیجه آنرا بدست آورم . همواره از ادبیات بیزار بودم . فکر میکردم شعرو شاعری و نثرونظم دردی ازدردهای اجتماع ما را دوا نمیکند . بطوری این قبیل افکار مرا فراگرفته بود که بعوض نوشتن انشاء و املاء لابلای کتب ریاضی و فیزیکی را بازمیکردم و مسائل بغرنج و مشکل آنرا انتخاب و حل مینمودم . باور کنید وقتی نتیجه یك مسئله ویا معادله را بیرون میآوردم گوئی دنیا را تصاحب کرده بودم کارخانجات الکتریك ، هواپیما ، لکوموتیو ، ماشین سواری راو خلاصه هر چه فکر ریاضی در ایجاد آن دست داشت با نظر تحسین و تکریم مینگریستم و همه اوقات خویش را بتفکر وتجسس درباره آنهامصروف میداشتم .

اغلب چندین ساعت کارخانه کوچك ساعت مچی خود راباز کرده و حرکت چرخهای آنرا مورد توجه دقیق قرار میدادم . باخود میگفتم آیا ممکن است روزی هم من بتوانم باختراع ناچیزی موفق گردم؟!

آیا ایرانیان استعداد و لیاقت آن را دارند که چون دیگر ملل متمدن در هنر وصنعت بتوفیقاتی نائل شوند ؟!.. این تصورات اغلب جانم را بدرد میآورد و یکنوع حرکت و جنبشی در وجودم پدیدارمیگردید. دردورههای دبیرستان همواره این احساسات شدید تر میشد . در ساعات ریاضی ببیانات دبیر گوش جان فرامیدادم وچون وحی منزل گفتههای استادرا بکارمیبستم کتابهای ریاضی چون موم دردست من نرم واغلب آنها بواسطه فشاردست و بکاربردن زیاد چون جزوه های معمولی در هم خرد شده بودند زیرا برای من که عاشق شیدای ریاضیات هستم و حاضرم همه گونه فداکاری

برای درك حقایق بیشتری بنمایم این کتابها و نوشته‌ها بسیار کوچك بودند.

میخواستم بپرواز در آیم و در کارخانجات عظیم فولادسازی ، هوا پیماسازی ، نیروی اتم وسایر دستگاههای بزرك اروپا و امریکا سر در آورم و اطلاعاتی کسب نمایم . امروز دریافته‌ام که بااستفاده‌ازعلوم‌ریاضی بیشتر میتوانم بمیهن عزیز خود خدمت کنم. زیرا گذشته از علاقه‌ای که شخصا بآن علوم دارم بدون شك برای این کشور ازاهم ضروریات‌است.ما امروز هنوز کشاورزی خود را چون عهد عتیق باگاو آهن انجام می دهیم هنوز معادن زرخیز کشور کهنسال ما دردل خاکها مدفون است .

هنوز برای کوچکترین اسباب و لوازم زندگی دست تکدی بسوی اروپا و امریکا دراز میکنیم . آخر مگر تاکی میتوان دست را روی‌دست گذارد و بفکر این و آن بود ؟! باید جوانان ایرانی از حالادر رشته‌های ریاضی ، میکانیکی ، فنی ، طب و سایر علوم‌مشغول کار شوندتابزودی‌در سایه معلومات گرانبهای خود بتوانند درد های بیدرمان اجتماع کنونی را شفا بخشند .

ما امروز مهندس لازم داریم اینهمه معادن نفت برایگان بجیب بیگانگان میرود.باید دانشجویان بصنعت و هنر متمایل گردند تاازمذلت‌و نکبت نجات یابیم.

من منکر خوبی ادبیات نیستم زیرا هرچیز بجای خویش نیکوست ولی باید مسائل ضروری‌را در نظرداشت.اکنون‌ما احتیاج‌مبرمی بصنعتگر داریم . تالااقل بتوانیم احتیاجات روزمره خودرا مرتفع سازیم . پرواضح است که باید معادن ما بزودی استخراج شود.

زیرا ما پول لازم داریم تا بتوانیم وضع‌اقتصادی‌خود راترمیم‌نمائیم با این حال دیگر ایرادی بمن ندارید که چرا علوم ریاضی را انتخاب کرده و تمام افکار خود را بدان توجه داده‌ام .من امیدوارم‌بزودی درسایه کار و کوشش بتوانم در این رشته منتهای فعالیت را از خود نشان دهم تا برای کشور خویش فرد موثری بوده‌باشم .

پایان

پیام بدانش آموزان

اگر امروز افتخار و سربلندی کشور خود رابسته‌بوجود نیاکان و

دانشمندان گذشته بدانیم سخنی بگزاف نگفته ایم زیرا هرچه داریم از جانفشانی‌ها و زحمات و آثار برجسته بزرگان سلف و پیشینیان است که تا کنون بودیعت برای ما پابرجای مانده است . اگر ایرانی بخود ببالد و مباهات کند و بگوید کشور و سرزمین من امثال سعدیها ، فردوسیها ، ابوعلی سیناها وملاصدراها وصدها بزرگان دیگر را بجامعه مدنیت عرضه داشته است حق دارد و می‌تواند باسر بلندی وعزت در اقصی نقاط دنیا ایران را سلسله جنبان تمدن کنونی بداند . ولی باید کمی فکر کنیم و ببینیم اینهمه افتخارات که امروز ما برای خود قائل هستیم بواسطه چیست؟ جز اینستکه گذشتگان ما زحمت کشیده و اکنون ثمر و بهره فعالیت و کوشش آنهارا میبریم؟ پس باید واقعا کمی هم از خود حرف بزنیم و برای آیندگان کسب افتخاراتی نمائیم . اینکه نمیشود تا ابدالدهر دست را بـروی دست بگذاریم و تنها عمل پیشینیان را ملاك بزرگی خود بدانیم ؟ . باید آنهائیکه از حالا پا بدائره فرهنك و علوم و ادبیات می گذارند تنها هدف خودرا در این بدانند که در آتیه بتوانند لااقل اشتهارات گذشتگان را از نو زنده کنند و با آثار جاویدان و فنا ناپذیری باعث نام نیکی برای کشور شوند .

امروز متاسفانه ما فقط بعلوم و تئوریهای مختصری قانع هستیم و پا در دائره تحقیق و تتبع نمیگذاریم در صورتیکه ایرانی بشهادت تاریخ دارای استعداد وقریحه است و اگر واقعا آنرا بکار اندازد از دیگران جلو خواهد افتاد . این حس بدبینی را باید ازخود دور کرد و بااعتماد بنفس جلو رفت . مگر تا کی میتوان از ثمرهٔ زحمات دیگران استفاده برد ؟ . . . بعقیدهٔ ن همین افکار و خیالات واهی است که امروز فرسنگها ماراز قافله تمدن دور انداخته است . دیگر باید باین قبیل یاوه سرائیها خاتمه داد و با یك جنب و جوش و فعالیت درراه ترقی و تعالی ایران باستان قدم بر داشت . خوشبختانه اکنون همه گونه وسائل در اختیار داریم و اگر حقاً بخواهیم می‌توانیم درهر رشته ای از علوم گوی سبقت را از دیگران بربائیم . باید بدنیا بفهمانیم که ذوق و قریحه ایرانی هیچوقت ازبین نمیرود بلکه بمرور ایام رشد فکری او برجهانیان ثابت خواهد شد . من در اینجا فقط میخواهم توجه عموم علاقمندان بدانش و فرهنك را باین موضوع جلب نموده و بگویم : بخاطر ترقی و تعالی این کشور باید از خود گذشتگی نشان داد باید رنج و مشقت تحصیل ربر خود هموار کنیم تا روزی بتوانیم وسائل

سر بلندی میهن عزیز را فراهم سازیم.

پیام من بشما دانش آموزانی است که با سری پر شور و دلی ملو از احساسات در آموزشگاهها بتحصیل مشغول هستید و میخواهید در آتیه نزدیکی بدرد جامعه و کشور خود بخوریدو چون داروی فرح بخشی معالج امراض باشید باید سعی وافی مبذول دارید وتنها برای افتخار وطن و شناساندن ایران کهن بدنیای کنونی پیش روید مطمئن باشید خدا باشماست وتا سرحد امکان شما را یاری خواهد کرد. من ایمان قوی دارم که ایران و ایرانی بزودی روی سعادت را خواهد دید و هوش سرشار افراد این سر زمین و دیعه خدادادی است که هیچگاه از بین نخواهد رفت. ما باید در حفظ وحراست وطن عزیز خود کوشا باشیم وحتی المقدور از هیچگونه کوشش و تقلائی فرو گذار نکنیم.

پایان بخش اول

انشاء فارسی

مخصوص دبیرستانها و دانشسراها

بخش دوم

حاوی منتخبی از نویسندگان مشهور

ایرانی و اروپائی

برای اینکه دانش آموزان بسبك مختلف نویسندگان آشنائی حاصل نمایند و از هرخرمنی خوشه برگیرند دربخش دوم کتاب منتخبی از آثار گویندگان بزرك وتوانای ایرانی واروپائی بچاپ میرسد تا باتوجه بروشهای گوناگون ومقالات متنوع در نویسندگی صاحب قدرت گردند.

ابوالحسن فیاضی

از اشعار ویکتور هوگو ترجمه آقای نصرالله فلسفی

شاعر شهیر فرانسوی استاد دانشگاه تهران

دستگیری کنید

اغنیا ، ای سعادتمندان این عالم ، وقتی که درجشن های زمستانی خود از رقصها وآوازها محظوظ هستید ، زمانی که از هرسو بلور ها ، آئینه‌ها ، چهل‌چراغها گرداگردتان‌میدرخشد . آنوقتی که وجد وخوشحالی از سرو روی شما میبارد . آنوقتی که اصوات دلنواز ، ساعات مخوف‌عمر را ازنظر شما محومیسازد ؛ آیاهیچ اندیشه میکنید که شاید در آن‌نزدیکی فقیر و بیچاره و گرسنه‌ای باشد وسایه رقصنده شمارا در روی شیشه آن تالار باشکوه تماشاکند ؟ هیچ فکر میکنید که اولاد آن پدر بیچاره ای که از سرما خشکیده و ازهرسو ناله‌های گرسنگی را جواب میدهد بخود چه میگوید ؟! میگوید : خدایا برای یکنفر چه سعادتها آماده است ! در مهمانی اوچه غوغائی برپاست ! این شخص سخت سعادتمند است !... .... کودکانش بر روی او تبسم میکنند ، کاش منهم میتوانستم بجای بازیچه اطفال او لقمه نانی بدست کودکان خویش دهم ! آنوقت لانه محقر خود را که هیچگاه روی‌آتش ندیده‌است باآن شکوه وجلال مقایسه میکنداطفال گرسنه ومادر برهنه آنهارا که روی مشتی‌کاه بیجان وخموش افتاده است، جده‌پیر آنانرا که سرمای زمستان بکوهستان فرستاده باطنطنه وجلال‌شما میسنجد ! اغنیا دستگیری کنید صدقه مانند دعا باعث رحمت است افسوس وقتیکه پیرمرد از سرما خشکیده بپای شما میافتد ، وقتیکه اطفال‌خردسال که دستهاشان ازسرما گلگون‌است نان ریزه‌های‌سفره شمارا جمع میکنند! خداوند از شما روی برمیتابد .

دستگیری کنید تا خداوند ، آن دستگیر حقیقت به پسران شما نیرو دهد و دختران شمارا از رحمت خود بهره مند سازد . دستگیری کنید تا روزی‌شما زیاد شود وانبارهای شما ازگندم سرشار گردد دستگیری کنید!

پایان

از آثار لامارتین شاعر معروف فرانسوی

ترجمه آقای شجاع‌الدین شفا

«یك قطره اشك!...»

فروریزیداى اشکهای سوزان ؛ باآرامش همیشگی خود فرو ریزید و دراین ریزش لحظهٔ تعلل‌مکنید. زمانی خانهٔ شما دلی پرشور و سینه‌ای پرهیجان بود ؛ افسوس که اکنون مسکنتان بجز گونه‌ای زرد و چهره ای پژمرده نیست ؟ شما همچون قطره های خرد و شفاف بارانید که پی در پی برتخته سنگی فرو میریزد و براطراف می‌پراکند نه خورشیدی در آسمان میدرخشد که تبخیرش کندو نه نسیمی درفضا میوزد که از میانش بردارد . برای سعادتمندان یك جامعه شنیدن ناله‌هائی که از قلب شکستهٔ تیره‌روزان بیرون‌میآید . چه اهمیت دارد ؟ و دیدار قطرات‌سوزان اشکی که باهستگی برگونه بینوایان جاری میشودچه تاثیر میکند ؟. درآسمان دل‌آنهاخورشید امید باهمه زیبائی خویش میدرخشد . برای چه صفا وتابش آنرا با یاد بیچاره‌ای که درقلب او بجز ظلمتی عمیق حکومت نمیکند بدل به تیرگی و کدورت سازند ، افسوس که از حزن وغم بیچارگان تا هادی و سعادت نیك بختان راهی بس دراز است ! هرگز اشك نومیدی و محنت لبخند پر مسرت آنانرابرهم نمیزند - هرگز ابر یأس وبی‌پناهی ، آسمان‌سعادتشان را تاریك نمیسازد ، هرگز ناله فقر وتنهائی در سکوت ملك دلشان طنین نمی‌افکند دنیای زیبای آینده باهمه شکوه خویش درپیش نظرشان جلوه میکند و خورشید فروزان سعادت باتمام نور و فروغ خود دربالای‌سرشان میدرخشد . باده زهرآگین حیات تا قطره آخر درکامشان فرو میریزد بی آنکه تلخی‌شرنگی مذاقشان را آزار دهد .

دراینصورت برای چه رخ بگردانند تاقطره های اشکی راکه به آرامی از دیدگان تیره روز بینوائی سرازیر میشود . بنگرند و بناله‌هائی که باهستگی ازقلبی حزین وستمدیده بدر میآیدگوش فرا دارند .

هیچکس نیست که لحظه‌ای بایستد واز او احوالی بپرسد ؛ هیچکس بخود آن زحمت نمیدهد که لب بگشاید وبرای تسلی او بگو

(من نیز باتو میگریم) . ای دل غمدیده اکنون که چنین است برای چه‌دربی‌جلب تأثردیگران کوشش میکنی؟ برای‌چه‌میپنداری که‌روزی ناله‌های جانسوزت‌درقلوب آنان طنین‌خواهد افکندودلهایشان‌رامضطرب‌وغمین‌خواهد ساخت .

بیائید تا بادرد وغم جاودانی خود خو گیریم ودم برنیاوریم ، آتش غم‌را که‌درکانون‌دلمان شعله‌ور است از خاکستر صبر بپوشانیم ولب‌بشکایت نگشائیم ؛ بارنج والم بسازیم وانبوه مصائب راآنگونه که باید استقبال کنیم. هنگامی که روح محزون از پس پرده یأس بر چهره گردون نظر می افکند ودر روی زمین بجز آرزوهای در خاك رفته خویش چیزی نمی بیند زمانی که رشته استوار محبت چون تارسستی‌درهم میگسلد وبندی که آخرین پیوند روی زمین است بآرامی‌پاره میشود ، موقعی که انبوه‌مصائب روح ما را از هرسو در بر میگیرد و پنجه زورمند غم گلویمان را بشدت می‌فشارد ، وقتی که در آسمان ظلمانی آینده کمترین نور امیدی‌نمیدرخشد ودرجام عمر بجز شرنك جانگزا فرونمیریزد ، ای خداوند در آنوقت‌است که نام‌پرجلال تو در خاموشی دل من طنین می‌اندازد ودست توانای تو با قدرت بی‌پایان خویش بار کمرشکنی را که برپشت من‌جای دارد‌برمی‌دارد.

اراده مقدس تو ماراازدنیای تیره یأس ومحنت بدر میبردو دریچه آسمان‌امید رابروی‌مامیگشاید . پرده‌تاریك‌غم‌راازپیش‌چشمان بر کنارمی زندومارابسرچشمه نوروصفارهبری میکند . آنان‌که پیوسته مارا افسرده دیده‌بودند بدین شادمانی بیجهت مینگرند و تبسمی را که‌برلب‌هایمان‌نقش بسته‌است‌مشاهده میکنند. آنگاه باتعجب میپرسند : «این‌سعادت از کجادر روحشان راه یافته است ؟!»

پایان

بقلم آقای محمد حجازی

آرزوی‌من

آرزوی من یاری است که از سفیدی چره اش دلم روشن‌شودواز

تماشای سروقدش فکرم بلندی گیرد. ابروانش نازك و ازهم دور، دماغش برآمده و صورتش کشیده و چشمانش فراخ و گیرنده باشد. فربهی را نمی پسندم اما دوست دارم مزاجش سالم، اعضایش درست و توانا باشد تا از دیدنش برجانم قوت بیاید، زیبائی دست را خیلی دربندم باید که انگشتان رسا و ناخنها مانند برك غنچه گل محدب و رنگین باشد. دلم میخواهد آن ترکیب قشنگی را که ممکن است از خوبیهای گردن قو وسینه کبوتر گرفته در او به بینم. گیسویش هرچه انبوه تر و دراز تر باشد خاطرم آسوده تر میشود، چه خوبتر که رنك مویش مشکی نباشد لکن بسا که این صورت آرزو مثل آنکه از موم گداخته یا از هوا و خیال باشد بسرعت نگاه از یك گوشه فرو رفته و از جای دیگر برآمده و بر صورتی نه مثل خود غالب گشته، آری بسا دلربایان که بر من گذشته ودل برده و هیچ شباهتی بمعبود خیالی من نداشته اند! بهرحال میخواهم معشوقم بهر نقش و نگار که باشد مرا بپسندد آنگاه سعی خواهم کرد که از جان دوستم بدارد، شیفته جمال و دلداده رفتارم گردد، پیوسته به آرایش خود میپردازم و دودستی جوانی را چسبیده از رفتن نگاه میدارم. چنان مینمایم که هرگز لشکر پیری بروجود من غلبه نخواهد کرد، راست می نشینم و خدنك میروم بردیوار وعصا تکیه نمیکنم و هرقدر خسته و وامانده باشم بروز نمیدهم. میدانم که زن ازمرد فرسوده و دل مرده بیزار است، چست و چالاك بکارها می پردازم و بهر بازی و اسبابی شوق کودکی وشباب نشان میدهم. ولی ازافراط درمیل ورغبت بهر چیزی پرهیز مینمایم و بخصوص عشق خودرا بآن چیزی که راستی دوست میدارم پنهان میکنم تا مبادا معشوق پریشان شود که از خزینه محبت ذره ای درپای دیگری میفشانم. گویا خلق خوش و مهربانی جای وجاهت رابگیرد همچنانکه پاکیزگی وچالاکی تا اندازه ای جوانی رفته را جبران مینماید من چنین میکنم هیچگاه پیچ وتاب کدورت واندوه برصورت نمیگیرم، بارغم و کسالت را بیرون گذارده شاد وخرم بخانه بازمیآیم.

میل و هوسهای خودرا ساکت کرده بهرچه معشوق متوجه است می پردازم و پیوسته مترصد انجام خواهش دل او میشوم. یك خط ازطریق ادب و نزاکت بیرون نمیروم، چون طفلی که بازیچهٔ ای بدست آورده باشد دایم دراو آویخته و باو مشغول وسرگرم میشوم. از کار های خود اگر صحبتی کنم چون میدانم که زنان ازمردان بی طالع و بی جربزه نفرت دارند همچو وانمود میکنم که روزگار بخواهش من میرود واشخاص همه پای بند

مرام و سعادت من بوده و مرا از دل دوست و بنده اند ، هم باشاره می فهمانم که از قهر من نیز بی باك و هراس نیستند ، هزار دلیل می آورم که مهلتی برای سیر امور و طی راه لازم است مکنت و اقبال در راهند .خودراه کوه آتش‌فشان جلوه‌میدهم که‌قطرات آسمانی‌چون برف‌بی مقدار برسرم نرسیده‌معدوم‌میشود، هر کس‌در پناه‌وسایه‌من باشداز بلای آسمان محفوظ‌است‌ازهمه‌مهمتر آنکه‌بهیچ‌صورتی جز بمعشوق‌خود نمینگرم‌وآسمان دیگری راستایش نمیکنم . مانند بت‌پرست متعصب غیرازمعبودخویش بر هر چه صنم‌است چشم‌بسته وهمه‌را باطل‌میخوانم ، چنان‌مینمایم که چشمم غیراو نمی بیندو عقلم‌جمال دیگری‌نمی‌پذیرد . اگروقتی بآن غمهای بی‌اسم که از زوایای مبهم دل برجسته‌و بیجهت بر انسان‌حمله می کند گرفتار باشد آسمان تاریك فکرش رابانور فهم ودانش روشن میکنم دستش‌را گرفته درمقابل طبیعت‌آورده میگویم تماشا کن ، این‌همه قشنگی‌را طبیعت برای خاطر ما در صحنه عالم گذارده بهار را برای نشاط‌ساخته وبلبل‌را برای لذت‌مابگل عاشق کرده! برای آنکه ازیك‌منظره‌وحال‌خسته‌نشویم پیراهن سبزرابجامه زرد وسفید تبدیل کرده و پیوسته رنك و بوی دنیا را عوض می کند . ببین چگونه ذرات جهان را پیش چشم ما ببازی و رقص واداشته دایم تغییر لباس و صورت می دهند گاه بسختی سنك می شوند و گاهی بنرمی‌دل دوشیزگان . این باد همان نفس موجودات است درست گوش بده چه حرف ها وپیغامات عاشقانه که بهم میفرستند ! این کوههای ریز و درشت را برای بازی فکرما درعرصه فلك انداخته و این فکر لایتناهی را که‌هر چه جهان است در آن جا می گیرد بهدیه بمابخشیده وبهتر از این نداشته ، شاد باشیم هرچه از خوشی می‌خواهیم در فکر ما جمع است بیك لبخندی می‌توان دنیارا سراسر بپوئیم و به محض اراده می توان بر تخت سلطنت عالم‌نشسته‌مدار آن رابمیل خودوا داریم‌و بدون مسئولیت زود از آن برخیزیم.

ما که بال داریم چرا مانند خزندگان زیر پای این و آن مالیده شویم ؛ بیا بالا بپریم و از آن بلندی‌بتماشاخانه دنیا بنگریم .انسان کوچك وحقیر را مشاهده میکنم که‌بی‌محابادر غول بی‌سروته دنیا درافتاده‌اسرارش را یکایك از چنك آهنینش بیرون‌میآوردوهرروز فرمان تازه‌ای برعهده اش میگذارد .بردوش هوا سوارمی‌شود وذرات فضا را حامل خیال خود قرار میدهد ، تماشای رزم عقل و جسم بسی فریبنده است هم چنان که از یك نگاه خوبرویان بدن های سترك و توانا مغلوب وتسلیم میشود از حمله

عقل هر دفعه حصار ها وسدهااز جسم وماده تسخیر میگردد . آری دراین مبارزه‌فتح‌و ظفر نصیب‌روح وفکرماست که بصورت‌انسان‌در آمده سلطنت‌جهان از آن‌ما خواهدبود مرگ‌هم مانند ولادت‌برای تکمیل قوای‌ماست‌در آن‌دنیا روشن‌ترخواهیم دید. استوارتر برمرکب‌حیات‌خواهیم‌رفت در آنجاهم بایك دیگرخواهیم‌بود خاطرت آسوده‌باشد .

صبح‌است آفتاب‌مثل‌خشتی‌از طلای گداخته‌برگوشه جهان گذارده شده ملك نقاش میخواهد عالمرا طلائی کند اما هنوزدست بکار نشده‌است‌زمین مانند روپوشی از مخمل سبز که‌بر هدایا و جعبه ه ای عظیم جواهر که خدایان بهم میفرستند پوشیده‌باشد در اثر پستی وبلندی ، سیر وروشن‌است آینده درخشان درهرگوشه سربهم‌آورده هنوزاسرار شب‌را در میان‌دارند من‌روی چمن‌درازکشیده چشمم‌باین‌تماشاوگوشم بزمزمه‌رودی که‌در کنار میرودبنداست. صدای موسیقی خفیفی مانند بال نسیم که بر پرگل بگذرد متوجه‌ام می کند دقت کرده بر بازو تکیه می کنم . می نشینم وآن‌گاه برخاسته بدنبال صدا میروم ، بر فراز تپه‌ای شده در زیر تا چشمم می بیند صفحه خرمی مشاهده می کنم مزین از گل های هزار رنك ، رود خانه سفیدی چون کمر نقره از میانش میگذرد ، در دو طرف رود نهری است مانند زن‌زیبا که‌درخواب باشد دلربا وفرح‌انگیز جزامید کامیابی و خوشی تصوری درآن نمیرود . درپی بانك‌ساز بکنار جنگلی رسیده صحنه ای می بینم از فرش‌گل پوشیده سقف‌وستونش از شاخ وساق کاخ‌های عظیم‌است از هرطرف گوشه سقف روشن شده حوری فرود آمده درجمع حوریان برزمین روان میگردد . بدنشان مثل‌جان خوبان روشن‌و شور انگیز است یکی‌از آنها در وسط‌ایستاده نی‌لبکی‌ازعاج زیرلب گرفته اصواتی به‌صافی دانه های مروارید که‌پشت‌هم‌برصفحه‌ای از بلوربغلطاند سرمیدهد حوریان دیگر با حرکاتی پریوش بر آن آهنگها برآمده در هوا میرقصند . چه‌فکر های دیوانگی ! مرااز کشتی بی سکان هوس‌برگیر که بگردابم. ادعاداشتم که‌باقوت عقل وهوش پرده تاریك جهان‌را دریده عالمرا چون بهشت‌نظم .. داده تخت سلطنت بشر یعنی شاهی خودمان را در آنجا ق .ردهم آن‌حرف‌هاساختگی بود . من کجامیتوانم‌این‌حجاب‌غم وملالت‌را از رمزدنیا برگیرم !؟ کی‌میتوانم یکقدم از راهی که‌درپیش است روشن ببینم؟! چه‌میدانم‌درپشت‌این‌پرده‌چاه‌است یادریا ؟! همین‌قدرمیدانم که‌در آخر باید بسردر افتاد .

آوی وزش نسیم هیابانك موجودات را بگوش من میاورد اما جز فریاد و فغان و آه‌وناله نمیشنوم . بیچارگان بحکم دوفرمانده زندگی و مرك در جان هم افتاده قوی ضعیف را میخورد ضعیف قوی را میدرد . محض خدا گوشهایم را در بغلت بفشار که این صداها را نشنوم. من جبان و محجوبم از دنیا و آدم‌هامیترسم‌و فراریم ، فکرم ضعیف و پیروجانگاه‌است مدار عقلم از نوك دماغم دورتر نیست . من بینوا و زبون کجا میتوانم پشتیبان و پناهگاه توباشم؟!

پس از شنیدن این اقرار ، معشوق نظری بحقارت بر من انداخته از کنارم‌میرودومرا بغم‌واندوه میسپرد .

نه ! چنین نیست ، معشوق من‌رحم دل‌است مرا در بازوان‌گرم خود پناه خواهدداد .

پایان

از آثار ویکتو رهوگو
شاعر شهیرفرانسوی

ترجمه نصرالله فلسفی
استاد دانشگاه تهران

جوانی ! ...

ای مکاتیب پراز عشق و تقوای جوانی !... مستی وسرورشما هنوز مرا سرمست دارد ! مطالعه اسرارشما چه اشکها از دیده‌من ریخته‌است ! اجازه‌بدهید که‌فقط یك‌روز دیگربدوره‌جوانی شمادرآیم. بگذارید که‌باهمه عقل‌وسروریکه بمن نسبت میدهند بر آن ایام سعادت آمیز اشك حسرت ببارم ! هیجده‌سال داشتم ، تخیلات و افکار عاشقانهٔ مرا حدی نبود . امید، چه نویدهای دروغ بمن‌میداد !

ستاره‌ای درآسمان عمرم درخشیده بود ، طفلی : که امروز با همه عقل و تجربه رخسارم پیش او از شرم گلگون است! جوانی : دوره‌خواب و خیال ، رحم و قدرت ، عشق و افتخار ، سادگی و غرور بود! همه‌چیز در نظر من پاك و ساده بود عالم‌رامنزه‌و بی‌آلایش می‌پنداشتم امروز دانا و فهمیده وبینا هستم و خبط و خطا راپخانه‌من راهي نيست‌ولي آن‌جواني

پراز حرارت و امید که درنظر من تیره وتارجلوه می کردهنوزهمدردیده من می درخشد و هنوز سعادت‌وسرور آن ، پناهگاه منست ! ای سالهای جوانی! بشما چه کرده بودم که از من‌چنین زودگریختید و دوری‌جستید آیا گمان میبرید از شما راضی هستم که‌بازآمده‌درمقابل من خودنمائی می کنید ؟ افسوس که نمی‌توانید مرا روی بالهای خود گرفته در فضای شادمانی و سرور جوانی سپردهید!دریغ ! وقتی که خیال روزگارگذشته و آن سالهای پراز عشق و غرور در لباس سفید خود که از احساسات و افکار جوانی ما زیور گرفته است از نظر انسانی میگذرد بی اختیار در مقابل آنها بزانو درآمده از چشمان خوداشکهای حسرت میبارد . ولی افسوس که از آن روزگاربیمانند جز خیالات واهی‌ومشوش چیزدیگری نصیب او نمی شودایام‌جوانی مرده اند! باید آنها رافراموش کنیم‌بگذاریم که باد نیستی آنها را در افق تاریك حیات محو ونابود کند ! از ما هیچ چیز بیادگار نخواهد ماند . اعمال ما ترجمه دیگران است. انسان دراین عالم چون شبح‌سر گردانی است که درعبور از این راه حتی سایه‌ای هم از خودبیادگار نمی گذارد .

پایان

بقلم عباس اقبال

استاد دانشگاه و مدیر مجله یادگار

اهمیت مقام مطبوعات

غرض از مطبوعات‌چنانکه مخفی نیست مجموعه آن چیزی است که بوسیله‌قلم برصفحه کاغذ نقش می بندد‌و امروزه که صنعت چاپ کارانتشار کتب و مقالات را آسان کرده‌بزیوروطبع آراسته می‌گردد و دردسترس همه کس گذاشته می‌شود . واقعا اگر علم نبود و بمدد آن خیالات در روی کاغذ نقش نمی بست چگونه ممکن بود که مردم افکار و احساسات خود را مدون و جاوید سازند و از نسلی‌بنسلی دیگر انتقال دهند ؟ اگر

بگوئیم که بقای تمدن معنوی و ادبیات عالم و دوام تمتع والتذاذ ما ازاین همه افکار عالی و سخنان زیبای گذشتگان از برکت قلم وهنر کتاب بوده است بهیچوجه راه اغراق و مبالغه نرفته‌ایم. ای بسا مردم تیزهوش حکیم و هنرمندان باذوق وفاضل که پیش ازمامیزیسته و معاصرین ایشان از نعمت ذوق و صحبت محاضرات و فضائل آنان لذت میبرده اند اماچون قلمی بر روی کاغذ نگذاشته و از حاصل علم و هنر خود اثری برای ما بیادگار ننهاده‌اند وجودشان برای اخلاف بی ثمر مانده نام و یادشان بتدریج ازمیان رفته است.معمولا هرملت راازآن روز صاحب تاریخ میشمارند و درمرحله تمدن وارد میدانند که بهنر و خط کتابت آشنا شده و قدرت نوشتن سر گذشت ایام و تدوین احوال مادی ومعنوی خود راه یافته باشد . اگراین گفته درست شمرده شود پس درمقایسه مابین ملل متمدنه باید مللی را در مرحله کمال و ترقی ، عالی‌تر و بلند پایه‌تر دانست که ازلحاظ آثار کتابی و نوشته بر سایر رهروان این راه سبقت قلم و قدم داشته باشند امروزه روزنامه و کتاب در حقیقت حکم غذای روحانی رابرای مردم پیدا کرده است و همانطور که هیچکس بدون تناول مقداری خوردنی وآشامیدنی درروز زنده نمیماند اگر بمغز و دماغ او نیز از راه خواندن و شنیدن مایه و قوتی سودمند و نشاط انگیز نرسد بحال پژمردگی وفرسودگی که نشانه سیربطرف خمود و مرك است میافتد و بتدریج از اداره دستگاه زندگی باز میماند.

در ممالك دموکرات و آزاد وظیفه اساسی و عمده ای که مطبوعات بر عهده دارند دفاع از حقوق و آزادی عامه‌است در مقابل زمامداران و قدرتهائیکه بخواهند این حقوق را پایمال و آن آزادی را محدود سازند و این البته وظیفه بسیار مقدسی است که باید درهمه‌جای دنیا از طرف ارباب جراید و اصحاب مطبوعات رعایت شود . امابایددانستکه جراید و مطبوعات تنها بانجام اینوظیفه خطیر قیاس نمینمایند بلکه‌پیش‌از این مرحله انجام وظیفه مهمتر وسنگین‌تری را برای خود واجب‌شمرده‌اند که‌بدون انجام آن دفاع‌ازحقوق‌و آزادی عمومی‌چندان‌مفید و موثر نمیافتد.

اینوظیفه مهم آشنا ساختن عامه است بهمان حقوق و آزادیها که هرفرد مستحق تمتع و استفاده از آنهاست . اگر کسی نداند که درجامعه دارای چه‌حقوقی است و چگونه حق دارد که از انواع آزادی که مردم دیگر از آنها بهره‌ورند استفاده کند دفاع از آزادی وحقوق چنین شخص غافل و بی‌علاقه در مقابل طراران بیدار آهن سرد کوبیدن‌یا بگفته سعدی

بمنزله آینه‌داری در محله کوران است.

این جمله وظائفی است که علمداران مطبوعات در کشورهای متمدن جهت خود مشخص کرده اند و اصلا شأن نزول وعلت غائی تاسیس مطبوعات را همین میدانند. حال اگر مردمی که سروکار روزنامه نویسان واصحاب قلم با ایشان است بیخبر و بحقوق حقه خود کمتر آشنا باشند وظیفه این جماعت بسیار سنگین‌تر میشود و پیمودن این راه مشکل بیشتر بصیرت وحکمت میخواهد. محتاج بیادآوری نیست که اکثریت قریب بتمام مردم کشور عزیز ما بدبختانه در این حالند و هنوز چنانکه باید بحقوق فردی و اجتماعی آشنا نشده و تمام خیر و برکتی را که ازدرخت بارور آزادی برمیآیددر نیافته‌اند. کسانی که برای حقوق و آزادی هموطنان دامن همت بکمر میزنند و خالصا مخلصا اوقات گرانبهای خود را در راه این تحمل زحمت میدهند بعقیده ما قبل از هرامر وظیفه‌دارند که محبت شدید ایران و پرستش و احترام کلیه آن چیزی را که بسابقه با عظمت این کشور باستانی تعلق دارد بهر شکل موثرتر میدانند شب وروز در خاطر مردم جا دهند ودرمقابل با نیش قلم جگر هرناکس را که برخلاف این راه قدم بر میدارد و تخم بی‌اعتنائی و قدر شکنی نسبت بایران و ایرانی در میان عامه می پراکند بشکافند چه تا قومی خود و گذشته و آباءواجدادپرافتخارو آثاردرخشنده نیاکان خود را دوست ندارد و در آنها بچشم احترام و نیایش ننگرد چگونه میتوان ازاو توقع داشت که بآب وخاک اجدادی علاقمندباشدودنباله راهی را که گذشتگان او گرفته‌اند تعقیب کند. اشتباه نشود هیچکس باعلم و صنعت اروپائی مخالف نیست و اگر هم چنین کسی پیدا شود بدون تامل باید او را سفیه شمرد. اما لازمه سعی در اقتباس علم و صنعت اروپائیکه بکامل‌ترین درجات خود رسیده مستلزم آن نیست که ما باید همه‌چیز خود را اروپائی کنیم مثلا حتی دست‌از آداب و تاریخ ونام ونشان‌وگذشته‌خود نیز برداریم و همه این مسائل راکه‌ملل عالم ازجمله خودماازبرکت‌همانها تاکنون زنده مانده‌ایم زشت پنداشته در عقب زیباتر از آنها که بر اندام ما بکلی‌ناساز وناموزون خواهد بود بدویم، فرض کنید که کسی مادری زشت صورت داشته باشد آیا میتواند باین بهانه که‌مادرش زیبا نیست زنی خوب چهره را بجای او بمادری اختیار نماید و باو علاقه‌فرزندی‌نشان‌دهد و از او مهر مادری توقع کند؟ نتیجه‌ای که از این گفته‌هامیخواهیم بگیریم این است که در میان این اوضاع آشفته جهان وهرج ومرج ادبیات‌قلم ما

منحصراً باید درراه ترقی و تعالی شأن ایران و دفاع از هستی امروزی و گذشته آن‌سیر کند وجز حفظ حقوق و مصالح هموطنان عزیزقصدوغرضی دیگر نداشته باشد ضمناً از حد ادب و عفت نیز که بهترین زینت‌هرصاحب قلمی است قدمی فراتر نگذارد.

پایان

از آثار منفلوطی‌شاعرشهیرعرب

ترجمه آقای محمد باقر سنگلجی

چهل سالگی

اکنون که برفراز کوه زندگی برآمده‌ام از جانب دیگرش سرازیر میشوم. نمیدانم که بآرامی میتوانم فرودآمده وبردامنه‌اش. بسلامت خواهم رسید؟ یا درراه پایم لغزیده شتابانه به نشیبش‌خواهم افتاد؟ — ای گذشته خوش سیما ، سلام بر تو باد ، تو میدان وسیعی برای جولان آرزو و خوابهای‌شیرین‌من بودی ،در هوای خوش و آزادت چون کبوتران سفید که درافق پرواز میکنند سرخوشانه وآسوده میپریدم‌نه شکوه و اندوهی از روزگارم بود ، نه دلتنگی و غمی داشتم ، نمی‌پنداشتم که درجهان رنج وضربی باشد.

همه چیز در نظرم خوب بود حتی فقر و تنگدستی دشواریهای زندگی‌وبارهای گرانش‌را بدوش‌میکشیدم،ای‌جوانی‌مناظرت‌گوئی‌جامه‌های نو و زیبائی دربر داشتند که ازگلهای‌سفید بافته شده‌بود. فریبندهٔچشمها بود و دام عقلها ، گمان میکردم که این‌زیبا سفینه عمر که دردریای صاف و آرام تو در آمده است راه خود بخوبی خواهد پیمود، نه‌مانعی‌درپیشش آید و نه‌تند باد مخالف از راه منحرفش سازد و او پیوسته بدون‌آنکه‌راه کج کند و کوهی از سیرش بازدارد براه‌خود ادامه خواهد داد . اگر از دیده در هجر دوست یادیدار رقیب‌سرشك میریختم واگر شبی درفراق‌یار زنده میداشتم وساعتی دلتنك بودم و اگر دشمن نگاه خشمناکم میکرد و دشنامم میداد. شادی وسرخوشیم بآنها مهلتی نمیداد، جوانی همه آنها را

چنانچه‌جوی تازه‌روان کثافات‌مسیر خودراپاك کند از پیش‌میراندوزندگانی خوش و گوارائی بهرم آماده میساخت.

سلام بر توای جوانی سپری شده ، سلام بردرختان خوش‌قامت و پر شاخ و برك توباد ! که در سایه آنها چون آهوان وحشی آسایش‌داشتم، چون برآسمان نگاه میکردم و خورشید و ماهش میدیدم . غروب وطلوع آنها را برای خود می‌دانستم . چون بر آفـاق نظر مینمودم می پنداشتم که آفاق نشانه تیر های من است. گمان می کردم که‌عالم کشوربزرگی است که بر او تسلطی دارم ، ای زمان جوانی بر رفتنت می‌گریم ،ولی نه برای آنکه برتو براحتی و آسودگی بسربرم و نه برای اینکه چون دولتمندان از نعمت و خوشیها بهره‌ای داشتم بلکه تو جوانی بودی و بس. قطرات سرشك بر تو میریزم چه‌درآسمانت‌ستاره‌آرزویم میدرخشید و روشنائیش دلخوشم میداشت ، انوارش در اعماق قلب من در آمده و بیغوله دلم را روشن میساخت اینك که از برم دورشدی او نیزغروب‌کرد آسمانت به‌بیابان وحشت انگیزی مبدل شده که نه کوکبی برآن نورمی فشاند و نه‌چراغی درآن‌روشن است.

ای جوانی در تونه بهره‌ای از نعمت بردم و نه‌جرعه‌ای‌ازجام لذالذت چشیدم ولی آرزوها و امیدهائی داشتم که بدان آرزوها زنده بودم‌و زیر سایه آن امیدها آزامشی داشتم ، امروز که از قله زندگی شتابان بسمت دیگری فرو میآیم همه‌چیز از من پوشیده است فکری جز آن ندارم که خود را برای آن ساعت ترسناك که‌درگور میروم آماده کنم .

پایان

بقلم آقای دشتی

بیاد آن سفر کرده عزیز

از زندگی مأیوسم ، دنیا تاریك و خفه است ، هیچ بارقه امیدی نیست ، آمال لایتناهی خسته‌ام کرده ، آرزوها همه در مغز دفن‌شده‌اند،

بچه چیز دنیا دلخوش باشم ؟. چرا گیتی اینقدر مضایقه کار و عبوس است؟!
این ضربان قلب چه میخواهد ؟ این مدفن آمال و آرزوها چرا ویران نمیشود
آیا عمر و زندگانی برای همه کس اینقدر الیم و پر از شکنجه است؟ آسمان
گویا پائین تر آمده است ، افق تنگ تر و محدودتر شده فضای وسیع و پر
از نور تیره و کوچك است ، باران میبارد ،صدای ریزش قطرات آن بر روی
گلها محزون و مثل صدای ریزش اشك غم انگیز است . باد میوزد .
شاخسار ها یك همهمه دارند مثل اینکه طبیعت بر بدبختی فرزندان خود
نوحه سرائی میکند . دلم میخواهد گریه کنم، کاش میتوانستم مثل این ابر
های سعادتمند اشکهای فراوان خود را بر روی چمنها ، گلها ، صحراها،
دریاچه ها بپاشم ، اما افسوس ، پلك های چشم من مدتی است خشك شده و
مژگانهای من مدتهاست از اشك سیراب نشده اند ، ماهتاب است اما ابرها
آنرا پوشانیده است . دنیا سفید و روشن است اما مثل سفیدی کفنی که در
شب از قعر گوری بنظر میرسد . باد با یك ضجه محزونی از روی این سرزمین
عبور میکند شاخسار ها با ناله های الیمی نوحه گری اورا تعاقب می کنند
چرا زندگانی اینقدر عبوس و غمناك است ؟ آیا این روز های مایوس در
دفتر عمر همه موجود است ؟ آیا در همه دنیا بقدر من ناکامی و محرومیت
است دلهای مایوس شما چه می کنند که هنوز زنده اید؟ کسی را دوست نمیدارم.

همه چیز برایم یکسان است . کسی پیدا نشد این قلب پراضطراب
را از من گرفته و سینه ام را از حرمان آن آسوده کند ! بچه دردمیخورد یك
حیاتی که ناله های عشق در آن طنین نیندازد ؟ بهار آمد و رفت .زمینها
سبز شد، شاخه ها شکوفه کردند ، شکوفه ها بر سطح باغ پراکنده و
مردند ، طیور نشاط معمولی خود را از سر گرفته و صحنه طبیعت را پر از
همهمه وجد نمودند . اما برای من بهار و خزان چه تفاوت میکند؟ در روح
من یك خزان غمناکی موجود است که با این بهار توافق ندارد . بهار ایام
عمرم در کار سپری شدن است ، این بهار جوانی را کدام شکوفه و کدام
گل زیبا زینت داد !! افسوس ، برفرق ایام جوانی من یك شکوفه خندانی
بود که دست بیرحم روزگار آنرا ربود و صرصر حوادث آنرا بدهنه های
مبهم صحرا و پیچ وشکنهای دره ها فرستاده، دیگر از بهار نکهتی نمیشنوم
دیگر برای من بهار فایدهٔ ندارد این سبزه ها وشکوفه ها آرزوهای خوابیده
را بیدار میکنند.

این نسیم بهاری آتش خاموشی را مشتعل مینماید . ای طبیعت! بهار تو برای من رنك و رونقی ندارد - این بهار تو روح مرا اذیت میدهد بکو برود ، بکو بیك خزان غمناکی دنیارا احاطه کند تامن اشکهای خود را برروی برکهای محزون آن بپاشم .

این چه بهاری است ؟ این سبزه‌های خندان چه میکویند ؟ این شکوفه های قشنك برروی کی تبسم میکنند ؟ این افق آبی رنك قشنك آینه چشم‌های کیست ؟ این نسیم قدیمی که نشاط وجوانی خود را برروی بستر سبزه‌ها میپاشد برای چه میوزد باز بهار دررسید . اما بیهوده ! این‌چه بهاری‌است که غیراز عذاب وشکنجه برای روح من ندارد .

صحرا سبز است . شاخهای لعلی ببرکهای ریزه سبز مزین شده ، شکوفه‌ها میخندند ، مرغها میخوانند ، دریای سبزه در زیر وزش نسیم موج میزند ، اما برای روح افسرده من همه اینها نیستند مکر یادکارهای محرومیت وناکامی ، اینها آرزوها و خولیاها را درقلب من زنده میکنند اینها سعادت های فراموش شده را بخاطر میآوردند ، اینها سلسله‌جنبان آشفتکی وپریشانی هستند . این بهار سبز پرنقش ونکار مرا دیوانه‌میکند این سبزه‌هائیکه در زیر قدم سبك وخفیف تو لکدمال نشود وکاهی پیکر نحیف تو برروی آن نیفتد چه فایده دارد ؟! این افق روشن مینائی اکر بکوشه‌های چشم تومنعکس نشودچه تماشائی دارد ؟ افسوس ازاین نغمه‌های اندوهناکی که درمیان صحبتها و قهقه‌های نامعقول نابود میشوند ، روح هوسناك اینها بارتعاشات قلب احترام نمیکذارد ، قلب کوچك آنها عظمت موسیقی را نمیفهمند این سرپنجه باید در دامنه کوهساری ، در زیر سایه های پریشان‌جنکلی ، درکنارزمزمه جویبارکریانی ، درمیان‌ظلمت‌خاموش شب، درآغوش‌عشق‌انکیز ماهتاب وبالاخره آنجائیکه فقط خدا وطبیعت با سکوت پرحشمت خود برآن حکومت میکنند بحرکت بیاید .

حیف‌است این‌ترانه‌های غم‌آور این‌ضجه‌های روح درمیان فریادهای مستانه ازبین برود - موسیقی صدای خداست .

موسیقی شعرهای بی کلمه‌ایست که طبیعت بکوش بشر میخواند موسیقی دورنمای محرومیت وناکامی است موسیقی یك کتاب ساحرانه‌ایست که درخلال صفحات آن اشکها و ناله‌های بشریت را می‌بینید واز دریچه موسیقی است که قلب های پایمال شده و روح‌های درهم شکسته رامیتوانید مشاهده کنید . موسیقی فصیح‌تر از شعر و بزرکتر از نقاشی است . کاهی

دریک تک مضراب تارروح واحساسات وعواطفی متراکم شده است که در کتاب شعر نمیتوانند آنرا بیابید.

در آهنگهای مختلفه موسیقی است که یأس ، عشق ، وجد، طرب اندوه ، غرور ، فداکاری و بالاخره دیوانگی های روح خوابیده است. این اسرار طبیعت ، این ضجه‌های روح بشر بیهوده درمیان فضا سرداده میشود کسی بآنها گوش نمیدهد. کسی نمیخواهد بفهمد این سیمهای عصبانی ساز چه میگویند ؟ این ترانه‌ها باید در روی سبزه ها ورودخانه پاشیده شده و باشعاع ملایم ماه بآسمان وفضای لایتناهی پرواز کند.

پایان

بقلم آقای سعید نفیسی
استاد دانشگاه تهران

طاق کسری پس از هزار سال

هزار وچهارصد سال پیش این آفتاب زراندود که دراین روزگاران برما میتابد و هربامدادان این گنبد لاجوردی را می آراید برجهان دیگری میتافت. این ماه سیمگون که هرشب رازهای درون را بیادخویش میسپارد نظاره گر عالم دیگری بود. این ستارگان غمازکه هرشب سقف مینارا زرافشان میکنند و ندیم شب زنده‌داری دلدادگان و همره سحرخیزی تهی دستانند این جهانرا دگرگونه میدیدند.

درکنار دجله در میان کشوریکه اینک دیار بیگانگان است شهری بود که بزرگترین شهر جهان بود ، هفت محله بزرک داشت که هریك شهری بشمار میرفت باشهر رم که لرزه بربنیان گیتی افکنده بود همسری وبرابری می کرد. امپراتوران روم و بیزانس درآرامگـاه جلال و حشمت خویش همواره از آن هراسان بودند. چندین بار پهلوانان بزرك جهان خواسته بودند که بدان نزدیك شوند و پیوسته نا کام و نومید بازگشته بودند قهرمانانیکه درکوه و دشت شرح دلاوری خویش را برسنك و بیابانها و

در و دیوار کاخها نوشته بودند از فرمانروایان این شهر شکستی دیده و خوار وسرافکنده بازگشته بودند . درمیان این شهر در محله غربی آن کاخی بود که سربرفلك میافراشت و در تمام جهان مأمن عدل و پناهگاه ستم کشیدگان بشمار میرفت از سرحد پامیر تاکنار رودااردن و از دربند قفقاز تا ساحل عدن هرکس که بیدادی دیده وچاره‌ای میجست بدین ایوان عدل وبارگاه داد پناه میبرد . طاق بلندی که درمیان این ایوان‌سربکیهان میسود زنجیر آهنین داشت وهرکس آن سلسلهٔ داد را می جنبانید و از پادشاهی یاگردنکشی مینالید داد خود میستاند و بدون نتیجه باز نمیگشت هرروز چندین هزار مؤبد و مرزبان و دهقان و سپاهی آماده خدمت برآن درگاه ایستاده بودند – در دشتهای ایتالیا و درساحل افریقا نیز چه بسا بیچارگان که از دادجوئی وزیردست‌پروری این ایوان شب درپشت‌دروازه کاشغریا درکنار دریای شام دربستر ناز خویش میغنودند واندیشه بامداد نمیکردند . تراژان و ژول سزارو‌پمپه و کراسوس که ساحل دریای مانش تا دل افریقا را بلرزه افکنده و بخاك و خون کشیده بودند چون خواستند باین درگاه نزدیك شوند جزسرشکستگی وناتوانی چیزی باخود نبردند.

روزی والرین امپراطور روم را دست بسته وسرافکنده باین‌درگاه آوردند . شهر تیسفون وبارگاه خسرو انوشیروان قبله جهان وکعبه روزگاران بود . هرپادشاهی که ازخاندان ساسان برتخت کاوس می‌نشست وتاج کیان از دست‌مؤبد مؤبدان‌ایران برسر مینهاد ، بر فراز بهارستان کسری و درسایه درفش کاویان بدادگستری آغاز میکرد . هنگام جلوس موبدان و هیربدان و سواران و مرزبانان ایرانشهر گرداگرد وی رده می بستند و از دفتر خدای نامه دادگستری و جهان بانی پدران وی را برو میخواندند و داستان نریمان و سام وزال ورستم دستان وسهراب‌واسفندیار وبهمن وطوس وسیاوش را درپیشگاه وی میسرودند و بیانك رود و چنك می‌نواختند . پهلوان دیگری بود که خطه ای دیگر از جهان آبادان را میستاند وکشوری دیگر را میگشاد درمیان اینهمه شکوه و جلال ناگاه روزی تند بادی سهمگین از سوی باختر وزیدن‌گرفت ، جهان از غبار مذلت تیره شد . آفتاب جهانتاب در پس پرده تار بدبختی نهان‌گشت . گروهی بی‌دانش و فرهنك از پای تابسر برهنه و ناپیراسته ،گرد وخاك هزاران سال زندگی بیابان‌گردی برسرو روی ایشان نشسته روی بدین دیار خرم وبدین شهر که قبله آمال جهانیان بود نهادند ـ ایوان کسری را

از آنهمه زروسیم و گوهر که از کران تا کران جهان در آن گرد آمده بود تاراج کردند.

خزائن ساسانیان بباد یغما رفت. بهارستان خسرو راازمیان بادشنه وکارد پاره کردند وپاره های آنرا در بازارهای مدینه و زنگبار فروختند درفش کاویان را که بر هر رشته ای از تار وپود آن یك تن از بزرگان جهان وفتح کشوری از عالم آبادان را نوشته بودند بدست هـای ناپاك نا شسته سپردند وهر گوهری از آن آرایش پیکری برهنه و تفته از آفتاب شد. این یك کافور را نمك وآن دیگر لعل پاره راآتش افروخته پنداشت. یزدگرد شهریار از تاج وتخت هزارساله پدران خویش دورماندودرمرو در آسیائی بدست خائنی زبون کشته شد. چندین هزارمردم تیسفون هریك راه بیابانی درپیش گرفتند و بازن وفرزند بگوشه‌ای گریختند. آنهمه مؤبدان و هیربدان و مرزبانان که هر یك پشت به پشت نام‌آوران جهان بودند بروستائـی پناه بردند ودر دامن کوهی یا کنار جویباری اشك حسرت و ناکامی ریختند.

جهان پرازولوله‌فریاد پدر کشتگان، فرزند گمشدگان گشت‌وزمین از خونابه‌سرشك‌مادران‌داغ‌دیده وزنان‌شوی مرده گلگون‌شد. تنی‌چندراه هندوستان‌وچین‌سپردند وآنانکه‌ماندند از کیش پدران گرامی خویش‌دست شستند.شهر های ایران که هر یك در آبادانی خال رخ‌روزگاروآرایشگاه بهار بود ماتمکده ای ویران شد.

پایان

بقلم آقای نصرالله فلسفی

استاد دانشگاه تهران

خزان

ای جنگل که هنوزت افسرزمردین بهاران برسر است. ای برگهای زردروی که برروی چمن پراکنده‌اید. ای‌روزهای دلفریب خزانی بدرود باشید! خزان را باآلام درونی من توافقست ودیدار غم‌انگیز آن در چشم

من ازجمال نشاط‌افزای بهار آن دلپذیر تراست . در راه نیستی اندیشمند وپریشانم ، دلم آرزومنداست که باردیگر آفتاب پریده رنك خزانی را تماشا کند . خزان ، انجام عمر نشاط طبیعت ومن پرتوآفتاب ضعیف‌خزانی راکه‌دشواراز انبوه‌درختان‌میگذرد بیشتردوست دارم . پرتو خورشیدخزانی چون‌نگاه‌یاران هنگام جدائی است یاچون آن تبسمی که برلبان محتضری نقش بندد .

دل‌من‌اکنون‌بمرك مایل است ولی سرشکم ازیاد ایام گذشته عمر که‌بناکامی سپری شد فرو میریزد وبرسعادتهای‌حیات که مرا ازآن نصیبی مقدر نبود بدیده حسرت مینگرم . ای زمین‌وآفتاب وای مناظر زیبای‌جهان برمن است که‌در آخرین دم عمر قطره اشکی نثار شما کنم . نسیم چمن و تابش مهر پیش کسی که دل بمرك نهاده بسی معطر و تابناك است .

باده عمر بتلخی وشهدآمیخته است . اکنون بر آن‌سرم که این‌باده تا قطره آخربکارریزم‌شایددر این‌جام‌ناگوار شهدسعادتی باشد . گل‌هنگام پراکندن وفروریختن عطرخود را بدامان صبا میریزد وبدینگونه‌زندگانی رابدرود میکند . روح‌من‌نیز هنگام وداع زندگانی‌چون ترانه دلنواز تاثر انگیزی بعالم دیگر می‌شتابد .

بقلم آقای سیدمحمدعلی جمال زاده

ویلان‌الدوله

ویلان‌الدوله ازآن گیاهانی است که‌فقط در خاك ایران سبز میشود ومیوه‌ای بار می‌آورد که «نخود همه‌آش»می‌باشد . بیچاره ویلان‌الدوله این‌قدر گرفتار است که مجال ندارد سرش‌را بخاراندمگر مردم‌ولش می کنند مگر دست ازسرش برمی‌دارند ؟ یك شب نمی‌گذارنددرخانه خودش سرواحتی بزمین بگذارد ، راست‌است که‌ویلان‌الدوله خانه‌و بستر معینی هم بخود سراغ ندارد و(درویش‌هر کجا که‌شب آیدسرای اوست) درست‌درحق اونازل شده ولی‌مردم هم دیگرپرشورش‌را درآورده اند یك ثانیه بدبخت

را بفکر خودش نمیگذارند و ویلان الدوله فلك‌زده مدام باید مثل سکه‌قلب از این دست بآن دست برود و الا چیزی نمانده که یخه‌اش‌را ازدست‌این مردم پررو جر بدهد. آخر اینهم زندگی‌شد که انسان هرشب خدا بخانه غیر کپه مرك بگذارد. آخ بر پدراین مردم‌لعنت.

ویلان‌الدوله که چشمش از خواب باز میشود خودرا درخانه غیرودر رختخواب ناشناسی می‌بیند. محض خالی نبودن عریضه با چائی مقدار معتنابهی نان روغنی صرف مینماید برای آنکه خدا میداند ظهر از دست این مردم بی چشم ورو مجالی بشود یك لقمه نان زهر مار بکنند یانه بعد معلوم میشود وقتی که ویلان‌الدوله خواب بوده صاحب‌خانه درپی کارفوتی بیرون رفته است و یلان‌الدوله خدا را شکر میکند که آخرش پس‌ازدوروز و سه شب توانست از گیراین صاحبخانه سمج بجهد ولی محرمانه تعجب میکند که چطور است هر کجا ماشب‌میخوابیم‌صبح باین زودی برای‌صاحب خانه کار لازم پیدا میشود پس چرا برای ویلان‌الدوله‌هیچوقت ازاین‌جور کارهای‌لازم فوتی پیدا نمیشود؟ مگر کار لازم طلبکار ترك است که هنوز بوق حمام را نزده یخه انسان را بگیرد، ای‌بابا هنوز شیری‌نیامده هنوز در دکان را باز نکرده‌اند، کار لازم‌یعنی چه؟ ولی‌شایدصاحبخانه میخواسته برود حمام. خوب ویلان‌الدوله هم مدتی است‌فرصت پیدانکرده حمامی برود، ممکن بود باهم میرفتندراست است که ویلان‌الدوله‌وقت‌سر و کیسه نداشت ولی لاافل لیف وصابونی زده مشتمالی میکرد ازکسالت وخستگی در می‌آمد، ویلان‌الدوله میخواهد لباسهایش را بپوشد می‌بیند جورابهایش مثل خانه زنبور سوراخ و پیراهنش مانند پیراهن عثمان‌چاك اندرچاك است. نوکر صاحبخانه را صدا زده میگوید همقطار تو میدانی که این مردم بمن بیچاره مجال نمیدهند آب از گلویم پائین برودچه‌رسد باینکه بروم‌خودم یك جفت جوراب بخرم وحالا هم وزیرداخله منتظراست ووقت اینکه بخانه سری زده جورابی عوض کنم‌ندارم، آنجا باندرون بگو یکجفت جوراب و یك پیراهن از مال آقا بفرستند که میترسم‌وقت‌بگذرد، وقتیکه ویلان‌الدوله میخواهد جورابهای تازه را بپا کند تعجب میکند که جورابها باپند جورابی که دوسه‌روز قبل در خانه یکی‌از هم‌مسلکان که‌شب را آنجا بروز آورده بود برایش آورده بودند درست از یك رنك‌است. این را بفال نیکو گرفته و عبارا بدوش میاندازد که بیرون برود می بیند عبائي است که‌هشت روزقبل از خانه یکي ازآشنایان‌هم‌حوزه‌عاریت گرفته

و هنوز گرفتاوی فرصت نداده‌است که ببرد پس بدهد بیچاره ویلان‌الدوله مثل مرده شورها هرتکه لباسش از جائی آمده و مال کسی‌است‌والله‌حق دارد از دست این مردم‌سر بصحرا بگذارد . خلاصه ویلان‌الدوله بتوسط‌آدم صاحبخانه خیلی عذرخواهی‌میکند که بدون خداحافظی مجبوراست‌مرخص بشودولی کار مردم را هم آخر نمیشود که‌بکلی کنار انداخت البته‌اگر باز فرصتی بدست‌آمد خدمت خواهدرسید.

در کوچه هنوز بیست قدم نرفته‌بود که بنده دوست و پانزده‌آشنابر میخورد . انسان چه‌میتواند بکند ؟ چهل سال است بچه این‌شهراست‌نمیشود پشتش را بمردم‌بر گرداند . امان ازاین زندگی ، بیچاره ویلان‌الدوله هفته که هفت روز است می بینی دو خوراك را در یکجا نکرده و مثل یابوی چاپاری جو صبح را در این منزل و جوشام را درمنزل دیگرخورده‌است . ویلان‌الدوله امروز دیگر خیلی آزرده و افسرده است . دیشب گذشته‌رادر شبستان مسجدی بسر برده و امروز هم با حالت تب وضعفی که‌دارد‌نمیداند بکی رو بیاورد . هر کجا رفته صاحبخانه برای کار لازم ازخانه بیرون‌رفته وسپرده بودند که بگویند‌برای‌ناهار بر نمیگردند . بدبخت دوشاهی‌ندارد یك حبه گنه‌گنه خریده بخورد ، جیبش خالی ، بغلش خالی ازمال‌دنیا جز یکی ازآن قوطی سیگارهای سیاه و ماه و ستاره نشان گدائی که‌خودش هم نمیداند ازکجا پیش او آمده ندارد . در مسجد میرزائی رادید که در پهنای آفتاب‌عبای خودراچهارلا کرده‌و قلمدان و لوله کاغذ وبیاضی‌وچند عدد پاکت در انتظار مشتری‌باقیچی قلمدان‌مشغول چیدن ناخن‌خویش‌است جلو رفته سلامی کرد وگفت جناب‌میرزا اجازه هست با قلم ودوات‌شما دو کلمه بنویسم میرزا با کمال ادب‌قلمدان خودرا با یك کاغذفلفل‌نمکی‌پیش گذاشت ویلان‌الدوله مشغول نوشتن شد درحالیکه از وجناتش آثارتب و ضعف نمایان بود . پس ازآنکه از نوشتن فارغ شد یواشکی بسته تریاك را از جیب خوددرآورده و با چاقوی قلمدان خردکرد و همه‌را یکدفعه‌در دهن انداخته چند جرعه آب‌هم بروی‌تریاك‌نوشید و اظهار امتنان ازمیرزا کرده و بطرف شبستان روان شد ارسیهای‌خودرا بزیر سر نهاده‌وانالله‌ی گفته دیده فروبست . فردا صبح زود کـه خادم مسجد وارد شبستان شد ویلان‌الدوله را دیدکه گوئی هرگز در این دنیا نبوده است طولی نکشید که دوست وآشنا خبرشده در مسجد جمع‌شدند . در بغلش کاغذی‌راکه‌قبل از خوردن تریاك نوشته بود یافتند که نوشته بود پس از پنجاه سال سر

گردانی و بی سروسامانی از این دنیای فانی میروم در صورتیکه نمیدانم جسدم را کسی خواهد شناخت یا نه ، در تمام مدت عمر بآشنایان خود جز زحمت‌ودردسر ندادم واگر یقین نداشتم که ترحمی که عمومادرحق‌من‌روا داشتند حتی ازخجلت وشرمساری من بمراتب بیشتر بوده وهست‌این‌دم‌آخر زندگانی را صرف عذر خواهی میکردم . اما آنها بشرایط آدمی رفتار کرده‌اند و محتاج بعذرخواهی چون‌منی نیستند . حالاهم از آنهاخواهشمندم همانطور که در حیات من سر مرا بی سامان نخواستند پس از مرگم نیز بیادگاری زندگانی تلخ وسرگردانی و ویلانی من در این دنیا این شعر پیر و مرشد بابا طاهر عریان را اگر قبرم سنگی داشت بروی سنگ نقش نمایند :

همه‌ماران وموران‌لانه‌دارند   من بیچاره را ویرانه‌ای نه

پایان

بقلم آقای نظام وفا

خنده

ای ستارگان سحری بتابید . ای غنچه‌های صبحگاهی بازشوید، ای لبان گلرنك بخندید ، این فروغ وروشنائی برای شب زنده‌داران عشق ، این شیفتگی و دلربائی برای مرغان چمن ، این‌تبسم وشادمانی برای‌دلهای محزون ، تسلیت خدائی است که بوسیلهٔ شمااعطا میشود . خنده برزیبائی لبهای تو میافزاید و این اشك‌شور آخر چشمان پرنفوذ ترا رنجور خواهد نمود . بخند چون خندهٔ گل بصورت باغبان، بخند چون طفل بپستان مادر ، من خنده های مصنوعی گریه آلود را دوست نمیدارم . بخند اما نه چون خنده برق که گریه ابر را بخود میآورد ، خنده ایکه مایه گریه دیگران است خنده نیست .

بخند و شادباش و دیگران را بخندان و شادمان نگاهدار. وقتی جمعی بشادی هم میخندند سعادت از چهره خود نقاب برمیدارد و فرشته عشق تبسم می کند ، گلها خنده چمن وستاره ها خنده آسمان و جوانی

خنده عمر و عشق خنده خدائی است و کسیکه از گلشن عمر گلی نچیده و درآسمان حیات ستاره تابانی ندیده و از جوانی تمتعی نگرفته وشعله عشقی قلب اورا روشن نکرده است لبان او متبسم نیست و بارقهٔ امید درچشم و فروغ سعادت در پیشانی او دیده نمیشود .

ملکه انگلیس میگفت بدنیا لبخند بزن ، دنیا هم بروی تو خندان خواهد گردید . من سالها با گریه خو گرفته بودم و هر بامداد که سپیده صبح برخسار من که از اشك چشم شسته شده بود میخندید . ما خون دل خوردیم و دیگران با لبان خون آلود بروی ما خندیدند . مادر گوشه‌های ناکامی غنودیم و آنها در نزهت‌گاههای کامیابی خرامیدند ، ما بزحمت باغبان و عمر کوتاه گل نگاه کردیم ،آنها گریبان خودرا از گل مزین و شامه خودرا از روائح آن معطر ساختند . دوستان من، شما از گذشتهٔ من پند بگیرید ، گریه نکنید و نگذارید این اشك ها که ترشح روح شما هستند بی سبب از چشم خارج شوند .این آسمان کبود، این ستارگان روشن، این ابرهای سفید ، این شفق طلائی ، این اشعه‌های الوان ، این زمین سبز ، این گلهای سرخ ، این قلبهای مشتعل ، این درختان بارور ، این مرغان خوش الحان ، این جمال طبیعت ، این بهار جوانی آیا کافی نیستند که روح شمارا باهتزاز آورده و لبانتان را بتبسم بگشایند .

پایان

بقلم آقای نظام وفا

گریه

ای قطره های ظریف اشك ، ای دانه‌های قیمتی عشق ، ای ژاله‌های صبحگاهی دل بیائید و این آتش جانسوزیکه مرا فروگرفته خاموش کنید.
کوهستانهائی که چشمه جاری دارند همیشه سبز وخرمند و مردمك چشمی که با اشك شست‌شو گردیده عالم محبت را پاك ومنزه می بیند.روح وقتی مملو از خوشی یا تألم است تراوشی پیدا میکند وتراوش آن اشك چشم

است و باین واسطه هر گریه از روی دلتنگی نیست و گریه‌های موقع وصل و تراوشهای ابر بهاری علامت انبساط و شادمانی میباشد. من مخلوقی بین جماد و انسان دیده و وادی ای بین مرگ و زندگانی مشاهده نموده‌ام کسی که طوفان های محبت و شبنم‌های شادمانی بدون هیچگونه اثر و نفوذی از کنار او بگذرد اگر جماد نباشد انسان هم نیست و آنجا که انسان بقدری فرسوده و غمگین گردیده که حتی حالت گریستن برای او نمانده است آنجا وادی بین مرگ و زندگی است. زیبائی‌ها وقتی بهم نزدیك شدند جاذبه آنها زیادتر میگردد، مثلا گل سرخ روی شاخه‌های سبز ژاله، صبحگاهی روی گلهای سپید و عرق امید روی پیشانیهای معصوم و نقش عشق روی دلهای پر حرارت و اشك امید روی دیدگان انتظار کشیده ترکیباتی هستند که بر جمال و زیبائی طبیعت میافزاید. من گاهی از خواندن افسانه‌های محزون، از دیدن پرده های حساس گریه کرده‌ام و با اینکه برای اشخاص موهوم و عشقبازیها و از خود گذشتگی‌های خیالی بوده است، باز از سنگینی و گرفتگی قلب من کاسته شده و حس شعف و انبساط در خود مشاهده نموده و دانسته‌ام خواص طبیعی اشیاء بهر طریقی که باشد آخر ظاهر میشود و چنانکه باران شستشو میدهد و آفتاب میپروراند گریه هم موجب تخفیف غصه و سبکبار گردیدن روح خواهد گردید.

پایان

بقلم آقای دکتر رضازاده شفق

استاد دانشگاه تهران

آزادی

یکی از مواد اعلامیه حقوق بشر می گوید که افراد هر کشوری که از حقوق و امتیازات و آب و گل آنکشور استفاده میکنند بالطبع متعهد و ملتزمند نسبت بمصالح عالیه و حقوق تمامیت آنکشور صداقت تام داشته باشند - پس در هر نوع امتیاز و آزادی که مورد بحث ومطالعه واقع شود عیان است که آزادی یکطرفی یا مطلق نمیتواند ملحوظ گردد و بحقیقت

همان قول مشهور که گفته : آزادی هرفرد یا هرگروه تاحدی‌مجازاست که مخل آزادی دیگران واقع نشود در این موارد هم تطبیق مسی کند و چاره ای نیست . در واقع این معنی‌را که از اهم معانی اجتماعی‌است فقط ملتهای آزاد یعنی ملتهائی که تربیت ممتد دموکراسی آنـان را شایسته زندگانی و همکاری اجتماعی کرده میتوانند بفهمند .یك جامعه وقتی‌آزاد شد یعنی هر فرد و هرطبقه بدون ادنی نگرانی و مداخله‌و تهدید ووعید به حقوق خویش نائل گردید تازه میفهمد همانطور که حقوق‌وآزادی برای‌او سودمند و گرانبها است برای دیگران هم هست . پس بالطبع محض حفظ آزادی خویش باحترام آزادی دیگران متوجه میشود . پس آزادی‌دراین جهان مطلقا یك امر نسبی است و در حد اعلای مفهوم خود عبارت از این است که هر فرد و هرملتی بحقوق مشروع خود برسد ودرحفظ‌آن‌معروض هیچ‌گونه نگرانی و تعرض و تجاوز ازناحیه دیگران‌نباشد. خدانکند‌فردی یا جامعه ای، از آزادی چنین استنباط کند که هر کسی هرعملی را هرطور دلش خواست اجرا کند . در اینصورت‌جهان‌هرج‌ومرج وجامعه‌انسانی‌مختل میگردد و امنیتی برای هیچکس و هیچ ملتی باقی نمیماند . بقول‌پروفسور «لاسکی» اگر کسی در سالن سینما میان دوهزار نفرنشسته‌دلش‌میخواهد برای تفریح داد بزند «آی آتش آی حریق !» و مردم را از زن و بچه هراسان کند وشاید چندتن در ازدحام زخمی شوند یا بمیرندواین‌آقابگوید من آزادم ، آنچه میخواهم میگویم،چون آزادی گفتار است، البته اشتباه میکند آزادی هر فرد وهرجمع‌حدی‌دارد . انسان حتی‌در اعمال‌ساده‌روزانه هم آزاد نیست حتی درکار خیلی عادی مانند راه‌رفتن در خیابانها آزادی وجود ندارد . هر فرد پیاده یا سوارمجبوراست‌درخیابان بآمدوشددیگران هم حقی قائل شود وگرنه تصادفات در یکروز چندین صد نفرآدم میکشد. جهان ما جهان قانون یاناموس است . ما درحال فردی نیز آزاد نیستیم اگر بالفرض فردی در کوهستان‌دور از بشر زندگی کند بازهم‌آزادنیست تابع قوانین جسم خود و نوامیس طبیعت است ، نمیتواند خودش را به هوا بیندازد ، نمیتواند کارنکرده غذا بخورد . نمیتواند نخوابد . خـلاصه رسم آفرینش در این نشئه که ما هستیم ابدا کیفی ودلخواه نیست. آنانکه‌تصور میکنند درگفتن و یا نوشتن ویا کردارو رفتارخود آزادولجام گسیخته‌هستند ومیتوانند بهرکسی یا هرجامعه ای بهرطوری که دلشان‌خواست بتازند یا اشتباه میکنند واز مفهوم آزادی فرسنگها دورند یا متعمدهستندومیخواهند

مانند قوی دستان و زورمندان و راهزنان از فرصت‌هائی استفاده کنند و با زور وتجاوز هدفی یاجاهی ومالی بچنك بیاورند و چاقوکشی و تجاوز فاحش و ستمگری علنی و بی‌شرمانه‌ای‌را آزادی نام دهند یعنی آزادی برای آنان ولی اسارت برای دیگران ، بخت‌النصر ، چنگیز ، آتیلا ، یزیدبن معاویه وشاید هیتلر ودیگران هم از این قبیل آزادیها میخواستند ومدتی هم کسب کردند ونمونه‌ای از اعمال آزادی پرورانه خودرا نمودار ساختند معلوم‌شد معنی آزادی آنست که یك‌فرد یایکدسته هرچه خواستند بگویند وبنویسند ودیگران حتی اکثریت عظیمه مردم خاموش شوند ونتوانندنفس بکشند وبآقای دیکتاتور نتوانند بگویند بالای چشم شما ابروست . بقول آن زن آزادیخواه فرانسوی یعنی مادام «رولان» (ای آزادی‌چه‌جنایتهائی که بنام تو مرتکب میشوند .) دراین دنیا مفهوم آزادی هم از مفاهیمی است که هرکسی آنرا بنفع خود وازلحاظ تمایلات خود تعبیر میکنند بگفتهٔ مولوی :

« هرکسی از ظن خود شد یار من
وز درون من نجست اسرار من »

پایان

بقلم آقای مهدی حمیدی — دکتر در ادبیات فارسی

فاطمه

امروز صبح زنك اول هنگامیکه خانم معلم دفتر حضور وغیاب را روی هم انداخت و خواست درس را شروع کند مشاهده کرد که در ردیف اول مانند لثه‌ای که دندانی از آن افتاده باشد جای فاطمه خالی مانده‌است دراین کلاس ردیف های دیگر هم خالی میماند . غالب روزهای برفی و بارانی دخترهای خودآرا ومتمول بمدرسه نمیآمدند اماغیبت آنها درخانم‌معلم آنقدرها تأثیر نداشت وموجب نگرانی وتعجب نبود . او میدانست که این دخترهای فربه و شاداب که خون ازگونه‌هایشان میتراود ، این دختر های

عزیز و نازنین که طاقت باد سرد و هوای گرم را ندارند ، این دختر های فضول وشیطان که هیچوقت بمعلم گوش نمیدهند درهمان سن کمی که هستند مثل اینست که تنها غرضشان از آمدن بمدرسه نمایش دادن لباسهای شیك وگرانبها بسایرین است . مثل اینست که میآیند درکلاس بخندند وکفشهای برقی وجورابهای ابریشمی ولطیفشان را بدختران بیچاره و عور وگرسنه نشان بدهند.مثل اینست که میآیند باموجهای پرند و پرنیان چشم دختران ژنده پوش را خیره ساخته وبرق حسرت را درزیر مژگان بلند آنها تماشا کنند . او میدانست که این قبیل دختران نیامدنشان بمدرسه علتی جز سردی هوا وبیم آسیب ندارد . اما فاطمه .. آن دخترك لاغر اندام ژنده پوش پریده رنك که با آن پیکر نحیف هرروز ازهمه زودتر بدبیرستان میآمد هیچوقت غائب نمیشد ، هرگز نمیخندید وچنان بودکه حال خنده کردن هم ندارد . آن دخترك هوشیار که همیشه گوش میداد ،کمتر از همه حرف میزد زودتر ازهمه میشنید ، آن دخترك چرا نیامده است ؟ شاید سرماخورده ؟ شاید مریض باشد . امروز یك کله برف افتاده وفاطمه که همیشه کفشهایش جلوتر از پاهایش حرکت میکند ، همیشه کفهای ارسیش آویزان است ، همیشه نوك پنجه‌هایش از سوراخ جوراب نخی وضخیم بیرون آمده است . فاطمه که لباس تابستان وزمستانش یك پیراهن نازك ورنك و رو رفته است دراین برف سنگین چطور میتواند از خانه بیرون بیاید .

نکند که درخیابان لای برفها مانده باشد ؟ نکند که اتوبوسی او را زیرگرفته باشد ؟! اصلاخدا کند که درچنین روزی باآن حال زار قصدبیرون آمدن از خانه هم نکرده باشد والا بیچاره دخترك از این سرمای شدید خواهد مرد . چشمهای خانم معلم برآن نقطه خیره شد و فکر او بدنبال فاطمه بهمه جا میرفت . شاگردان از سکوت و حیرت معلم و شروع نشدن درس خوشحال شده دوتا دوتا ؛ سه‌تا سه‌تا ؛ سردرهم انداخته پچ‌پچ می کردند ومیخندیدند . هیچکس درفکر فاطمه نبود . درمیان این حیرت و همهمه در باز شد ودخترکی نفس زنان و لرزان مانند یك آدمك برفی مثل یك موش آب کشیده باکتابهای خیس ، با انگشتان آماس کرده،بابیم و اضطراب داخل گشت . داخل شدن او باچنین‌هیئتی موجب شد که ناگهان شلیك ممتد خنده فضای کلاس را پر کرد وهمه چشمها بچهرهٔ این موجود ضعیف و ناتوان خیره ماند. گونه های زرد این‌دخترك در زیر نگاه های نافذ و سوراخ کننده برافروخته شد و یك جفت چشم درشت وشرمگین از

خجلت بزیر افتاد . بمجرد اینکه دیدگان این دختر بالبخندهای غندان مریم مصادف گردید و از آنجا بررخسار شگفته و شاداب مهین و عزیز و مینا لغزید چیزی نامعلوم مانند باری سنگین بر گردن او فشار داد و آن گردن کوچك و ضعیف را خم ساخت . از چشمان بی فروغ او برقی درخشیدن گرفت و در میان آن برق اتومبیل زیبا وقشنگی که هرروز مریم را بمدرسه می آورد ، گیسوان پرچین و طلائی مریم که از آنها بوی عطری بمشام میرسید ، چتر بارانی و ظریف مریم، نیم چکمه براق مریم که پشت آن یك عدد هفت را نمایش میداد.

ساقهای مریم که باجورابهای ابریشمی ناژك در آنها فرو رفته بود ظرفهای غذا خوری مریم که هرروز ظهر بمدرسه فرستاده میشد ، بخار گرم ومطبوعی که از آن ظرفها بر میخاست ودهان دختران را آب میانداخت نقلها و آب نباتهای رنگارنگی که بوی آنهارا همیشه ازدهان مریم شنیده ومزه آنها را هرگز نچشیده بود ، پالتوی ضخیم و خوش برش مریم، شال گردنی شطرنجی و دلربای مریم ، دست کشهای قشنك و کلفت مریم ، گونه های سرخ و گلرنك مریم ، چانه چهار اشکوبه مریم ، اطاق زیبا و مزین مریم، پردههای آسمانی خواب گاه مریم ، بخاری برقی و بیدود مریم که در نظر او بشکل یك قطعه الماسی درشت و متبلور جلوه می کرد ، قیافه شوفرمریم ، آمد و رفت کلفت های مریم، هیاهوی خانه مریم، خوراك های گوناگونی که مریم از آنها اسم میبرد و هزار ها چیز دیگر که همه متعلق بمریم بود در پیش چشمان او مجسم و آشکار گردید. مهین وعزیز و مینا هم همینطور هستند . اینها هم هیچکدام از مریم دست کمی ندارند روز های جمعه با اتومبیل بخانه هم میروند و تاغروب با هم شوخی میکنند با هم میرقصند باهم میخندند . اسرار خود را با هم میگویند، بکتاب های خود ابداً نگاه نمیکنند ، او را در مجمع خود چه درخانه و چه در مدرسه نمی پذیرند. باو باچشم حقارت مینگرند و از همین روز ها مقدمات وخصائص یك زندگی اشرافی را تهیه می بینند ، خدایا نکند که این دختران که با صدای بلند بر من میخندند و مرا مسخره میکنند آن چیز ها را که نباید بدانند فهمیده باشند، نکند کسی اسرار مرا بایشان گفته باشد . بعد بنظر او چنین رسید که حتما همه آنها از اسراروی باخبرند . قطعا نوکر های آنها برایشان نقل کرده اند که هرروز ظهراو و علی و مادرش مقداری کاهوی گندیده را با اشتهای تمام خورده اند ، زیرابیادش آمدوقتی کاهو

میخرید شوفر مریم اورا دیدو چون همکلاس دخترارباب خود را شناخت یك خنده کوچك هم بروی او نمود . بعد تصور کرد که چون‌دیروز بدنبال کاهو نرفته و شوفر مریم او را ندیده است . مسلما دریافته که پول آنها بکلی تمام شده و برای مصرف همان کاهو هم چیزی در خانه باقی نمانده است، دراینجا بود که بیادش آمد دیروز نهار نخورده ودیشب شام نداشته‌اند. قیافه برادرش علی با اشك درشتی که از گونه‌هایش سرازیر بود واتصالا فریاد میکشید که گرسنه‌ام ، بستر کهنه و مندرسی که از چندین روزپیش مادر تبدار مریضش در آن میغلطید ، وضع کثیف و تاریك اطاق‌مرطوب که در آن زندگی میکردند . نهیب سرمای مذلت‌بخشی که همه شب آنها را بهم چسبانیده بود ، بوی عرق و احساس گرمی ناخوش آیندی که در بدن مادر کرده بود همه این‌ها با ابهام و خیرگی و رخوتی آمیخته شده بشکل یك تابوت‌ویك قبراز نظر او گذشت ، خیالهای‌وحشت‌انگیز، بیماری مادر ، بیم گرسنه ماندن امروز ظهر و امشب ، تصور قیافه‌اشك آلودعلی، ضعف از بی قوتی ، هراس از مرك ونیستی ،ترس از خواب رفتن در زیر خاکها،تجسم خواب های آشفته‌ای که‌دیشب تا بصبح‌دیده بودوهزارها اندیشه مبهم و مدهش‌دیگر همه درطول چند ثانیه متراکم‌شده‌و برشانه‌های‌ناتوان او فشار داد ، فشاری مهیب و وحشت انگیز . زانوان این دختر درزیراین سنگینی ، بنای لرزیدن را گذاشت ، چهره او دگرگون‌شد،چشمش‌سیاهی گرفت .ناگهان مانندتوده برفی که از یك‌جریان قوی و نامرئی برق‌ذوب شود ، یایك آدمك برفی که در زیر حرارت خورشید تابستانی‌قرار گیرد در هم‌شکست و مثل یك‌فانوس بروی هم چین شد . همه این وقایع‌درظرف چند ثانیه اتفاق افتاد و معلم که از چند ثانیه پیش دهان باز کرده‌بودوشاید که میخواست شلیك خنده نابجای دختران را با نیش حرف های‌زهرآلود جبران کند برای این‌کار مجالی بدست نیاورد ، بطرف دختر دویدواورا دربغل گرفت.

فاطمه بیهوش شده بود . معلم سراسیمه طیبه‌فراش راصدا کرد و با کمك او فاطمه راکه‌آب از لباس‌های کهنه‌وپاره‌پاره‌اش جاری‌بود بدفتر دبستان کشیده درکناربخاری‌گرم بروی نیمکتی‌خواباند.

لحظه‌ای بعد که مدیروناظم و دفتردار همه بدوراوحلقه‌زده‌و باکمك معلم وفراش لباسهای خیس او را میکندند مشاهده کردند که شکم فاطمه بپشت چسبیده ومثل اینستکه دوسه روز غذا نخورده است . اما هیچکدام

نمی‌توانستند باور کنند که فاطمه ازشدت گرسنگی بیهوش شده باشدفاطمه دختر یکنفر افسر است . در دفتر مدرسه که اسم اورا نوشته‌اند بنام دختر سرگرد ... نوشته‌اند چطورممکن است که از گرسنگی بیهوش شده‌باشد؟ پدر او هرقدر درلباس و کفش او بی‌قید باشد ممکن نیست که در غذای او امساك کند ! طبیبه پشت سرهم قاشقهای قندآب را بدهان اومیریخت وشمله بخاری بدن اورا نوازش میداد . فاطمه درمیان بهت و سرگیجه‌ای کم کم چشمها را بازکرد . معلم که اورا بقدر دختر خود دوست میداشت ازفرط خوشحالی بی‌اختیار گونه اورا بوسه زد و بالحن مادرانه ای پرسید فاطمه جان چطوری ؟ دخترك همینطور که درعالم اغما وسرگیجه بود خیال کرد که درخانه خودشان است ومادرش با او حرف میزند جواب داد گرسنه ام خیلی گرسنه‌ام . معلوم شد فاطمه باآنکه دختر یکی‌از افسران ارشد قشون است گرسنه مانده و ازگرسنگی ضعف کرده است . ایـن قضیه در ضمن بیهوشی و هوشیاری از حرفهائیکه جسته جسته از دهان فاطمه پرید معلوم شد ، پدر او چندین سال پیش‌از این دریکی ازجنگهای داخلی وزدوخورد های محلی بقتل رسیده از آن روز این خانواده سه‌نفری با حقوق تقاعد بسیارناچیز بدوامرار معاش کرده‌اند وچون هیچکس راهم نداشته‌اند مادر آنها باخیاطی ، رفوگری و تعمیر لباس مخارج آنهـا را متحمل شده‌است اول سال هرچه کرده و بهروسیله که متشبث شده نتوانسته است دختر خود یعنی فاطمه را دریکی‌از مدارس دولتی بگذارد واز پرداخت ماهانه معاف باشد زیرا همه مدارس مزبور باتوصیه‌ها وسفارشها از دختران اعیان و متمولین پربوده واوکسی راکه توصیه کندنداشته است . اغنیا وثروتمندان حتی جای فقرا وبیچارگانرا غصب میکنند . مادرش از یکماه پیش سرما خورده واز یك هفته قبل بستری شده غذا وطبیبی ندارد . اندوخته مختصر آنها درظرف این مدت بپایان رسیده ، چند روز است که حتی یکشاهی‌هم نداشته‌اند فاطمه باچشمانی که اشك درآنها دور میزد وبا مژه‌هائیکه سعی داشت جلو این ریزشها را بگیرد بروی نیمکت افتاده وباکلمات مقطعی که فواصل آنها را ناله‌های پنهانی وکوتاه و اشکهای درشت پرکرده بود میگفت : وقتی پدرم ... زنده بود برای من وعلی لباس میخرید و با مادرم مارا بسینما میبرد از مشاهده این احوال اشکها بی‌اختیار ازدیدهٔ ناظرین فرو ریخت ، خانم معلم بلند بلند گریه میکرد ، طبیبه فراش باگوشه چارقد چشمهایش را پاك مینمود . خانم مدیر بفراش دستور میداد که هرچه‌زودتر

چند استکان شیر تهیه کند . دفتردار مدرسه که گویا تلخی عواقب خدمت در نظام "راه" بیش از دیگران چشیده بود دیگران را مخاطب ساخته میگفت : از مملکتی که حال وزارت جنك و عاقبت افسران او این است چه توقعی میتوان داشت ؟ خانم ناظم میگفت این نظام و این فرهنك وهمه چیز دیگر این مملکت باهم متناسب است وزارت فرهنگی که موظف است تمام وسائل کار و پیشرفت درعلم را برای پسران و دختران بینوا تهیه کند جای آنهارا درمدارس دولتی ومجانی غصب میکنند و بمتمولین ذی نفوذ می بخشند . خانم مدیر بدفتردار میگفت خانم از این ببعد فاطمه را جزء شاگردان مجانی بنویسید وخواهش دارم حقوقی را که درظرف این چندماه پرداخته است از صندوق مدرسه بحساب من برداشته ومخصوصا همین امروز بوی مسترد کنید که برای مادرش ببرد . بعقیدهٔ من دراین مملکت امثال فاطمه بسیار است روزی نیست که در اینکشور صدها فاطمه قربانی نشود .

خانواده های بزرك وذی نفوذ خانواده های کوچك و ضعیف را محو و نابود میکنند . وزارت جنك، وزارت فرهنك و سایر وزارتخانه ها آلتهای اجرای این قتلها هستند . خون فاطمه ومادرهای فاطمه ها بگردن وزرا و متمولین است. اینها هستند که در پیشگاه خداوند مسئول این جنایات خواهند ود . خاموشی و سکوتی فضای اطاق را پر کرده بود . صدای تك تك ساعت دیواری بگوش میرسید. دراین لحظه طیبه در را باز کرد و با یک سینی کوچك و یك فنجان و یك قوری شیر داخل شد و بطرف فاطمه که اندکی بحال آمده و روی نیمکت نشسته بود پیش رفت.

پایان

ترجمه آقای ابوالقاسم پاینده — مدیر مجله صبا

کتاب و کتابخانه

چرا از تنهائی شکایت میکنید مگر مونسی بهتر از کتاب سراغ دارید ؟ «یکی از بزرگان»

چه خوش است روزگار ما، کتاب فراوان و بدست آوردنش آسان

است مردم قدر کتاب را نمیدانند واز فوائد آن غافلند کتاب آموزگاری است که مفت وبلاعوض مارا تعلیم میدهد ، هیچوقت ملول نمیشود و همیشه درانتظارمان بیدار است . هروقت بسروقتش برویم با چهره گشاده ما را می‌پذیرد و بدون دریغ مکنونات خاطر خویش را دراختیارمان میگذاردو از مصاحبت‌ما دلگیر نمیشود واز مناقشه و جدال خشمگین نمیگردد . هر چه بپرسیم باملایمت جواب میدهد و هرچه را نمیدانیم با رأفت و مهربانی بما میآموزد . هیچوقت مارا سرزنش نمیکند ومعلومات خود را به رخمان نمیکشد . دراینصورت بهتر ازکتاب چیزی نیست و بهتر ازکتابخانه‌جائی در دنیا وجود ندارد . کسیکه میخواهد در کانون افکار و تصورات بشری از رنج و محنت زندگانی رهائی یافته بخوشبختی و آرامش نائل شود باید مقصودخویش‌را در گوشه کتابخانه میان‌اوراق کتب جستجو کندومطمئن باشدکه عاقبت جوینده یابنـده است . انسان باقتضای فطرت از تنهائی می‌گریزد و از عزلت نفرت دارد . همیشه میخواهد با دوستان بیامیزد وبا آشنایان بنشیند و برخیزد . گوئی هستی او ناقص است و رشته‌های نامرئی، وجوداورا بادیگران بهم پیوسته که بدون آنها آرام و قرار ندارد. بدون تردیدکتاب برای انسان بهترین مونس و مصاحب است ، زیرا مصاحبت کتاب مارا از محیط مردم عادی بالا برده و دردنیائی از افکار وتصورات عالی داخل میکند وبامردمان همنشین میسازد (پرارك) درستایش کتاب‌های خود چنین میگوید . «گروهی دوستان یکرنك دارم که شب و روزخویش را باآنها میگذرانم : دوستان من‌همه از ناموران جهانندکه قرون‌واعصار را درهم پیچیده، فواصل‌دنیارا از میان‌برداشته درخانه‌چشمم جای گرفته‌اند هروقت میخواهم بدیدن آنها میروم و هرجا بروم آنها را به همراه خود میبرم. بقدری خوش‌محضر و شیرین زبانندکه هیچکس از صحبتشان سیر نمیشود . بزبان طبیعت سخن میگویند و از سرنوشت انسان رازهـا فرو میخوانند . بمن میگویندکه چگونه زندگی‌کنم و چگونه بمیرم . وقتی غمگین میشوم آتش غم را بـآب حکمت فرو مینشانند . سخنان شیرین و نکته‌های نمکین میگویند . تا خرم و مسرور شوم. راه سعادت را بمن‌نشان میدهند و برای پیمودن آن از رهنمائی دریغ نمیکنند . دوستان با وفا و مهربانم درمقابل محبت‌های خود ازمن تمنائی ندارند و برای خدمت های خود پاداش نمی‌طلبند»

این سخن عین حقیقت است (ایزك برو) میگوید :« کتاب دوست

مهربانی است که هیچوقت براه نفاق نمیرود ، راهنمای باوفائی است که معبر حیات را بما نشان داده راه عفت و فضیلت را جلو پایمان میگذارد . مصاحب شیرین زبانی است که با سخنان دلنواز خود مارا از بند غم آزاد می کند » دیگری میگوید : « بوسیله کتاب بامشاهیر تاریخ که اکنون در آغوش خاك خفته‌اند گفتگو میکنیم و افکارشان را با زبان خودشان می شنویم ، باکسری و اسکندر از جنگها و فتوحاتشان سخن میگوئیم ، در محضر دموستن وسیسرون می نشینیم و سخنان دلنوازشان را میشنویم ، در مجلس درس سقراط و افلاطون حاضر شده از تعالیمشان استفاده میکنیم ، بااقلیدس و نیوتن محشور شده مشکلات خودرا از آنها می پرسیم. بلی کتاب خلاصه اعمال‌واقوال‌رجال‌را ازخلال قرون عبورداده‌در دسترس‌ماميگذارد» ژرمی تایلر میگوید :

« کتاب برای‌جوانان رهنمائیست که آنهارا بطرف شرافت وفضیلت میکشاند ، زیرا جوانی مخلوطی ازهیجان وغرور است ، برای پیران مایه تسلیتی است که آنها را از محنت وبدبختی رهائی میدهد زیرا پیری دوره ظلمت و وحشت زندگی است » برای ایام تنهائی مونس ومصاحبی بهتر و با وفاتر ازکتاب نیست ، معاشرت ابنای زمان غالباً زیان‌آمیز است ازاین جهت که غالباً مارا تابع تمایلات خود ساخته خودشان مطیع هوس‌میشوند ودرنتیجه مارا بوادی فساد میکشانند ولی کتاب چون پیری جهاندیده‌مارا اندرز میدهد وبوسیلهٔ سخنان حکمت آمیز ، نفوذ هوس را از روحمان بر طرف میکند. سیسرون میگوید «اتاق بدون کتاب مانند روح بی‌جسم‌است» یکی‌از بزرگان میگوید :

« باید مطالعه‌رادرردیف ضروریات زندگی بشمار آورد. روح ما مانند جسممان‌گرسنه‌میشود و باید بوسیله مطالعه ازگرسنگی رهائی‌یابد» و ولر میگوید « مطالعه تاریخ جوانان‌را پیرمیکندیعنی درعین جوانی آنها را ازتجربیات پیری‌برخوردار میسازد و دائره فکرشان را وسعت میدهد» غالب‌مردم چنانکه باید بمطالعه راغب نیستند وازمصاحبت کتاب‌لذت‌نمیبرند برای آنکه ازفن مطالعه بیخبرند .

درهر کاری تفنن‌لازم است‌درمطالعه باید کتاب‌های مختلف‌داشته‌باشیم کتابخانه گلستانی میشود که گلهای رنگارنك دارد وقتی درآنقدم بگذاریم هرلحظه گلی تازه می‌چینیم و غنچه‌ای نوشکفته می بینیم از کتابخانه غافل مشوید که بهتر از آن‌جائی نیست. وقتی واردکتابخانه می شوید بصورت

ظاهر قفسه هائی را می بینید که کتب و اوراق در آن جای داده شده و هیچ صدائی بگوش نمیرسد .

وقتی روی صندلی پشت میز مطالعه می نشینید کتابهای خاموش زبان میگشایند . گوئی محیط عوض میشود و شما بر بالهای فکر نشسته باسرعتی حیرت انگیز آسمان و زمین را در می نوردید ، کتابخانه سرزمینی است سحر انگیز که هرکس در آن قدم گذاشت همه چیز را از یاد میبرد و در مقابل با رقه فکر انسانی که از خلال قرون میدرخشد محو و مبهوت میشود و بی اختیار چون پروانه خودرا بآغوش شعله مقدس انداخته میخواهد بدون پروا پروبال خویش را یکسر بسوزاند . آیا باهمیت کتابخانه آشنا شده اید آیا قدرت کتاب را میدانید و آیا خبردارید که کتاب در ردیف ضروری ترین لوازم حیاتی شماست ؟ اگر متوجه این قسمت شده اید دیگر از بدبختی شکایت نکنید زیرا شما خوشبخت هستید .

پایان

لیسانسیه ادبیات **بقلم عبدالحسین نوائی**

تفنن در زندگی انسان

یکی از بزرگان میگوید : «هرقدر دائره تفنن بشر وسعت یافته بر میزان رنج و الم او افزوده شده است » من با این گفته موافقم چه می بینم که هرچه زندگانی بشر از سادگی خود دورتر شده است برمیزان رنج و الم او افزوده شده ، تاریخ هرگز چنین اضطراب فکری و رنجی که امروز درجهان حکمفرماست نشان نمیدهد ، مسلما ساکنین ابتدائی کره ارض که هدفی جز حفظ نوع و تغذیه خود نداشتند بناراحتی های فکری دوره ما نبودند. امروز هیچکس نمیتواند ادعای آن داشته باشد که در سینه اش دلی آرام و در سرش فکری آسوده است . بدیهی است که اضطراب فکری ایجاد عمومی مینماید که همواره آدمی را دررنج میدارد، هرچه آدمی بیشتر بتفننات خود ادامه میدهد از آنجا که طبع حریص اوست دربی میزن بیشتری میگردد

وهرچه بیشتر مراد نفس بر آمد دل ما سر کشی آغاز مینمایدودرپی تفنن جدید و خواهش تازه میرود ، دیده می بیند ودل میخواهد ، ازدست دیده و دل فریادکردن بجائی نمیرسد مگر کسانی پیدا شوندکه خنجری فولادی ساخته بر دیده زنند تا دل هوسرانشان آرامش یابد آنگاه از نیك و بد اندیشه و ازکس غمی نداشته باشند وآسمان را بجوی وخوشه پروین را بدو جو بفروشند. ورنه کسانیکه دیده بازدارندودل آرزومند هیچگاه ازخواستن باز نمی مانند . اگر آدمی بآرزوهای خویش نرسد وتفنناتش از دسترس بدور افتد آنوقت است که اضطراب فکرش بسرحد جنون رسیده ازآسمان شکوه میکند،میخواهد که فلك را سقف بشکافد وطرحی نو دراندازد. چه شبها که رنج میبرد ، هنگامیکه همه درخواب میروندواو با پروین شب زنده داری میکند ، این اشعار پرشور وگداز ، این غزلیات و ترانه‌های آتشین همه نتیجهٔ دردها و رنجهائی است که بشر برای رسیدن بآمال وآرزو ها و تفننات خود تحمل کرده است .

کسانیکه دلی هوسران وطبعی بهانه جو دارند بخصوص بیش از همه مورد هجوم اندوه و درد میگردند . دل آنان مانندشیشه ظریف هنگامی که بر موانع و مشکلات بر میخورد شکسته میشود وآهنگ شکستگی آن بصورت شعر و موسیقی بیرون میآید. اینها همه نتیجهٔ دردهائی است که بشر تحمل میکند؛میگوئیدچگونه تفننات خودرااداره میکنید که رنج شما حداقل باشد؟

بعقیده من چون تفنن و کثرت آن موجب رنج است ازاینرومن هرگز در پی خواهش دل نرفته تفنناتی راکه دیگران میخواهنددنبال نمیکنم و بر خواهشهای مطلوب ونامطلوب دل چهرموافقت نشان نمیدهم.من کمتر در پی خواهشهای دل رفته ام . هرگز نخواسته ام که کاشانه‌دلم را وقف خیالی یا نقشی نمایم بلکه دوست داشته ام که آزاد زیست کنم چه روح حساس من اطاعت هر موجودی حتی دل هرجائی خود رانمی نماید.من از آنانم که از بار تعلق و دلبستگی آزاد آمده ام شاید اکنون بتوانم بگویم که رنجی ندارم چه هنگامیکه آزادگی و وارستگی پیش آمد وخواهشهای نفس وتفننات زندگی کم شد دیگر رنجی نمی ماند .رنج آنان میبرندکه در پی دل بوالهوس خودبهرسوئی روانند ، وقتیکه چشمشان دیدودلشان ازدست رفت شکیبائی بیك سو میکنند.تن برنج اندرمیدهند ولی برای من که مدتهاست خیال تفننی نکرده ام و اگردلم خواسته است من نخواسته ام رنجی نیست. درختانی که تفننی دارند در زیر بارند ورنه سرو از بار غم آزاد مانده

است . من سعادت خود را در این دیده‌ام که تفننات و هوسهای خود را پیروی ننمایم و تا اندازه‌ای نیز موفق شده ام ، اکنون احساس میکنم که کمتر رنج و اندوه مرا در هم میفشرد ، دیگر آن اضطراب پیشین را درخود نمی یابم بلکه آرامشی آمیخته بصفا درروح خود احساس میکنم!

پایان

بقلم آقای سید فخرالدین شادمان

نام بلند سعدی

نام بلند سعدی سردفتر شعر فارسی است . سعدی یعنی شعر فارسی اگر شعر آنست که دل را بلرزاند و ما را بخنداند و بگریاند و گاه در دریای فکر و خموشی فرو برد و گاه از گرداب اندیشه بیرون کند و فریاد شوق از نهادمان برآورد و غم و شادی ، صبر و بی تابی ، بیم و امید و هزار نوع غصه و درد و خوشی و کامرانی را بزبانی ساده اما تقلید نشدنی و بکنایه و اشاره‌ای بدیع اما فهمیدنی ، بیان کند پس کلیات سعدی خزانه بی همتای شعر فارسی است. شاهنامه کتاب جلال و حشمت است و دیوان عزیز حافظ دفتر کمال و معرفت. اما کلیات سعدی سراسر عشق است و شوریدگی ، در سخن فردوسی و حافظ زیبندگی فارسی هرچه خوبتر هویداست ولی گفتهٔ سعدی زبانیست که زندگی پرنشیب و فرازما را در این عالم شرح میدهد.

من از وقتیکه بآثار گویندگان بزرگ ایران آشنا شدم هر یك را در آینه خیال بوضعی خاص دیده‌ام . فردوسی در نظرم مردیست موقر که تبسم میکند ولی نمیخندد . سخن میگوید ، ولی هر لفظی را بزبان نمی آورد. شعر او آهنك دلنوازیست که گوئی از دور بگوشم میرسد . حافظ را مردی گوشه گیر و خاموش تصور میکنم که در کنج حجره‌ای خزیده و کتابی چند در مقابل نهاده ، فکرش را در عالمی غیر از عالم ما سیر داده و بعد آنرا در قالب کلماتی دلاویز برروی کاغذ نشانده است . غزل حافظ بگوشم آواز روح برورویست که از آسمانها بزمین میاید.

سعدی را نمیتوانم همیشه در یك شکل و هیئت و یا در یك جا مجسم پندارم. اورا بار ها در شیراز گرم بازی و دردامن صحرا گریان وخندان در صحبت دوست ، ویا در نظامیه بغداد در گیرودار بحث و یا در بتخانه سومنات و جامع بعلبك و جزیره کیش و حرم کعبه مشغول تماشا و وعظ و

گفت و شنید و توبه و مناجات دیده‌ام . گفته جانبخش سعدی آوازی نیست که از دور بیاید و یا از عالم بالا شنیده شود ، کلام دلاویزش گلبانك عشق و شور و وجد و حال است که از شیراز بدنیا و اززمین به‌آسمان هامیرود.مافرزندان ایران که هنوز بفارسی تکلم می کنیم از همه کتابهای بزرك سه کتاب اختیار کرده‌ایم و گذشته و حال و آینده خودرادرآنها میخوانیم و امیدواریم که تاخورشید برخاك عزیز ایران میتابد از نعمت فهمیدن آنها محروم نمانیم .شاهنامه را میخوانیم‌و بشکوه‌و جلال‌روزهای گذشته پی‌میبریم . چشم می بندیم و دیوان عزیز را باز میکنیم و ازگفته های حافظ آینده نامعلوم خود را باز میجوئیم.

کلیات سعدی را بجان دوست داریم چونکه آئینه تمام‌نمای‌زندگی‌و ترجمان احساسات دل است . دلی که از غم‌وشادی‌وسربلندی وشرمساری هردو بلرزه میآید و فرو میریزد . آری سعدی زندگی کنونی ما راشرح میدهد .این سخندان مردم شناس بتمام اسرارحالات انسانی آگاه است . لغزشها و امید های عهد جوانی و ضعف و بیچارگی ایام پیری را خوب میداند که‌چیست. غم دوری ، تلخی انتظار، شیرینی وصل ، ذلت‌افتادگی ، زشتی‌خود بینی ، عذاب همچشمی وحسد و خیانت وفی‌الجمله‌همه نوع‌حال و خیال وصفت‌نیك‌و بدانسان را چنان استادانه وصف کرده است که عقل از قدرت فکرباریك بین و فصاحت زبان شیرینش در حیرت میماند. همعصری سعدی باحوادثی مهم از قبیل جنگهای صلیبی و ترکتازی مغول،عمردراز، سفر بسیار، طبع لطیف زود آشنا و نکته‌سنج وچشم‌خرد‌بین‌این‌عارف‌کامل همه دست بکی کرده و بزبان فارسی کتابی داده است مانند کلیات که گذشته از مقام‌ادبی‌آن، برای اهل‌تحقیق که بخواهنداخلاق‌وآداب‌واوضاع اجتماعی و درجه پیشرفت علم وصنعت وهنروخلاصه‌زندگانی‌مردم‌آن‌عهدرا بدانند خزانه‌ای گرانبهاست ، آشوب روزگار دلبستگی شیراز ورنج سفر سعدی را ازسیرآفاق روگردان نکرد(خاك‌پارس)باهمه‌خرمی‌وصفا برای فکر بلند پروازش گنجایش نداشت . بکشور های دور و نزدیك رفت ، با هرصنفی نشست و برخاست و در هرچیزی تامل و تحقیق کردوهم‌صحبت خلق‌شد،بهرگفته‌ای دل‌دادو بهرزشتی وزیبائی که دربرعارف‌بی‌تفاوت‌است چشم دوخت و بعد این شاعر جهانگرد مردم شناس برای ما ارمغانی آورد که تازبان فارسی بجاست ره‌آورد او غذای گوارای روح ایرانی خواهد بود . گویندگان دیگر ایران را حکیم و فیلسوف بخوانیداما برای خدا سعدی را غیر از شاعر نامی ندهید که واستی او خداوندیکتای‌شعرفارسی

است . و شوریده تر و شور انگیز تر از او در میان شاعران ایران کیست ؟ اما گلستانش را که خود آیت بلاغت است نباید از یاد ببریم . از همه سخنوران ما تنها اوست که شعرش در روانی بنثر میماند و نثرش در گیرندگی بشعر... در گفته‌اش لطفی و جذبه‌ای آفریده‌اند که سعدی دیگری باید بدنیا بیاید تا بکمال فصاحت او پی‌برد . ما مشتی نابینائیم که از خورشید جز گرما نمی‌بینیم. سخن سعدی دل ما را میبرد ، بهزار نوع آنرا میلرزاند، میفشارد وفرومیریزد ، میشکند ، میسوزاند ، وباز بجای اول میآورد و آن را درست اما پراز شور و وجد وشوق بما میسپارد . گفتهٔ سعدی بگوش‌ما سخن آشناست . اوخودهمدم وهمزبان‌ماست. میآید ، می نشیند ، فکر میکند، مثل میآورد ، شعر میخواند ومیگوید :

بیا که وقت بهار است تا من و تو بهم
بدیگران نگذاریم باغ و صحرا را

ویا درجای دیگر

یك امشبی که در آغوش شاهد شکرم
گرم چو عود برآتش نهند غم نخورم

اینست متاع سعدی خوب و دلپذیر مانند تصویر آفریده رفائیل همه از آن برخودار وهمه از آوردن نظیرش عاجز ، شکوه‌اش خواندنیست ، گله‌اش دوست داشتنی ، عتابش لطیف ، شاعر است و زیبا پسند ، عاشق میشود، جفامیبیند ، گاه ناز میکند، گاه از بیمهری معشوق بجان‌میآید، آموختن زبان فردوسی وحافظ بی گلستان تصور پذیر نیست (منت خدایرا عزوجل که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت) کلمات اول هیچ کتابی بگوش چنین آشنائی ندارد ، تنها کلمات گیرای سعدی گلستان‌را باین نام ومقام رسانده است اگر فکرروشن او بصورت هزاران گل خوش‌بوی خوش رنك دراین دفتر حقایق نمایان نبود ذوق خوبی پسند ایرانی آن‌را نمی پذیرفت .

هرحکایت گلستان دفتری‌است پراز لطف ومعنی که درآن حالات بشر را استادی جهاندیده ونکته سنج مانند سعدی بیان کرده است .

باری شنیده‌ام که شعر ترکستانی بلند پایه و گفته عنصری و سنائی نمونه فصاحت وشاهنامه دفتر افتخار ایران ومثنوی خزانه حکمت است ، شنیده‌ام اینهارا وهیچکس منکر نیست اما شاعر بزرك ایران کسی‌است که نزدیك هفت‌قرن دانندگان زبان‌فارسی درهرجا که بوده‌اند درغم وشادی، جوانی وپیری بگفته‌هایش دل داده و درگنجینه کلیاتش برای هر وقت و

هرچیز حکایتی ومثالی و نکته و قولی وغزلی یافته‌اند. اگر روزی ناچارم کنند و غیراز پنج کتاب سایر کتابهایم را بگیرند کلیات را از دست نخواهم داد آنرا نگاه میدارم وازگفته نمکین سعدی لذت میبرم.

پایان

بقلم آقای دکتر لطفعلی صورتگر

استاد دانشگاه تهران

چه گلی رادوست میدارید...

از باغبانی که روز وشب با این ستارگان درخشان بوستان مأنوس وزمان طفلی وهنگام طراوت وبالندگی و روزگار پژمردگی وپیری آنها را دیده هیچوقت کسی استفسار کرده است که کدامیك‌را بیشتر دوست دارد؟

من از یك باغبان پیر، روزیکه مشغول آرایش چمن بود این سئوال‌را نموده‌ام. بیچاره پیرمرد درجواب‌من‌خیلی دچار شکنجه و درست مثل کسی که میان دوستان یکرنك خویش میخواهد درمحبت خود نسبت بآنها درجهٔ قائل شود یا پدری میان پسران خویش میخواهد فرق بگذارد، باضطراب افتاده‌بوداز هر گلی‌خجلت داشت وبنداشتی نمیخواهد درمیان‌آن‌دوشیزگان صبیح‌الجمال سلیقه بخرج دهد. میگفت آن شب بوی عنابی رنك را تماشا کن وقتی که خدنك آفتاب با او ملاعبه و عشقبازی میکند و پروانه‌گردا گردش بال میزنند سربزیر افکنده بکسی اعتنائی ندارد، همین که شب‌در رسید و پروانه‌ها بآرامگاه خود رفتند درمقابل نوازش نرم وملایم ماه قد راست‌میکند، از نکهت خویش چمن‌را طراوت میبخشد. از آن‌زنبق‌درشت نمیتوان‌گذشت. تماشا کن چطورکاسه درشتش از عطر مملو وباردار است وچطور در زیرآن بارگران سرخم کرده، صبح‌وقتیکه قطرات‌شبنم برای‌او آویزه‌درست میکنند لطافت وجمالی بی‌نظیر دارد. آن‌شاخه خدنك‌آسای مریم را تماشا کن نمیدانی چقدر زود رنج و شدیدالتأثیر است. از کمترین ملامسه مکدر شده، بغض میکند وپژمرده میشود. من مخصوصا اورامیان

باغچه جا داده‌ام تا دست کسی بدامان آن نرسد . سبحان‌الله چطور میتوان از آن بنفشه درشت که از نژاد قاصد بهار است چشم پوشید. آن گل نباتی درشت آن گل آتشیکه مانند چراغ میدرخشد . آن نسترن که مثل چتری سفید برسر چمن گسترده است، آن گل طاوسی که دلرباترین قد رعنای باغ است بیش ازهمه گلها زیبائی دارد .

بهاری نارنج که مثل اختران آسمان میدرخشد از نظرم رفته بودند نفرین بحافظه من نزدیك بود گلهای داودی‌را فراموش کنم اصلا میدانی چه وجود تو اسباب زحمت واذیت من است . میتوانی دست از من برداری یا بیایم از باغ بیرونت کنم . پیرمرد حق داشت تمام این گلهادر نظرش عزیز بودند ، زیرا تمام آنهارا بازحمت و مرارت تربیت کرده‌و نمیتوانست دل ازیکی برکند . او همه‌را دوست داشت بدون هیچ امتیاز و بی هیچ درجه ومقام و البته اگر در مورد یکی از آنها نظری میگرفت بسایرین ظلم کرده. ببینید خداوند نیز تمام مخلوقات خویش را علی‌السویه دوست دارد. آهو، مار، مگس ، فیل ، بلبل ، پروانه و تمام آنچه دراین گیتی حیات دارندو ازخوان بیدریغ او استفاده میکنند در پیشگاه عظمت وی یکسانند زیرا هر کدام از آنها بکاری موظف اند و خدمت خودرا خوب انجام میدهند . نادان کسی که بخواهددر دستگاه خدا دخل و تصرفی نموده و اظهار سلیقه‌و هوشمندی نماید ، اما دریغ که روح خیال پرست شاعر دست از خود بینی برنداشته در عالم صنع نمیتواند از شاهکارها بگذرد . سلیقه‌ویرا نمیشود ازدستش گرفت او دوست دار لطف‌وزیبائی است و مانند باغبان کمرخدمتکاری‌دوشیزگان چمن را نبسته و ازاینجهت‌در نظرش گلها یکسان نیستندو یکی‌را بر دیگری ترجیح میدهد . من بفهم خود طرفدار آن گلی هستم که بی زحمت سنگین دهقان و بدون آنکه مدتی وقت وی‌را صرف پیرایش خود کند با کمال‌وفور میروید، لباس وی ساده و بی پیرایه است، هرجا دانه وی‌را بکاری بهیچ ناز و کرشمه میروید و بقدری ازخودپسندی وجمال فروشی دوراست که هیچوقت تنهاو بیخواهران جبلی و بطنی خویش دیده نشده است. هیچوقت خاری نداشته است تا بال پروانه ای‌را رنجور کند اما بقدری عفیف و با تقوی است که غوغای نیازمندان‌را گرد وی نخواهید شنید . او بمقدسه عذرا شبیه است که هنگام دوشیزگی گرد معاصی نگشته وخودفروشی نکرده وهنگامیکه بشوهر رفت جزوظیفه‌مادری بکاردیگری مشغول نگشته‌است. وقتی سحرگاهان

قطره شبنمی برحاشیه پرند لطیف وی بچکد بدون آنکه آن قطره مروارید را زینت و پیرایه خویش نماید نگاهش میدارد تا پروانه تشنه وخسته‌ای پیدا شود وآن قطره مرواریدوش آب زندگی را بمکد. شبهای ماهتاب ،دور از غوغای بلبل و عشوه بازی گل سرخ در آغوش نقره فام ملکه شب به خواب میرود. اگر دردمندی نومید که دلش پای بست انجذابات است ساعتی برای انصراف از خیالات جانگداز ، یا بخاطر اینکه گذشته پر از لذت وخوشی را بخاطر آورد در میان این دلبران ساده و بی‌پیرایه چمن بنشیند نکهت لطیف و ملایم آنها اورا مخمور نموده مانند معجون مفرحی مغز ومشاعرش را تقویت میبخشد.

گاهی در نهایت آرامی بصورت وی میخورد و نوازش مینماید گفتی بازبان بی‌زبانی میگوید وقتی بیاسای و از نوائب حیاتی بر کنار باش، تو صاحبدلی، پاك ومتأثری و خود این پاکی مورث تسلیت تست. ببین چقدر آن ها که قلب گناهکار و تیره دارند براین حالت تورشك میبرند واز آزادی روح تو غبطه میخورند. دردمند از اثر آن نوازش لطیف که بلالائی ملایم مادر شبیه است بخواب میرود آن گلهای لطیف گرداگرد بسترش دراثر اهتزاز نسیم ، نغمه سعادت میخوانند وگاهی قاعده احتیاط رااز دست نداده وقتی بادی سرد میوزد با بدن خویش روی او را میپوشانند مبادا میهمان ناخوانده آنها سرماخوردگی پیدا کرده رنجورشود. سحرگاهان وقتی نسیم سرد چمن میوزد و خستگان را بیدار میکند دردمند چشم بگشاید خویش را تازه و طربناك و متبسم تماشا کند که یك سرور و انبساطی درخود یافته می بیند که این نشاط مرهون آن گلهای لطیف است که شب دوش در پرتو نوازش آنها بخواب رفته بود. همینکه بآن موجودات عزیز مینگرد بسیاری از آنهارا می بیند که پژمرده شده واز زندگانی گذشته اند. ساقه یکی شکسته معلوم میشود که آن دوشیزگان محجوب برای سعادت ورفاه او باجان خویش قربانی داده اند و مانند جوانمردان دراین فداکاری ناله وزاری نکرده اند. آیا این گل را میشناسید؟ بعدازاین وقتی بباغچه نگاه میکنید بگلهای اطلسی باچشم علاقه وخاطرخواهی بنگرید.

پایان بخش دوم

تاریخ ۱۳۲۹/۵/۴
شماره ۲۰۷۰۹۶/۴۸۰۴
اداره کل نگارش



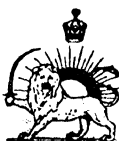
وزارت فرهنگ

آقای ابوالحسن فیاضی
لیسانسیه ادبیات

کتاب انشاء فارسی که تألیف نموده‌اید مورد بررسی قرار گرفت چون مندرجات آن برای دانش آموزان دبیرستانها سودمند میباشد بدینجهت از زحمات شما بمناسبت انجام این خدمت فرهنگی تقدیر مینماید.

از طرف وزیر فرهنگ - دکتر اسدالله آل بویه

تاریخ ۱۹ر۱۲ر۱۳۲۶
شماره ۳۵۶۶۸



اداره فرهنگ استان هفتم

آقای ابو الحسن فیاضی لیسانسیه ادبیات و دبیر دبیرستان های شیراز

مطالعه مجموعه مقالاتی که برای استفاده دانش آموزان دبیرستانها و دانشسراها تهیه و جهت چاپ آماده فرموده اید اینجانب را بر آن داشت از زحمات قابل تقدیریکه برای تدوین کتاب مزبور متحمل شده اید بدین وسیله قدرشناسی نموده مطالعه آنرا بعموم دانش آموزان توصیه نماید

رئیس فرهنگ استان هفتم – رضا مزینی

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔